...نده شود و در کتب است مانند عضو یافته و لقوه و در عرف اطباء هند چند وقت است همه که
...رسیده باشند و در رو عضوی که بی علامات خلط از اخلاط باشد این نیز داخل باد
...است علاج سیر ده درم بکوبند و انگزه شیر زیره سفید زیره سیاه یک یک نمک سیاه
...فلفل برابر کوفته بیخته یکجا کرده بشیر ممزوج نموده از یک درم تا دو درم بخورد
...پوست بیخ بید انجیر بالای آن بخورد تا یکماه جمله امراض بادی و کرم شکم و درد
...و سکر را نافع است دیگر اسپغول سنبوچه و مال کنگنی تخم دهتوره هر چهار روز
...برابر بطریق جوشانده بکار بندند خوراک نیم [illegible] برای جهوله و سنبات [illegible]
...امراض بادی و بلغمی را نافع است نوع دیگر برای جهوله مالکنگنی حبه سرخ تخم
دهتوره کلونجی موصلی سیاه تخم [illegible] از هر یک یکدام جوکوب نموده در یک سیر دام روغن
...نموده در شیشه چکانند و هر روز بمالند از ترپی و بادی نیز بکار آید فالج
را نافع است نوع دیگر [illegible] سیر [illegible] نافع [illegible] نه درم سیر [illegible] و دو آثار
...پیر را در شیر بجوشانند چون غلیظ شود [illegible] پلاور کرده نیم آثار شهد داخل
کرده کفچه زنند تا تمام حل شود خوراک از یکدام تا یک نیم دام نوع دیگر برای جمیع درد
...که از ریح باشد [illegible] آب [illegible] کرده نیم گرم ضماد کنند تا یک نیم پاس [illegible]
...[illegible] نوع دیگر پوست درخت [illegible] و بیخته خشک بر عضو درد بندد [illegible]
دیگر [illegible] برابر کوفته بیخته بمالند و بالا [illegible] ببندند شب بخوابد و صباح دور
کنند [illegible] بمالند نوع دیگر برگ انار [illegible] صاف کرده [illegible] گرفته
بر [illegible] هنوز [illegible] گرم نموده ببندد دیگر برای باد [illegible]

کرده اعضا شده شنگرف یکدرم با روغن کنجد بسایند و بر اعضا مالند فی الحال صحت شود
دیگر موم چهار درم شنگرف یکدرم موم را گداخته و دران شنگرف سوده داخل کرده بر پارچه
لته طلا کنند و نیمگرم بر عضو درد بندد فصل پنجم در فالج این علت را در هندی پکهاتیه
و در دهنگ گویند که نیمه تن آدمی در طول سست شود ابتدا تا سه روز مجوف است علاج
آنست که نخست نمک سیاه سه درم یعنی هشت نیم ماشه سوده بعسل مخلوط کرده نیم گرم سه روز
متواتر حقنه کنند و هفت روز از آب سرد خوردن باز دارد و بجای آب ماء العسل بدهند
و نسخهٔ دیگر از کتاب یوسفی عسل یکجزو آب ده جزو نوشته که مجموعه یازده جزو باشد در جوش
دهند تا نیم جزو بماند نیمگرم تا سه روز بخورد اگر تشنگی بسیار باشد که بی آب نتواند ماند نسخه
آخر بعمل آرد و بعد سه روز ماء الاصول دهند صفت ماء الاصول پوست بیخ بادیان پوست
بیخ کرفس پوست بیخ کبر پوست بیخ اذخر هر یک نیم دام در نوزده دام آب جوش دهند
تا به نیمه آید صاف نموده ده درم از همین آب جوشانیده با ده درم عسل آمیخته بخورانند
غذا گوشت کبوتر بچه با زیره و پوسته با روغن بنگ در روز دو بار تن را مالند و نسخه
آن در فصل مرکبات نوشته می شود دیگر فلفلین تخم کرفس برگ کابلی نمک سنگ دوددار
جبینیه و لاله برگ پوست بلیله زرد از هر یک ده درم زنجبیل صد درم بد پاره ده درم
کوفته بیخته قند سیاه که همه وزن ادویه آمیخته بقدر یک توله غلوله بندد هر روز نهار
باب گرم تا چهل روز بخورد و لقوه را نیز نافع است دیگر سرگین کبوتر خشک سائیده همچندان
شکر آمیخته دو درم باب گرم تا دو هفته بخورد دیگر زنجبیل فلفل گرد زیره سیاه تخم
برابر سائیده همه وزن شهد مخلوط ساخته دو درم باب گرم آمیخته بخورد برای

لقوه

لقوه و صرع و نسیان و سایر علل سردی نافع است و از ترشی و بادی پرهیز لازم دانند

فصل ششم در سکته مخوف و آن حالتیست که حس و حرکت جمیع اعضا باطل شود الا نفس و بدتر آنست که خرخره در گلو افتد و اگر با این کف در دهان آید متعذر العلاج است و گاه نفس همچنان پست رود که محسوس نگردد و به مردگان ماند فرق میان مسکوت و میت آنست که چون حکیم هنگام نظر افکندن در دیده او دیده شود زنده بود و گاه بو... حس مقدمه آنست و بسی از حالت سکته سرخی اطراف و درد سر صعب و دوار و ظلمت چشم و بر هم کردن دندان در خواب علامت شود و گاه آید که تا دو ساعت یعنی [illegible] روز مسکوت را دفن نکنند بعلاج بردارند علامت دموی سرخی رو و سیاهی و تیرگی چنانچه در خفه گلو میشود و ظهور عروق [illegible] و نفس تغییر غلیظ شود و [illegible] نبوعی گر کسی در خواب بوده باشد علاج رگ سر از هر یک دست بگشایند یا حجامت ساق کنند و سر بینی بر قرار گیرند و پای او سخت محکم ببندند و بعد افاقت خیار چنبر [illegible] درم در آب تمر هندی حل نموده صاف کرده نیمگرم بدهند و تقویت دماغ بصندل و گلاب کنند و علامت بلغمی سفیدی چهره و رفتن آب بینی و دهان و کف از خلط غلیظ علاج در وقت بیهوشی معطسات بدهند مثل کنجد و تنباکو تند در بینی و گاه بهل و اگر مسکوت بهیچ نوع هشیار نشود موی سر او را تراشیده تا به یافته [illegible] سر [illegible] تا از تف آن اخلاط تحلیل پذیرد و بهوش آید بعد افاقت تریاق اربعه [illegible] بالکمر یا فی علاج صرع نمایند

فصل هفتم در لقوه و آن علتیست که دهن کج شود و چشم فراز گردد و چراغ را بدهن خاموش نتواند

گرداند روز مخوف است علاج آن در باب رعشه و فالج گفته شد نافع این مرض نیز

دیگر عاقرقرحا قسط خردل از هر یک یکدرم مصطکی یکدرم دو ده درم عسل آمیخته

غرغره کنند مشک یک دانگ بهموزن آن بقدر لقمه بخورد دیگر جوب میده الوان زرچوبه

هر سه برابر و برابر همه آرد نخود و بهموزن همه روغن کنجد گرفته پوتلی سازد و در

پوتلی کرده سینک کنند و گرم بر بندد دیگر روغن جوز هندی یا روغن دهتوره بر زبان

چرب کنند بطرفی که کند که پای و حرکت نکند جاو بدان بتواند کرد دیگر سیر و انگوزه

هر دو را با آب سائیده سعوط کنند فصل هشتم در سبات مرضی مخوف است و آن

خواب است در غایت گرانی که چون بانگ بر وزنند بند چشم باز کنند باز بخواب روند

علاج آن فلفل کرد سوده در ماتوره نهاده در بینی بدمند دیگر بکچهکنی نجم گیا

با آب سوده در بینی چکانند تا عطسه آید و هر دو ساق محکم به بندند اگر بدین تدبیر

بیدار نشود شحم حنظل ده درم خردل و شملیت هر یک پنج درم کوفته در لیتر

پنج دام آب جوشانند تا به دام بماند جامه بهیر بنموده حقنه کنند تا بجلدات از سر فرو شند

و هر علاجی که در فالج تحریر یافت نیز مفید آید فصل نهم در کابوس که آنرا در هندی

اجهناره گویند سبب این خلط بلغمی و سوداوی است علامت آن مریض چنان خیال کند

چیزی گران بالای سینه نشست او را فرو گرفته بمرتبه که نفس تنگی کند یا بند شود

و حرکت منقطع گردد و این منجر بصرع شود یا سکته علاج اگر علامات غلبه خون باشد

فصد قیفال و اگر علامات غلبه بلغم باشد نمک سنگ نیم درم جوز القی هندرم با آب

گرم دهند تا قی شود و بلغم برآید باز تبرید و عسل و شکر وزن برابر آمیخته یکتوله با آب

گرم

کرم بخورد دیگر یکدرام مصطکی رومی هر روز بخورد چندگاه مداومت کند دیگر کشنیز
یکدرم مصطکی هلیله بلیله امله تخم سوسن آسمانگونی هر یک نیم درم مربد سفید دو درم
زنجبیل چهار درم دارچینی یکدرم کوفته و بیخته با روغن گاو چرب کرده و چهار درام
عسل آمیخته هر روز شش درام بخورد باقی علاج صرع است دیگر حب الشفا بقدر
نخودی سه چهار گهری پیش از خواب باید فرو برد برای این مرض از هر قسم باشد بهتر نیست
علامات تشنج و سکته به پرهیز از شیر و بادنجان و پاچله و لوبیا و نخود و اغذیه
منجمده و هم از قلب طعام خاصه شب دارد فصل دهم در صرع بچه ظاهر باشد قیفال بکشایند
و بر هر دو ساق حجامت کنند یا رگ صافن کشایند و از حلیطی دیگر باشند سه روز
منضج داده مسهل مطابق مرض بدهند دیگر حب الشفا جوان را بقدر نخود و بچه را
موافق سن وقت شب بخورانند که برای جمیع اقسام صرع نافع است دیگر تخم مغز میوه
عرق نبات همه را برابر سائیده وقت صرع در هر منخر سه قطره بچکانند دیگر
نیم مغز پخته میوه و دو نیم عدد فلفل کرده با [illegible] ده در یک سوراخ بینی چنان [illegible]
بدمد که بدماغ برسد و سنجه خشک هم ثقل کرده دیگر پیر اهنگ که قیمی از انگوره [illegible]
باب کرده دو سه قطره در بینی بچکانند تلخ زرد فام که بر آن کشنیز یکعدد و همانقدر
سیر پاک کرده همه را سائیده مدار و وقت صرع بآب سعوط کنند [illegible] کرده بت
یک تمشیة شیره [illegible] بدهد و بعضی گرشته از دو درم تا سه درم تا دو ماه بخورد و غذا
برنج و شیر دیگر افتیمون عاقرقرحا اسطوخودوس [illegible] کوفته بیخته [illegible] گشته
مدار دو مقدار چهار مثقال [illegible] از نوبت بخورد در آن [illegible] عود [illegible] دالا جا [illegible]

دماغ حس رفتن نیز معلوم است و اکر صرع بسبب حرکت عضو طرفی یعنی دست و پا باشد علامت آن
حرکت آن عضو است پیش از صرع با چند باز کرفتن صرع در وقت نوبت بالای آن عضو
محکم ببندند تا بخار بدماغ صعود نکند و آن عضو را داغ دهند و مدتی جاری دارند تا ماده
تمام بیرون وقع شود و پرهیز از خوردن کرفس و از حمام و باد بیندد و نگاه دارند و در آب روان و از
دیدن کردش آسیا و نظر کردن بجای بلند یا بسوی آفتاب و همه چیزهای سوزنده و آنچه در باب کابوس کفته
شد لازم است **فصل یازدهم در رعشه** یعنی لرزیدن عضو سبب آن بلغم بود یا خلط
یا کثرت شراب یا بسیاری جماع اکر مریض از چهل زیاده باشد بیشتر لاحق شود
علاج اکر از سردی و تری باشد مسهل مناسب بود و حقنه رعشه و باب نحل بیت مناسب است
دواء سعوط در رعشه برک کل داودی و برک سوسن هر یک یک درم اسپند دو درم تخم
نیم درم همه را کوفته بیخته بقدر کنار صحرای کرمانی بهندو هر روز دو کرمانی بخورد **دیگر**
اکر از خشکی و بعد جماع باشد استعمال مرطبات کند و مومیای خالص بقدر نخود با شیر
روغن کاو بخورد **دیگر** اکر بعد از شراب شود علاج در فصل امراض شراب کفته
می آید **فصل دوازدهم** در مالیخولیا و آن فساد فکرها و کمان است و معنی آن
در لغت یونان خلط سیاه است از بهر آنکه صاحب مستغرق فکر و غم و وحشت میشود و متنفر
از خلق و دوست دارد خلوت و تنهایی را باشد علاج فصد قیفال و بعد از آن تنقیه سودا
بمرکب معتدل کند یعنی سرد و مزاج را امثال عود و عنبر و مشک و مخمور را مانند حب
دکافور و کلاب خوردن و بوییدن و شربت خشخاش از یک تولکه کلاب حل کرده خوردن
مفید است **دیگر** شیر کوسپند با آن میده ناشتا خوردن و حریره خشخاش نیز مفید است

بحران خشخاش و شکر برابر دو درم در چهل هشت درم آب حل نمایند چون بقدر
یک پیاله آید هنگام شام نیم گرم بخورند تا یک هفته و از باد خود را نگاه دارد دیگر
و شفا بخشی از وقت خواب برابر بخورد فرو برند دیگر کوکنار افکنده نمک سنگ
نبو و هر دو زیره سوخته بلیل دراز مرچ بادیان اسپند سوخته از هر یک یک درم
برابر همه کوفته بیخته از شیر بز ماهی هفت تعبیه و به و با روغن گاو دو شنبه
ناشتا بخورد دیگر جگر خرگوش و روغن گاو بریان کرده چند روز بخورد همان
در سرانه از دود کوشش جگر دن خرگوش یک هفته بخورد دیگر کوکنار بلیل مرچ انگوزه
نمک سنگ تیج کشنیز تخم سرس تخم کرنج بسفایج همه برابر کوفته بیخته با آب سوده با بول
گاو در چشم کشند و چهار دقیقه بالیدن در سر و تن و باش گرفتن نیز مفید است باب
سیزدهم در سهر آن بیخوابی است که حد اعتدال درگذرد و علاج خوردن حب الشفا
از خواب تاثیر تمام دارد دیگر شکوفه بنفشه تیج در می افیون زعفران
هر یک نیم درم بکوبند و بروغن گل آمیخته اندکی وقت خواب بر پیشانی مالند دیگر
حریره خشخاش که در بالینش نهند و گوشت خوردن نافع است دیگر قرص مثلث زعفران
افیون مرمکی بذر البنج پوست بیخ لفاح از هر یک یک تولا ادویه کوفته بیخته با آب
کشنیز تازه یا آب کاهو قرص سازند بشکل مثلث و در سایه خشک کنند و وقت حاجت
با آب کشنیز تازه حل کرده بر پیشانی طلا کرده باشند و در دنیم سر را نیز نافع است
فصل چهاردهم در نسیان که سبب حدوث علت از بلغم بود علامت آن آنچه
و آنچه بشنود در مجلس فراموش کند دیگر کندر بغدادی و شکر سفید هر یک

یکدرم تا یک نیم درم کوفته بیخته نهار با آب بخورد و مداومت نماید دیگر نو
کندر نبات نیم هر یک سه ماشه بقدر یک سیوم تا ریک سوده هر روز قدری یک نیم درم با آب
بخورند دیگر بیخ درخت بیر که ماهی جهل تشتیه دهند و هفت ماشه با آب بخورد دیگر
مالکنکی برگ تنبول باید و سیماب از نیم حبه تا یک حبه جز آن کندر ساییده با
تا دقیقی که نا پدید شود ازان با برگ تنبول چنانچه متعارف است بخورانند و مداو
نماید فصل یازدهم در زکام و نزله چون خلط از سوی بینی فرود آید زکا
گویند و چون بکام رود نزله خوانند علاج از آغاز تا سه روز پرهیز از
و ترشی و اشیای چرب و منضج البته کنند تا دیر نکشد و منجر بامراض دیگر شود غذا
یا جوشانده مرغ بی روغن و آب گرم خورد خصوصی در شب و سر را از هوای سرد
دارد و گرم دارد سیوم روز در شب وقت خواب از گرم آب که در جوش آید چهار
حصه مانده باشد بتدریج و نشاسته بطریق قهوه گرم بخورد و خود را نیک
و بخوابد تا عرق کند آب سرد در آن شب بالای آن نخورد دیگر روغن کنجد وقت خواب
بکف پا بمالد و در وقت مالیدن مکرر دست گرم کنند اگر علامت زکام حار خلط
سوزان تنک برآید علاج شربت نیلوفر دو توله شربت خشخاش نیم توله در دو دا
آب یا گلاب حل کرده بخورانند غذا مونگ و جو مقشر دیگر تخم خشخاش یکدرم باید
مدو دام شکر تری تو دام اندکه ده بخورد دیگر آب خیارین بحدام شیرین کرده بنوشند
و همچنین آب کدو دیگر اگر زکام از سردی باشد علامت آن خلط سطبر و دشوار فرود
آید و تن گران شود علاج خرقه گرم کرده بر سر گذارند تا تف آن بر دماغ رسد دیگر

ازرنی

ارزن و سبوس گندم و نمک در خرقه گرم کرده بر سر گذارند تا وقتی که نفس گرم
از بینی بر آید **دیگر** شونیز در سرکه تر کرده بر آتش تفت داده در پارچه بسته بویند
دیگر کلابهیل کوفته اندکی در بینی کشند **دیگر** شربت مرزنجوش دو توله شربت خشخاش پنج
توله دو دام رب پا کلان حل کرده گرم گرم بخورند **دیگر** بهیره نوره حجر الاسود ساییده بیخته
بخورد و برای هر قسم زکام مزمن و قوی بهترین دوا است **دیگر** برای زکام و نزله زنجبیل
گل [illegible] و کوکنار از هر یک یکپا تنک در شاهتره دام [illegible] بجوشانند تا ربع بماند
گرم وقت شب وقت خواب نشسته قهوه بخورد تا سه شب منفور تر دوا [illegible]
است **دیگر** زنجبیل فلفل چترک تالیس پتر [illegible] پیپل [illegible] برابر آس کنند
و برای خوشبوی قدری بیخ [illegible] الایچی کوفته بیخته با شکر دو چند [illegible]
مخلوط سازد و دو دام بخورد زکام و نزله و [illegible] رفع شود **دیگر** حب السعوف معجون صحیحه
برای نزله [illegible] مفید است بهنگر بخوردن برای جمیع اقسام نافع است **دیگر** هر شب
وقت خواب اسپغول [illegible] از دو درم تا پنج درم خوردن [illegible] نزله را
[illegible] و [illegible] و ضعف بصر را [illegible] که داروی مجرب نوشته **دیگر**
برای کثرت عطسه زنجبیل کوفته [illegible] در آب [illegible] در روغن گاو [illegible]
[illegible] **فصل** در خراز یعنی [illegible] که [illegible] علاج آن [illegible]
اطریفل [illegible] همه مساوی در آب [illegible] کرده [illegible] در سر [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] ساییده در سر [illegible]
[illegible] **دیگر** روغن [illegible] یکجا کرده [illegible] در سر [illegible]

تالیس پتر

[illegible]

[illegible]

شعفه
قیح خشک

فصل نهم در شعفه یعنی دمعه کی و آن ریشهای خرد که در سر و روی پدید آید
و ریمی کی از وی ظاهر شود مثل عسل و گاهی رقیق و خشک رگ پیشانی و قیفال — علاج
بگشایند و حجامت کنند و یا از زیر چانه بگیرند مسهل ماده باید داد اگر فصل و هوا
معتدل باشد دیگر انگور زاک و زرشک با سرکه ضماد کنند فتیله حنا مرداسنگ مازو پوست انار
چوبه هر یک سه درم باریک مثل سرمه کرده در بیست درم موم در سی و دو درم
روغن تلخ بگدازند و هشت درم سرکه انداخته بمالند تا مرهم شود بر سر بمالد فتیله
تنکار تخم خربزه سائیده در روغن تلخ آمیخته بمالد دیگر طلا کردن سرگین تازه گاو دباب الشعل
که هندی کاننه گویند در تذکره مجرب نوشته و برای باد خوره نیز فصل دهم
در داء الثعلب و داء الحیه یعنی باد خوره این علت بیشتر در موی ریش افتد و کم
در سر و سبب آن اجتماع رطوبت فاسده است که محترق شده بیخ موی را ضعیف کند
و بریزاند علامت آن اگر از خون بود رنگ آن موضع سرخ باشد و اگر از بلغم بود سفید
و اگر صفرا زرد و از سودا سیاه علاج آن بعد تنقیه قیفال کنند و حجامت
و کلک و از آن موضع بشره ریگ ماهی سه تره و شیر خر باب لیمو آنجا بمالند و مداومت کنند
دیگر چند سیاه و سیر برابر کوفته ضماد کنند بعده خرما با شهد سائیده طلا کنند دیگر کرم سیاه
که مردم دهقانان کدهیه گویند بصورت کیوره خورد است دیگر پر و اول ابر جلد آن
کرم خراس موضع فرض کرده رطوبت که از آن کرم برآرند مدابند آنجا بمالد و با
کرم زبان مرچ باید و حب کرده نگاه دارد دیگر گل کرهتی تازه به هر چه دست مالیده رطوبت
که از آن برآید بمالد تا سه روز نهایت زرکونا تا اول آن موضع را بانچه بسیار خشن مالیده

سرخ کنند دیگر بعد کالک زدن سرگین موش با روغن مرهم کرده طلا کنند دیگر اگر از بلغم
باشد بیخ حنظل یک نیم درم کتیرا دو درم با آب کوده شکم بخورد تا اسهال شود هر هفته
بکمر زر بعده ادویه آن موضع را با پارچه درشت بمالد چون سرخ شود پیاز دو بر کالک زده
کرده بمالد دیگر کنجد سیاه که بهندی جناشو گویند و پیاز بنور سیاه با تیر در روغن کنجد
بریان کنند چندانکه بسوزد روغن مذکور هر روز بر آن موضع طلا کنند انواع باد جوز
دفع کند دیگر روغن خسته انگور یک مرتبه تا نهایت دو مرتبه بر آنجا طلا کنند طریق روغن
این است که خسته را اول تا ختم نموده جوره کنند و مرض موضع را کالک زده بعد حک کرده به تیشه
خراشیده چه سرخ یعنی اینکه با آب آس کوده طلا کنند دیگر دندان فیل بر تمامی بسوزد
کرده و روغن برو بن زر و خاکستر آن با شیر میش کرده طلا کنند و اگر بسوخت ساییده داقوی
بود دیگر اول آنجا را بخراشد و دو یوجه را در روغن کنجد بسوخته و صاف کرده
طلا کنند دیگر موضع مرض پارچه درشت یا با چاک دشتی بخراشد که سرخ شود باز
سه مره اسناد و سه روز بمالد دیگر پس افکنده نکس با شیر میش سه شب طلا کنند اول
اول آنجا را سرخ کند و دوا را بر بیت مالیده دور کند بعده با آب گرم بشوید دیگر
رستغیل یعنی پیاز مسغل که بهندی کانده گویند بکار در جوب تراشیده و پوست انداخته
ورق علیحده در ... لیمان خشک کنند بعده کوفته طلا کنند فصل نوزدهم در انتشار الشعر
و آن علتیست که تمام موی سر و ریش ریختن گیرد سبب حدوث آن یبوست اخلاط ا
یا انتباع و یا ضیق مسام علاج فصد و بعده با آب امله و هلیله سیاه و لادن رابره
کنجد حل کرده بر سر و ریش بمالد موی از ریختن بماند دیگر بیخ چوب کشیده درم با آب
سحق کرده در شانزده درم آب ... دام روغن کنجد بجوشانند تا آب بماند

را صاف کرده بگیرد و هر شب موی اندام را چرب کنند دیگر روغن گل با نمک ساییده
بمالند دیگر برای ریختن مو و خارش و شکستن موی سر و ریش چرچیل بر بهی کوفته
با پوست تخم سنگ گل مهوه نیلوفر یعنی کنول از هر یکی یک دام شهد دو نیم دام
دواها را باریک کرده و با شهد آمیخته بمالد و یک پاس بگذارد تا خشک شود باز بشوید
فصل بیستم در بیان تشقق الشعر یعنی ترقیدن موی حدوث این علت از غلبه سودا
بود علاج این مرض بیخ سوسن کنجد سیاه گل نیلوفر تاک کسیر با آب سوده طلا کنند دیگر
بهکره آمله دیگر سوسن آهن بیخ زنبیل ذاک سیر که هر دو سوده در سر اندازند دیگر موی
خورد عورت بر می آید و دور می شود نمک در روغن گل حل کرده چند روز بمالد
فصل بیست و یکم در انقراط حدوث مو و درازی پیشانی موی است که بگذارد بچسبند علاج این مرض پیل
اقسنتین سیاه با آب سوده در سر اندازد و بمالد تا مسامات گشاده شود دیگر لعاب
و روغن بادام در سر کنند فصل بیست و دوم در انبات شعر یعنی رویانیدن موی علاج هندی که
بادام در خصیه و محل ریش مدام بمالد و چرب دارد دیگر بیضه مرغ در آب جوشانیده زرده
او گرفته در شیشه بگذارند و در جایی که موی نباشد با استره صاف کرده ابینده بمالد موی بر آید
دیگر روغن بیضه ده درم مکس خشک یک دام آب آمله برابر روغن همه را پزد چون آب
نماند نگاه دارد هر روز دو مرتبه بمالد دیگر گل کوهل در این باب تیز باشد و آنست اگر
استعمال این در خورد نوشته شد فصل بیست و سیم در طول شعر یعنی درازی مو علاج آنکه
کنول با زنجبیل همه برابر در شیر میش ساییده مالش کنند و دو ساعت بگذارد بعد از آن
با آب آمله بشوید برای اکثر امراض مو نافع است دیگر کوهبه بروغن کنجد بوده در سر بمالد
خارش را اخیر دفع کند فصل بیست و چهارم در خضاب یعنی رنگ مو علاج وسمه چهار دام
حنا

چنانچه سنجد را کوفته بیخته بروغن گل چرب سازد با آب گرم خمیر نموده برانا بد بالای آن
برگ بید انجیر بسته بخوابد صباح با آب گرم بشوید **دیگر** اطریفل و بیخ نیل پوست انار
بهیره سوخته این برابر سوده با کمیز بز خمیر کند زمانی بدارد باز شب سر و ریش طلا
کند و برگ بید با بید انجیر ببندد و صباح بشوید و بر جا بند **دیگر** در قمل یعنی شپش علاج سیماب
را در روغن کنجد و خاکستر با چکیده شپش چندان بمالد که نا پیدا شود در سر و تن تمام
شپش بمیرد اگر در ماهتاب بگستر شانه کند قمل بمیرد **باب دوم در امراض چشم** مشتمل
بر بیست و پنج فصل **فصل اول** در رمد یعنی درد چشم اگر از خون باشد سوزان و سرخ
نماید علاج آنکه قیفال از هر دو دست بگشاید و اگر مانع رگ الکحل بگشاید یا حجامت
گردن حجامت شاخ کند و کند بعده مطبوخ هلیله یا مطبوخ خیار شنبر دهد و طبع را
نرم کند و نسخه هر یک در مرکبات نوشته می شود **دیگر** انروت که چیم بخوراند در حال ...
د ... کند و شیره ان یک قطره اگر چشم راست باشد در گوش چپ و همچنین عکس آن
بچکاند **دیگر** نسخه معتدل برای اکثر امراض چشم خاصه برای رمد چهار جزء بار دیگر
زعفران ماميران چینی و حریق سفید اصل السوس فلفل سفید سرمه سفید شادنج مغسول
متغیر مشک کبیر توتیا عروق برود همه بوزن برابر کوفته بیخته بگلاب حل کرده
شیاف سازند و وقت حاجت بگلاب سوده گرد چشم و بالای پلک طلا کنند یعنی بر انگشت
با محکم مغشوش منبید ... **دیگر** در آغاز ... در ... اگر ... سوراخ بینی ... اگر چشم
راست باشد در ناخن ... چپ و اگر چپ باشد در ... و اگر هر دو باشد هر دو ... کنند
دیگر در آغاز ... زعفران ... کوفته بیخته ... سفید ... کوکنار ... آب
برگ لیمو کاغذی و اگر نباشد ... که ... باشد ... اینها ... بعده ...

اطراف چشم طلا کند دو سه مرتبه تکرار کند دوا برای [illegible] دیگر درانغاز پوست هلیله کابلی
بگلاب سائیده بالا و گرد چشم طلا کند دیگر برگ [illegible] تازه مالیده و در پارچه پوتلی
بسته صبح دو سه قطره در چشم چکانند و بعد دو گهری باز عمل کند و همین قسم اخر روز
برای قسم دموی صفراوی بهتر بن [illegible] است دیگر [illegible] تخم برگ سرس [illegible]
از هر یک دو درم پوتلی بندد و باب پوست خشخاش تر کرده زمان زمان در چشم چکانند
و در نسخه پوست خشخاش هر روز پوتلی نو تعجیل باید برای صفراوی درانغاز هلیله سیاه
یکعدد کافور دو سرخ زعفران یک سرخ بگلاب سائیده گرد چشم طلا کند در یک [illegible]
نفع آن ظاهر شود دیگر اگر بلغم باشد پلکها ورم کنند و گرانی چشم بود و دیدن آب بسیار باشد
و گرمی خارش آید و بخار و چرک در چشم ظاهر گردد علاج باجور قی و نمک سنگی کند
و فاقه نمایند بعده زنجبیل و برگ نیب برابر سوده بیخته در چشم کشند و اگر بخواهند
باب حب کرده نگاهدارند و وقت حاجت باب سائیده در چشم کشند دیگر زنجبیل
چوب ناز کهنه از هر یک درمی باب سائیده گرم کرده بالا و گرد چشم طلا کند و اگر از باد
باشد چشم سرخ نماید و درد سخت و خارش باشد و آب از چشم رود و هر دوا که [illegible]
نرود خشک گردد علاج بید انجیر سوده هر دو را جدا جدا در روغن گاو چنان بریان
کنند که سوخته شود در همان روغن سائیده طلا کند دیگر [illegible] باشیر بز
[illegible] کرده گرم نیم گرم طلا کند دیگر زنجبیل نمک سنگی سنج [illegible] همه برابر سوده با روغن
گاو در چشم کشند دیگر صندل سفید و برگ نیب و [illegible] چوب ناز نمک سنگی باب سائیده
گرم کرده طلا کند دیگر در جوشش [illegible] و سحق پلپل دراز [illegible] نوشیدن
جمیع امراض چشم را مفید است اگر درد چشم از گرمی آفتاب یا از [illegible] حادث شده باشد از [illegible]

فصل چهارم در [illegible] برای چشم

کابلی بحل کنند دیگر بلیله در شیره لیمون سحق کرده در چشم کشیدن از همین منفعت باید

دیگر اگر کهنه شده باشد خون کرم کبوتر بچه در چشم چکانند و کشند فی الفور نیکو شود

و خون شبرک یا بعد در چشم کشیدن برای رمد کهنه و اکثر امراض چشم را نفع تمام دارد دیگر

برای سرخی چشم و دمعه و دیگر ازار چشم بر هم شده باشد که بزبان هندی آهنگر گویند افیون

خالص یکدرم در ظرف مسی قلعی یا دسته چوب نیبسکه پیه مس یا او وصل کرده باشند

شیره برگ که نرم باشد یکپاس متصل بلا فاصله سحق کنند شیره انگور هر گاه در سحق خشک شود

دیگر اندازد تا آنکه یک پهر مثل مرهم شود و در صدف نگاه دارد و در انگشت صبح و شام

در چشم کشند و اگر خشک شود در شیر زن یکشب و روز گذاشته محلول نموده نگاه دارد

و استعمال نماید حاجت نمود **فصل سیوم** در قرحة العین یعنی ریش چشم حدوث این علت

زیر تری چشم باشد از اخلاط حاده محرقه که از عقب رمد یا شیرا ضربه یا نقطه سرخ پیدا شود

زیاده تر بر سرخی چشم و در عنبیه و ریش چرقمه نقطه سرخ بود و رکهای سرخ یافته گردد

او باشد و در قرنیه نقطه سفید در سیاهی چشم ظاهر گردد و تعبیر ازین طبقات بحس در نمی آید

لیکن در چشم فسادی عظیم میشود و طبیب نداند که رمد است چون امتداد کنند منتج گردد

و رطوبات ریمی سیلان نماید علامات در جمیع اقسام در ابتدا اشتداد درد و خلیدن

و ضربان و بسیار [illegible] علاج شان شته عروق [illegible] از هر یک دو درم کنند نیم درم نخچه

قدری بر قرحه پاشند دیگر افیون را با آب سوده بر پشت چشم طلا کنند دیگر تخم کتان مثلث

یعنی منهی در آب تر کرده و لعاب آن در چشم چکانیده و زرده بیضه مرغ و زعفران نموده

طلا کنند **فصل چهارم** در بیاض یعنی گل چشم علاج آن اگر آبله بماند باقی را در آغاز

اگر مزاج گرم بود و غلبه خون باشد فصد رگ قیفال یا [illegible] زیر ریخ کنند و سر بیچارا

کرم دارد دیگر نبات بشیر زنان سحق کرده در چشم کشند چند روز دو وقت مداومت
کنند دوا از بلیله است دیگر هڑکی بگلاب سحق کرده بر کل چشم کشند جالی بوزن یک درام
تلخ چهار درام هر دو را آمیخته بپزند چون سرخ شود و کف فرو نشیند نگاه دارند و مقدار
مونگ خورد بلوبات ... سائیده در چشم کشند و اگر یک درم کافور با این ضم کنند اقوی شود
برای ضعف بصارت کافور نافع است دیگر هلیله تخم کهرنی ناخن فیل سوهان ریزه کرده با شند
باجرا و دیگر سرمه سائیده در چشم کشند برده را نیز نافع است فصل ... یعنی
گل که روهته نیز گویند پیدا شود ... چشم داشته محکم بندد با نبات یا انگشت
نقره بخراشد بعد خراشیدن بجا کسو بخته سائیده چشم پر کنند اما کسی که دو هفته در چشم
داشته باشد درین عمل بخراشد فصل ... یعنی ... علاج رگ قیفال کشایند
و بعد هفته مطبوخ هلیله دهند شوره سفید با ریگ سوده مثل سرمه در چشم کشند گرد و خشکی
مژه و خارش پلک و سرخی پوست دفع شود دیگر در حکه یعنی خارش تنها علاج آنکه قیفال
کشایند و در کرها بسیار پیوند دواب سماق بگلاب سوده در چشم کشند دیگر توتیای سبز
سفید که سنگ بصری باشد نبات و کافور برابر باب جیبه سازد و هر روز با شیر سوده در چشم
کشند دیگر شوره سفید کشیدن نیز نافع است دیگر مغز تخم آمله یک حصه مغز تخم هلیله دو حصه
مغز تخم بلیله سه حصه کرده همه را باب اسپغول صاف سازد و در چشم کشد خارش
چشم باز دارد فصل هشتم در سبل یعنی بانهس وان ریختن موی مژگان و سطبر
پلک باشد و در آغاز علاج پذیرد علاج اول دماغ را بمطبوخ آب یارگنای خورد پاک کند
باز سر بخارات گرم دارد اول می باید که حب ایارج بخورد چون تنقیه دماغ شود
آنگاه توتیا سبز و سنگ بصری بوزن برابر در گلاب کیروز سحق کرده نگاه دارد

و بگلاب

وبگلاب حل کرده در چشم کشند و تا اثر دوا باقی باشد چشم را نگاه دارد تا آب بر آید دیگر
مغز بادام تلخ بشیر برگ دیده کوره و شیر برگ بهم کرده دیگر تر کرده در سایه خشک نموده در زهره
گاو نموده دود و دوان تا سه هفته در چشم کشند موی ریخته بر آید دیگر اجوه را سوده
بسفیدی بیضه مرغ آمیخته بر پای طلا کنند فصل هشتم در سعیل یعنی زیادتی گوشت
که در گوشه چشم سوی بینی شود چون بقدر کنار شود زنگار نوشادر هر دو باب
سوده بر وی بگذارد اگر دفع شود بهتر و الا گوشت ببرد و سفیدی بیضه بر وی مالد
فصل نهم در شتر ناق یعنی دمندگی و آن زیادتی پیه در پلک بالای است علامتش
گرانی پلک در وقت باز کردن و این علت را دوا ننجه و الا دستکاری اما در آغاز
بدوا به شود علاج زنگار در توتیای سبز هر دو باب سائیده بر وی طلا کند فصل
دهم در شعیره یعنی ریختنی آن اماس باشد دراز که در کرانه چشم پدید آید بر جا یک
کردن بیا بر ریزه ریگ اگر بخت رات باشد بر انگشت بر پای جیب همچنین عکس بسته جام
هفت بار مضبوط به بندد دیگر مگس را سر دور کرده بر آن مالد دیگر در ابتدا موم
گرم کرده محکم بر وی بندد چند بار چنین کنند دیگر کشمش دو پاره کرده یک پاره اندک
گرم کرده بر شعیره که از دستکش به بر آب بندد طلا کنند دیگر زاک باب سوده بالا
رسوت باب سائیده بوتلی بندد و گرم کرده تکمید کنند دیگر هلیله و ترید سفید باب سوده
طلا کنند و اگر بعلاج به نگردد بمقراض ببرند تا خون بر آید فصل یازدهم در خفر
یعنی ناخنه علاج تخت داغ را پاک کنند بسبوطه بار کشای بازریم بانبه در چشم
چکانند دیگر کندر بگلاب سوده در چشم کشند بر وی نفع ظاهر نشود فصل دوازدهم
در ظلفه و آن نقطه سرخ یا کبود است بر سفیده چشم بهم کرده بریان کرده بگلاب حل کرده

شبینه

انجام

لوط

به پنبه تر کرده ببندد دیگر پر کبوتر بر کنده چون کرم ان در چشم کنند فصل سیزدهم [۱۲]
در سبل و ان پرده ایست شبیه به رگهای در هم بافته بر سفیدی چشم که از
خون ممتلی شود علاج فصد قیفال یا حجامت کردن بعده اطریفل هر روز قدر
دو درم بروغن بخورد دیگر زنجبیل فلفل دراز زنجبیل نمک سنگ اطریفل کف دریا
زرنیخ یعنی منیسل بورق بیضه برابر همه خشک شده سرمه سازد و هر روز در چشم کشند
و آنچه در باب جرب نوشته شد بعینه همان باید کرد و چون قوی و سبل کهنه شود بسیار
کنند فصل چهاردهم [۱۳] در شعر زایده یعنی پردال علاج خون حائض یا خون باخه حل کرده
لگا بدارد موی را کنده بر بیخ مو طلا کنند دیگر مو را بموچینه کنده بیخ مو را بسوزن
داغ کنند بعینه مورچه را بر سر داغ طلا کند فصل پانزدهم [۱۴] در غشا یعنی شب کوری
علاج اگر غلبه خون باشد فصد قیفال یا صافن مفید بود دیگر صابون باب سحق کرده
در چشم کشد در ساعت دفع شود دوا بعد الساعة تشت فصل شانزدهم [۱۵] در جهر یعنی
روز کوری صدف زنجبیل فلفل صندل منیسل زرچوبه چهار بلد سرمه همه باریک سوده
بهمه وزن همه جگر بز جگر گرد آمیخته با ب جبه سازند و هر بر چشم بکشند غذا گوشت
کشند رسیه مناسب است فصل هفدهم [۱۶] در نزول یعنی فرود آمدن اب در چشم و حدوث
این علت از رطوبتی باشد که پیش هر دو چشم مشاهده کند مثل پریدن مگس و رشته
و مواد این خیالات از بخار راه معده نیز می باشد فرق انست که مستعدی در خلا کم و
امتلای معده زیاده می شود و تیرگی چشم نمیباشد بلکه دفعتا در هر دو چشم می شود
تیز شده عقب مشابه بنزول اب میباشد و قدح در این نوع ندارد و فرق انست
که بکحیل را بپوشد و چشم گشاده بنگرد از مردمک بعینه فراخ دیده می شود

والا سده عصب علاج وی در ابتدا حب الذهب بدهند تا تنقیه شود باز باین
ادویه مداومت کنند سرفه زاینک در روغن ماهی دو ماهی سوخته که سیاه شود
و پیاز نیز در آتش سوخته هر دو را جدا جدا سرمه سا کنند اول پیاز در چشم کشند
بعده سرفه زاینک چند شب مثل این عمل نمایند نافع آید **دیگر** جهت نزول آب چشم
از ان تمه قوی گردد کافور بهم سینی با شیر زنی که پسر داشته باشد سائیده در چشم
کشند برده را نیز نافع است **دیگر** بنیله تهوتیه دو دام کهیر سفید سه ماشه نکه
هلیله کلان سه ماشه نگری گجراتی پنج ماشه هر چهار را سائیده با آب حب سازند
برابر مونگ در سایه خشک نموده وقت حاجت با آب سوده در چشم کشند و اکثر بدوا
زایل شود قدح کنند قابل قدح آن باشد که علیل را در آفتاب بنشانند و انگشت
ابهام بر پلک بالای آن نهند و بفشارند چشم را و زود بر دارند و چشم باز کرده
ملاحظه کنند اگر آب پراگنده شود قدح مفید باشد و الا لا و نیز قابل قدح آب سفید
صافی بود برنگ آبگینه و هوا که روشنی آفتاب و شمع دریابد و هرگاه غلیظ آید
در پیش چشم روشنائی ظاهر شود و آبی که صلاحیت قدح ندارد سفید است مثل
گچ یا یخ و پاره ابر غلیظ و آسمانی و بسیار رنگ پراگنده که زود جمع نشود و بدانند
که بقیه [illegible] و دماغ نمایند و بهتر آنست که کحال دانا بعد رسیدن تمام که یکسال [illegible]
گذشته باشد دستکاری کند و نشان تمام آن باشد که تمام مردمک را پوشیده باشد

فصل نوزدهم

در دمعه یعنی آب روان از چشم علاج دوای که در [illegible] پیره بر
چشم بیاویزند [illegible] باب تجربه رسیده **دیگر** سنگ بصری سوده در بیضه انداخته
سرش بگیرند [illegible] در گوشت پخته [illegible] بعده سرمه سا نموده در

در چشم کشند دیگر فلفل گرد نمک سنگ هر یکدرمی کوفته بیخته باب بنکره امیز دو فتیله
چند از پنبه ساخته بدین دارو بیالایند و تر کنند بعده خشک نموده بروغن گاو
اغشته و چرب کرده دود ان در چشم کشند **فصل هژدهم** [18] در بر و غیره ازاله دان صلابت
گرد و سفید در باطن پلک در بعضی اوقات درد کنند و در بعضی نکار علاج کف دریا و
نمک بصری و توتیا سبز جاکسو مقشر برابر سوده چون سرمه در چشم کشند **فصل نوزدهم** [19] در انتشار
بیضی که دیگر مردمک وان کشادگی سوراخ پرده عنبیه است زیاده از حالت طبعی پس نور بصر پراگنده
شود و بشکل مخروطی نماید و حجم او کمتر گردد بنابران چیزی خرد بلند از انچه هست علاج
جهار بسنیم ستح نمک بصری یکدرم تخم حنظل یکدرم همه سوده بیخته در چشم کشند و مداومت نمایند
فصل بستم [20] در غربیه یعنی ناسور چشم در اغاز که هنوز زرداب ظاهر نشده باشد زرچوبه یکدرم
زنان خواه چهار درم سلیمانی سانوده هر روز بر روی سر اکنند **دیگر** حبه سفید مقشر زیره بابونی
شتر هر دو سائیده با فتیله تر کرده در ناسور نهند اگر درم پیدا شود خوف نیست **دیگر** هر گوگرد
کنند و عنزروت خون سیاوشان شب یمانی مردار سنگ هر یکدرمی سوده ریسمان سخت تافته
با دویه الوده کرده در سوراخ غرب نهند و مداومت نمایند **دیگر** صبر عنزروت خون سیاوشان
بسرمه کنند و کلنار از هر یکی یکجزو زنگار چهار جزو باب رشته شیاف سازند و باب سوده
در ناسور چکانند در همه انواع ناسور نافع بود غربان سک و خنا بسوزد که خاکستر شود
سائیده بلعاب مرو تر کرده با ناسور نهند و برین نوع مداومت کنند **فصل بیست و یکم** [21]
در جسا یعنی پوست چشم علامت ان چون از خواب بیدار شود چشمان بهر مواری باز
نشود علاج هر روز در حمام و کشنیز تر سائیده اب ان بنوشند **دیگر** روغن شیر عورت
بکلاب مساوی با قدری کافور حل کرده اندکی در اندازند **دیگر** روغن گل و سفیده

بیض

۲۲

ببیضهٔ مرغ خشک کرده برای چشم طلا کند **فصل بیست سیوم** در خیرگی بسبب حدوث ان
از خوردن بسیار ناشتا یا نگاه داشتن بول و غایت [illegible] باجانب افتاب بسیار نگریستن
دیگر فلفل مشک کافور برابر سوده در چشم کشند **دیگر** برای حدوث نظر زهرهٔ کلنگ و
کرکس و کنجشک و خروکاو سیاه ازین زهرها هر کدام که دست دهد در چشم کشند دیگر
ریم گوش با شهد در چشم کشند انواع خیرگی و سبل را دفع کند دیگر سرب
و سیماب هر یک شش درم کره بسته دوازده درم سنگ بصری امیخته چون سرمه
بساید در جام شکسته بیخته هر روز در چشم کشند اگر سه حبه مروارید ناسفته اب
داده حل کرده داخل کند بهتر بود فصل بیست و چهارم در ضعف بصر علاج
ابیت بسیار با شهد مساوی ممزوج کرده وقت خواب در چشم کشد دیگر هلیله
زنگی نبات هر دو را در شیر زن سوده در چشم کشد اگر آماس [illegible] چشم
نافع است دیگر شمع خام خوب بخته با نی صیقل [illegible] است دیگر [illegible] هلیله
و پوست املهٔ فلفل دار چینی سنگ بصری ملیثا را هر کدام حبه مدد در سایه
خشک کنند تا سوده در چشم کشد دیگر زعفران کافور هر دو [illegible] الذکی
مرچ و ناکیسر دار چینی صندل سفید سر بسر برابر کرده حب کرده در سایه
خشک کنند وقت حاجت با اب دهن سائیده در چشم کشند انواع خیرگی را ضعف
بصر را نافع است دیگر برای روشنی چشم سنگ بصری را در شکم ماهی کرده
[illegible] بلغ [illegible] هفت [illegible] شیره [illegible] بد [illegible] خشک [illegible]
سالو تا [illegible] در چشم کشد دیگر سرمه [illegible] هفت روز در آب گوشت [illegible] روز
در شیر [illegible] هفت روز [illegible] کاو [illegible] ماهی [illegible] انداخته و [illegible]

و مارزه گوریسه در کاسه دو سبب بسحقیده تا یکماه بدارند بار برآورده نسخه کلک جای ونک بکد
ریحانی آن ... و در چشم کشند مرض شیر اگرچه قوی باشد دفع کند دیگر توتیا
آهی گشته می گشته عیوض ... همه را کوفته سحق کنند باب ... در
و شیره استخوان در آخر روز مدام مکحول ... خوراک از ... درم ... درم دیگر
که در نبات مفیدست نسخه آن مروارید ناسفته دو درم ماميران چینی
بوره ارمنی چهار درم قرنفل زعفران شسته از هر یک یک درم مشک یک قیراط
همه را با یک سیر ... دارائی بیخته مدام در چشم کشند دیگر
... درم و همه را قند کنند همه را در دیگ سفالین با آتش ... بسوزانند
سوخته کنند از آتش فرود آورده و سرد کرده در ... و دعک خالص
... دانه واضح ساخته حل کنند و در لوته کرده ... که ...
... آتش دهند ... دمای توتیا ...
... برآید ... اول کند چون ... در چشم
دیگر روغن شیر ... از ... بیاض ... بخورند ... چشم

باب سیوم در امراض گوش مشتمل بر شش فصل فصل اول در وجع
یعنی درد گوش اگر از خون بود علامتش سرخی لرزه و ... رگهای بناگوش
علاجش فصد قیفال و تلیین طبیعت باطریفل صغیر کنند دیگر روغن گل با روغن
بادام یک ... سرکه انگوری ... درم ... چون ... تا روغن بماند و آنرا
بگیرند ... روز در گوش چکانند و اگر آب کدو در گوش چکانند مفید بود

اگر دو نیم

اگر کدو با هم برشته آب برکشی نافع علامت صفراوی آنست که بره
و چشم زرد باشد و تلخی دهن و تشنگی بود اگر شیر زنان که از دختر شیر می دهد در گوش
دوشند مفید است دیگر علاج درد گوش و ورم و آماس ریم و طنین مجرب
پوست پاشنی سبز با بول بز در قیسی پزند چند بول لخته گرمی شود
نگاه دارند چند قطره در گوش چکانند دیگر آب کلیتان آب با
شیره لیموئی در گوش ریختن نافع بود دیگر زنجبیل تخم دو درم روغن
گاو و چهار درم روغن گاو بیخ و تخم دلیه بکوبند چند روز باشند
صاف کرده هر روز در گوش چکانند علامت در گوش که از باد باشد
خارش و صداهای مختلف چنین آید از طفلان و طبل و حرکت ذره ...
علاج پوست پاشنی سبز با بول بز پخته کالک کند چهار چند از کلک روغن
تلخ برابر روغن بول بز آمیزد و بپزد چند روزی بماند نیمگرم قطره چند چند
روز در گوش چکانند دیگر کیسی افکنده ملخ ... با جبیر ... شود
آب شیره نیمگرم در گوش ریزند دیگر شیره ... و شیره روغن گنجد
هر یک درمی نمکسنگ ربع درم بکوبه بهم آمیخته شیر گرم در گوش چکانند
یک پس نگاه دارند دیگر زنجبیل قرحا اسفند هر یک درم ماریک بکوبه با
نان برنج زده ... درم روغن گنجد بریان کنند چون بو حسر شود روغن صاف
نموده شیر گرم در گوش اندازند ... توقف نماید دیگر
نصف لیموی بریان و نمک کوبه بران ماسند و بر آتش که ارند تا گرم شود

چهار چند از کلک
روغن تلخ ...
چهار چند از کلک
روغن تلخ بگیرد
روغن بول بز ...

قطره چکانند ازان در گوشش سکن شد علامت درد گوش که از بلغم بود

درد و گرانی و آماس قشف و گاه ریم و در هوا سرد بیشتر بود علاج تخم گشنیز

خشک کوفته بوینه که عطسه آید و دیگر بیخ زقوم کوفته در روغن گنجد بریان

کند چون سوخته و سیاه شود پس روغن مذکور نیم گرم در گوشش ریزد نافع

روان گوشش و درد دیگر که از بلغم زیاد باشد و چرک دفع کند دیگر

برگ آک پخته و در دستار بروغن تلخ چرب کند و بر آتش نهد چند

گرم شود بالد و بمالد و آب گرم در گوش چکانند بی نهایت نافع

فصل دوم در درد الاذن یعنی کرم که در گوش افتد یا دو گوش

دانه یا با نخود آن در گوش رود علاج نمک سوده با سرکه در گوشش

پر کند دیگر آب برگ شفتالو و آب پودینه برگ مخلوط کرده در گوش ریزد

دیگر صبر سقوطری با آب حل کرده در گوشش پر کند دیگر آب پیاز

نیم گرم در گوش چکانند و نخود دانه یا بهینه بر سر میل پیچیده و یک دو

چنگ کند نخود تا بالاید و در گوش ریزد تا دانه با دوی چسبیده بیرون آید

فصل سوم در قرحه الاذن یعنی ریش در گوش علاج زهره گاو و حرز و عسل

یک جز بهم آمیخته لنگ گرفته بسیسه ملیة کند و بدان آلوده صبح و شام

در گوش نهد دیگر کف دریا سوده در گوش ریزد قرحه قدیم و جدید

دفع کرده اگر سیره برگ نیب نیز داخل نمایند انفع بود دیگر

۲ مازو سوخته نمک دوم خشک در گوش اندازند و بالای آب لیمون ریزد

دیگر گوم الر

نوعی دیگر که ... در گوش برزند

گوش

و ... کوفته بیخته از هر یک درمی با آب ... کلک کنند و چهار چند
از کلک روغن کنجد و مرا از روغن ... آب آمیزد و بپزد چندان روغن ...
بماند و آن دوا به تیغ ... و شبها که بر بالین ... بامداد ... روغن ... گرم ...
چون ... یک دو ... و صاف کرده چند قطره در گوش چکانند

فصل چهارم در طنین یعنی بانگ کردن گوش و آن انواع است
از جمله ... یا از امتلا یا از ... یا از ضعف دماغ علاج اگر ...
... به غذای لطیف تغذیه دهد و گرسنه نماند
... ل که قدری در گوش چکانند دیگر ...
... حبات از هر یک چهار درم ... نشسته ... درم در
... م باد و مانند ... وقت ...
... ند دیگر ... بانگ کند و گنده ...
... م در گوش چکانند دیگر روغن ... در گوش ...
... بلد ... سر در گوش است ...
... ت که از سردی و باد باشد و طعام ... خوردن ...
... و در سپهال نیز مفید است و اگر از سبب ضعف باشد
... بیاید علاج آب ... در گوش ...

کفه روغن کنند و برگ و روغن کاک خوش نمیده در گوش چکانند
چند روز مداومت کنند فصل غشم در خارش یعنی تری گوش را
گوش عسل چند یک آب پخته که بر زده بیرون باشد آن را
در نشنه و بدست مالیده آب آن در گوش چکانند دیگر بول کنند
در گوش تر کنند دیگر پیاز خام که خلو باشد با بول گاو سایده هشت درم
در بیضه و دو درم روغن کنجد همین قدر شیره گاو چهار آثار شابیدن آن برم
سال مخلوط کرده بجوشانند چون صرف روغن بماند بر زور در گوش اندازند
اتفاق گرم ریشم سود دیگر برای درد گوش زیوت سال یا شیر عورت آسکی
و با شهد آمیخته در گوش اندازند دیگر آب پیاز سفید در شیر دو درم از
هر یک دو درم روغن کنجد یکجا بیامیزند چون شیره یابد بپزند چند قطره
در گوش چکانند دیگر قند سیاه چهار بادرنگ کوفته مرلقی سال بخورانند
دفع گرانی گوش که از غلبه باد و یا بلغم باشد دیگر برای گرانی آب ترب
تازه آب در گوش چکانند دیگر زرد و قند سیاه آب آمیخته در
روغن کنجد پخته کرم در گوش نیم نیم دو سه بار مکرر کنند و از با مخلوط
در آنشته مکث نیز فصل سیزدهم در آماس بن گوش که هر آن را گرفتگ
از آن خون آید علاج

و اگر زرد چون باشد علامت آن سرخی آماس و گرمی بود آن علاج
بدبوچه چون کند بعده آمله یک حصه ار زجو به دو حصه باقی
سوده طلا کند اگر از بلغم باشد بار ازبا آماس سفید رنگ و گران باشد
علاجش بیخ کسنی با آب ساده طلا کند و دیگر کاهی کلونجی سوخته
همه برابر کوفته بیخته با آب آس که نیم گرم طلا کند هر سه قسم سلا
دافع است و دیگر افیون سوخته نمک هلیله بیخ ارند با آب عوده نیم گرم
طلا کند جمله آماس هر قسم هر جا که باشد دفع کند مجرب است باب چهارم
در امراض بینی مشتمل بر شش فصل فصل اول در رعاف یعنی خون
بینی علاجش اگر ریحان کرده دو حصه افیون یکحصه با رنگ سیر و چندان
در مالش با کفه در بینی دمند دیگر گلنار بیخ دوب با آب سفته با هتی
ساییده سعوط کند دیگر تباکر چون غبار کرده در بینی دمند دیگر مهادوه
سبزه گلنار از هر یک نیم درم کافور دو سرخ با آب جان کفه سعوط
کند و آمله سائیده با آب ثبر بران کند از سر کرده و حز رشف نا کنی دمند
دیگر با جاک و سنته نکو سحق که خاک در بینی و بند از در شتی باشد
باشد که مفید است دیگر ته درم آمله در نیم با وا آب تر کند چون
نیم کوفته ده نه درم شکر تری ... که بجوله و آمله با آب ساییده
بر بارک سر نهد و دیگر خاک ملتانی و ریش هر دو برابر ... قدری
آب ... گرم که پیشانی و بینی طلا کند و ... ان ... سبت
دیگر نام ... رعاف بر کاغذ نویسد در برابر چشم او ... خون

رعاف نوشید بهتر است دیگر برای رعاف بر پیشانی نوشید یا نوشته
بر پیشانی بندد و به لعنت بران مادری که با فرزند زند روز شنبه بگیرد
فلان حلیم آرد در زخشتم یعنی زنگ بینی و با جالی شدن شامه زعفران
مصطکی سنبل الطیب همه برابر کوفته در جامه باریک بسته بو کند
دیگر پارچه آهن یا سنگ یا آتشی تافته در سرکه بندد بران رنجه خشم را
بو شنیده بینی مگر بر یکجا زان دارد دیگر تخم نمریه خشکی تلخ سحق
کنه در پارچه بسته دو سه مرتبه بو کنند یا باریک ساخته بقدر یکحبه در انبوبه
کرده در بینی دمند بعد از آن از زنگ و بینی بیرون کنند دیگر ادرار فلفل
زنجبیل نشادر نمک سنگ برابر کرده تا یک جو در بینی چکانند
تر قند بنگ بینی و زکام سود نفع دارد دیگر آمله هشت درم شاه بلوط
همانقدر قند سیاه کهنه آمیخته سه درم غلوله بندد و هر روز یکی بخورد
دیگر مغز خسته نارگیل با قند سیاه بخوردن نافع است دیگر زنجبیل مویز
و دار فلفل رهله نفخ نمک انار دانه همه برابر و برابر همه قند کهنه
آمیخته بقدر کنار حبه بندد و بخورد و بالای آن جغرات حلکه یا قند
... که بخورد نعت بینی حس پیس زنگ بینی و آب آمدن از بینی باز دارد و
روز ربسته نک ... فلفل ... الدافف بعضی بون بدبینی
سنگ فلفل بود ... همه برابر خشک بود در مالشون نهان در
بینی وید دیگر اجوه باریک ... اجوائن خراسانی زعفران
همه برابر ... بقدر ... تا ... است

دیگر لم

دیگر قطره بول شتر اعرابی به بینی نهادن نافع است دیگر جگر دل بود با آب پخته
در بینی چکانیدن دیگر انار دانه پوست و چهار درم سنگ فو دوشش درم زنجبیل
فلفل تیز نهاده هر یک دوازده درم پنج پنج درم الدی هر یک چهار درم
همه را کوفته که از سفیدی نباشد باشد بخور و این ... ورقه و ...
و این سلاد ذریره چون کوفته اند آن گرده ملیح یعنی نوره ملیح
یک قطره در بینی ریزد اگر گرده ... نا ... هم ... گرده خشک ...
در آب تر کنند در شیشه لکی ... نهند طلوع آفتاب یک قطره در بینی
چکانند و اعراف ... بخورد و دیگر زرچوبه در ... آب ... لفاف
وزن برابر بود بپخته از یک درم تا دو درم با شهد آمیخته بخورد خلط
کنده از بینی باز ماند قطره ... در ... بینی و آن گوشت نرم سخت
شود یا سفید در بینی بر وی عسل فهد قیقال ... ریزند
بعسل آمیخته و فتیله زرد لیمانی یا ... خته بدان آلوده کرده
در سر بینی نهد ریم و زرد آب بر آید ریش کنده پاک کند و از قدری
عنزروت در احوال کند بهتر است و کهنه ... الله علیه ... دیگر توتیه
... و دود خانه ... سرب زرچوبه از هر یک یک درم ...
... با شهد آمیخته طلا کند دیگر ... شیر ... و گاو ... همه
با ... چهار چند ادویه روغن کنجد و چهار چند روغن با آب همه بجوشاند
تا روغن بماند صاف کرده در بینی چکانند دیگر از ... در بینی خشک باشند
و چون ... ید ... بجای او زعفران ... دو در روغن گاو ... کرده سعوط کنند

دیگر پیه ماکیان یا مغز ساق گاو بمالند دیگر عشبه در قرحه الانف

یعنی ریش بینی از خشک شدن بعد علاج پیه ماکیان و موم در روغن گاو

بهم آمیخته فتیله ساخته در بینی نهد قرحه قدیم شده کهنه دیگر [illegible]

و پیه ماکیان [illegible] ساخته طلا کند شقاق یعنی [illegible] مفید است دیگر [illegible]

سائیده در پیه ماکیان کدو [illegible] در بینی نهد ریش خشک دفع شود و پیه

پوسته [illegible] با روغن گاو چرب دارد [illegible] بریده باشد بود

در رخت [illegible] بجوشد بدان بشوید دیگر مردار سنگ پیه و مغز ساق

گاو و روغن گاو بهم آمیخته مرهم سازد وقتی فتیله کرده در بینی نهد

[illegible] اماکس و [illegible] درد [illegible] علاج حوب [illegible] دام

کوفته در [illegible] بعد آب بجوشاند تا [illegible] خرقه ساند [illegible] شده

بدان سوده چند بار طلا کند [illegible] و اماکس و درد دفع شود دیگر [illegible]

[illegible] برابر کالک [illegible] و چهار چند [illegible] روغن [illegible]

بجوشاند تا سوخته شود باز صاف کرده بر اماکس طلا کند [illegible] در

امراض لب و دندان و زبان و دهن و حلق [illegible] نوزده [illegible]

درد وجع الاسنان یعنی درد دندان اگر از گرمی خون باشد علاجش [illegible] اماکس

گوشت [illegible] و درد شدید و [illegible] بعد [illegible] با فتن [illegible]

[illegible] فتن [illegible] علاج فصد سر [illegible]

[illegible] سرکه و [illegible] که [illegible] مضمضه کند دیگر [illegible]

[illegible] مضمضه کند نسخه آن در مرکبات نوشته شد [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

نمک بعده قدری کافور بمالد و دیگر یک [illegible] کوفته زیر دندان نهد
دیگر هلیله زرد چهار درم طباشیر سفید دو درم عاقرقرحا چهار درم
سوده یکجا کرده قدری زیر دندان نهد و بماند در دهان [illegible] و چون [illegible]
دیگر روغن گاو و شکر از هر یک سه درم نمک [illegible] یک درم در ظرف
نقره یا مس [illegible] در زیر بجوشاند چندانکه [illegible] در خود [illegible]
از این روغن [illegible] دندان بمالد و اگر از باد و بلغم باشد علامتش [illegible]
خون است علاج از مرض و قوت [illegible] در [illegible] دهان [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] باز دارد [illegible] مسهل بلغمی دهد دیگر [illegible]
تخم [illegible] سوده [illegible] کوفته زیر دندان نهد
دیگر عاقرقرحا انگوزه بریان کنجد نمک [illegible] برابر سوده [illegible]
[illegible] کنند [illegible] زیر دندان نهد [illegible]
و این [illegible] دندان [illegible] دیگر عاقرقرحا [illegible] چون [illegible]
کوفته [illegible] دندان بمالد دیگر کافور با شیره [illegible]
زیر دندان نهد دیگر [illegible] درد [illegible] دندان را [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] از هر یک [illegible]
یکجا [illegible] اول [illegible] و [illegible] آتش [illegible]
و فلفل [illegible] بریان [illegible]
[illegible] هر چهار ادویه یکجا [illegible] هر روز [illegible] دندان بمالد
[illegible] بالای [illegible] تا دو سه [illegible] هر شب [illegible] دیگر [illegible]

دمویه کوفته زیر دندان داله کرابی درد و حرکت نفع سازد داله
دیگر تخم ترب دراب جوشش داده چند مرتبه در شب مضمضه کنند
حالات نفع دهد اما باید در دهن باشد فقاع کاهم در حرکت
اسنان یعنی جنبیدن دندانها اگر دندان از بیخ برآمده باشد علاج
بجا رفتن و محکم شدن در نوره آن است اگر جا را گذاشته و شکسته باشد
و محکم شود علاج شب یمانی یعنی پهتکری بریان کرده سوده دو درم
کزمازج دو درم عفص چهار درم جوش دهند تا قریب خشک شود
بر بیخ دندان مالند دیگر قوفل یعنی سپاری سوخته کلاله کات سفید
یک درم فلفل دار فلفل گرد نمک مصطکی زرنیخ یک دو دانگ
همه را نیک سحق کرده بر دندان مالند دیگر گل سرخ مازو هلیله
نمک سنگ شب یمانی مورد مصطکی دار چینی جو کهار زرنباد هم یک
برابر کوفته بیخته تنبره برگ مولسری بیفت التسقیه دهد و سنون
سازند دیگر نمک سنگ سوده در برگ تخم لبوب اجه گرم ساخته
مضمضه کنند دیگر رپن بندن دندان بیخ اینچ بگیرد [illegible]
... بسیار بخت کنند تا آنکه نرم شود مثل زرد کند که [illegible]
ته جزو بدار واحتیاط کنند که بر بیخش نرسد قلع شعوف نقب
مدبر بهم کردن و ... در حرارت ... و با ... یعنی ...
یابی خوردش باید کاه ... شده بدان مضمضه کنند [illegible] عفت هان
نشیر قند دهن داله بهم سودن دندان ... شود دیگر مصطکی در بوته
کاه و لو اخته

کاه کبود ریخته مضمضه کند تسکین دندان درد شود دیگر برگ بادروج [illegible] که ریم
می آید مازو و [illegible] مساوی کوفته در سرکه جوشش داده مضمضه کند قلاع خبیث را
درهم جنبیدن دندان علاج زنجبیل شقاقل یعنی [illegible] مساوی سوده
بیخته در بینی دمد دیگر خردل سوده با آب سرکه بر سر طلا کند قلاع بچه در قلاع
یعنی [illegible] دمد [illegible] دهن بچه شیرخواره است سرخ و سفید باشد اما سیاه
بدتر شود شکل آن در رنج و خفقان و صفرا بود کشنیز طباشیر گل ارمنی نشسته برابر سوده و
بیخته قدری کافور آمیخته بر زبان و دهن بپاشند دیگر قلاع سیاه را
[illegible] یک درم در سرکه ده درم انداخته یکروز در آفتاب بدارند هر روز قدری
بر زبان مالد دیگر [illegible] کهنه کافور طباشیر سماق از [illegible] هم وزن [illegible]
سفوف کند چهار رتی در دهان اندازد دیگر روز شش رتی تا هفت [illegible] دیگر
با جوشش [illegible] غرغره کند انواع قلاع را مفید است دیگر [illegible] یک درم
کافور نیم درم پوست درخت [illegible] که پوست ببول از هر یک دو درم
همه را کوفته بیخته بر قلاع بپاشند دیگر [illegible]
می آید [illegible] قل هو الله [illegible] بر قلاع بپاشند
دیگر [illegible] آتش [illegible] بچگان بالد دیگر [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زبان علاج هم [illegible] چهار رنگ [illegible]
دیگر کوکنار [illegible] با آب سوده بر لب طلا کند دیگر [illegible]
با [illegible] سوده بر لب طلا کند دیگر زنجبیل [illegible]

بوزن برابر دو دام در سیر دوم دام آب جوش بهم چهار دام افشره قندرون بلیلا رنگ
درو حل کرده مضمضه کنند جوشش دهن و زبان و لبها را از جهیدن
باز دارد دیگر براده کهربا نیم سیر شادی در خرجینه آب جوش بهم
با جانب حصه ... با زرشک بر ده دام کهربا یعنی کاه اند ...
یا غلیظ شود بعده کافور حنیه ... وقت بهل و لعاب هر یک یک دام
شود در ... افگنند و کند و سانیده با پان بخورند جهت ... دهان و زبان
و جوشش از هر یک قسمی ... و منقیه باشد دفع شود دیگر زرشک
به آب حل کرده ولرم کرده غرغره کنند مفید بود دیگر ... برگ
هلیله بلیله آمله ... برابر وزن کوفته بیخته با عسل آمیخته بر لب طلا کنند
جوشش را آرام باشد و ترقیدن لب را نافع است دیگر جوشش دار بلند
کلوی یک چنبل جوانه ... منقه برابر ... بجوشانند بعده
ریشه ان ... بیامیزد و بدان غرغره کنند ... و دیگر امراض دهن
دفع شود فصل ششم در ترقیدن لبها دو نوع است یکی از تری
دوم از خشکی علاج او مسهل ... بعده ... کتیرا
... اسپغول ... با ... قدری ... با هم مرهم
و بر ترقیده طلا کنند دیگر قند ... بار ... مرهم ساخته
بر لب ... عضو ترقیده ... و اگر با ترقیدن خون آید در نوع
... کند بعده هلیله سیاه با آب ... طلا کنند
فصل هفتم در ... معنی ...

۱۲۲

نیز از اختلاط باشد اگر از خون یا صفرا باشد علاج تمر هندی پنجاه
مثقال یعنی یازده درم عناب شگفته تازه پنجاه عدد و بشب در آب تر
کنند و صبح صاف کنند قند سفید شیرین کنند میل نماید غرغره
مرکب از شقر و گشنیز تر و آب تمر هندی و بید زر هفته بلیله بلیله تنبول تر
سوده طلا کنند دیگر بیخ باکیان یک درم مردار سنگ چهار ماشه موم کافوری
نیم توله موم با بیخ یکجا از و وزن با لهم صاف که مردار سنگ سوده اند
انگشت در روی زیر دو حل کنند تا مرهم شود طلا کنند دیگر مازو سوده شهد
بر آن طلا کنند دیگر [illegible] و معقد بروغن گرفته یا بادام چرب کنند دیگر اگر
بلغم باشد اسپغول در گلاب تر کنند بر آن گزارد و اگر تری باشد چون از
رطوبت باشد ضماد کنند قلاع نیز در که چهره یعنی خشونت و جوشش
زبان و این علتی است که در دکن اکثر میشود چون زود علاج نشود
مهلک است چونه پان القدر که در دو انگشت آید در کوزه چوبه و قدری
آب که سه مضمضه توان کرد آمیخته سه مرتبه مضمضه کنند روزی
سه مرتبه این طریق عمل کنند تا سه روز از گوشت در اثنا اجتناب
لازم داند و در اثنای مضمضه قدری فرو برد غذا [illegible]
بجای هلد در هلد را نفع بیشتر گفته دیگر مردار سنگ رطوبت
هر دو برابر با آب سوده بر زبان بمالد و لعاب
کاغذی ثابت القدر که تر نشود دارچینی هر لحظه در دهن
و همچنین ملکیدن لیمون با فلفلک کو مفید فقط فهم در نقل الثانی

جز

یعنی اگر آبله زبان که بسبب حرارت بهم رسیده باشد علاج فرمودن دو درم و ربع درم
نیم کوفته در یک پیاله آب جوش ریزد تا به نیم آید یک قاشق
سرکه اضافه نموده زبان را بهم غرغره کند غذا کبوتر بچه
با آب نخود و از بقولات قدری چغندر باید دیگر یک چنبه تخم [illegible]
خشخاش [illegible] در یک پست دانه که بجوشانند چون به نیم آید غرغره
کنند دیگر پوست درخت توت فلفلین برابر سوده بر زبان بمالد و لعاب
بزرقطونا [illegible] و تخم [illegible] زبان دفع شود دیگر گوید از تجارب [illegible] دار
فلفل [illegible] اجوین [illegible] نمک هر یک چهار درم سوده [illegible]
یکدرم یا دو درم [illegible] تا [illegible] نخود [illegible]
با [illegible] پرهیز کند [illegible] زبان که از [illegible] و مانند آن باشد
نافع است فصل یازدهم در عظم اللسان یعنی بزرگ شدن زبان
علاجش فصد از هر دو دست کند و نوشادر و سرکه [illegible] بمالد دیگر
[illegible] چرچره سوده در حلق [illegible] چند تنقیه [illegible] بر زبان
بمالد [illegible] لعاب [illegible] و تخم کتان از آب انجیر جوش [illegible] باز دیگر
[illegible] مضمضه کند فصل دوازدهم در ترکیدن زبان علاجش
[illegible] برابر کوفته [illegible] درد [illegible]
[illegible] اسبغول [illegible] چرچره [illegible] غذا [illegible]
نیم [illegible] چیزهای خشک پرهیز نماید دیگر از تجارب فلفل دراز
فلفل [illegible] برابر کوفته بجوشانند [illegible]

دیگر [illegible]

و هفته بر او دست نباید زبان بر آمده یعنی جیبی در همه جراحتهای زبان
دفع شود دیگر پوست کیر لگاو سوخته کتیره و شهد هر یک دو درم
اندر خته مقیم [illegible] کند سوخته زبان [illegible] قسم دقه شود دیگر کتیرا اسانیده
بر زبان نهاده باشد دیگر پوست درخت کولر [illegible] شنبه غرغره نباید [illegible]
دیگر اسبغول با شیره خرفه مضمضه کنند شیخ زبان دفع شود فصل سیزدهم
در نفث الدم یعنی خون رفتن از دهان و این علت از لثه و کام و ریه
و شکم و دماغ عارض می شود علامت آنچه از دماغ باشد ثقالت سر و
دماغ فرود آید و آنچه از ریه باشد بسرفه برآید و کلانی رنگ باشد
و از شکم بی سرفه سخت سیاه برآید و یا بلغمی و از گلو به تنخ و از لثه به نفث
علاج آنچه از لثه باشد یعنی گوشت بیخ دندان لاجورد صندل سرخ و سفید
اندر جو ملبه طین برابر کوده دو درم شهد [illegible] دیگر طباشیر سفید کوده بمالد
دیگر آنچه از گلو یا شکم یا ریه باشد انار ترش انار کلان با پوست و تخم بکوبد
کوفته آب بگیرد بنجاشته نبات آمیخته صبح و شام تا دو هفته بخورد
اگر انار بهم نرسد سکنجبین انار یکدام نبات [illegible] وصاف نگاه سنجاشته
نبات اندر خته بخورد و انار جام هم نهاده بخته [illegible] کند [illegible] و خوردن
شربت هر قدر [illegible] بسیار مفید [illegible] [illegible] اید از [illegible]
[illegible] ماسه یا چهار ماشه سنجی که در شیره آب [illegible]
چهار ماشه [illegible] ماشتا بخورد [illegible]
[illegible] کند و مویز یا دانه کوفته خوردن نافع است دیگر همه [illegible]

نافع است کلک زرمنی دیگر یا علماشیر اقاقیا هلیله بیو لکه بدل اوست
عصاره لحیه التیس کتیرا صمغ عربی نشاسته انجبار از هر یک دو درم
همه را کوفته بیخته با آب خرفه بوزن سه درم زنجبیت کنند دیگر اگر
اگر خشک شود باشند نیم توله بخورند و بیشتره او یک توله باشد و هم گل
ملتانی صمغ عربی برابر سفوف ساخته بقدر دو درم بخورند دیگر مفرح
الدبح دو دانم بکر سه درم صندل چهار درم کهربا پنج درم طباشیر شش درم
اصل السوس هفت درم مغز تخم نیلوفر هشت درم آمده نه درم نبات
ده درم قند سیاه پنجاه و پنج درم همه را کوفته بیخته لکاه دار او بقدر چهار درم
با شیره تخم خرفه خیار بخورند دیگر کندر سه درم خون سیاوشان
سه درم و نیم کهربا پنج درم شادنج گل مختوم هر یک دو درم کوفته بیخته
سرشته اقراص سازند و هر روز چهار درم با هشت درم آب انار و
بخورند همه انواع خون رفتن از دهن باز دارد و همان چهار درم در نخ
علاج و سعد و کنار جوز بویه بسباسه عود برابر بوده باشد بقدر نخود
حبه بندد و در ... خشک کنند یکی در دهن دارد دیگر مشک یک جز کافور
دو جز جوهر لولو ... و با آب بوزن یک برنج حبه بندد و یکی بوقت
صبح در دهن ... و یکی شام دیگر مضمضه با نمک و آب نیز نافع است دیگر
... علاج ... بلیلیت کرخ زیره سفید برابر کوفته یک درم با آب
بخورند و ... نباید ... دهن فرود و تلخان ... نیز نافع است
نعل ... ان ... اکسی کلو این علت ... با ... شد و ... بلغم
درد خون درد شکم

و از خون و از صفرا بهم رسد دیگر آماسی بحدی بود که گذرگاه دم نفس را بگیرد
اگر علامت خون ظاهر بود فصد قیفال از هر دو دست کنند یا بر
جایی که گرفته و ساق پای حجامت کنند و حقنه بر فتیت بگیرند
تا ضعیف نگردد بعده طبع را مطبوخ هلیله و خیار چنبر نرم کنند
و نسخه ها در جز کتاب نوشته شد نبود دیگر از بیرون گلو را به آب آلکه
تر سازند و تر داروی دیگر غرغره شراب عناب و رب توت نافع
تمام دارد دیگر از بلغم و باد باشد هیچ علامت خناق گرم نباشد علاج
دار فلفل سپند هیچ رگ قسط زیره کنند بترح فرلفات برابر
سوده بعسل آمیخته ۵ درم بخورد آماسی و درد گلو و بستگی آواز نافع بود
دیگر آبی که دران اسپند جوشانیده باشند غرغره کنند و چون بسته شود
آب انجیر سرشته بجای آب بخورد دیگر حب الشفا در دهن دارد
و لعاب فرو برد وقت شب در دهن دارند بعضی خفه شدن حلق
مخنوقیست علامت آنست که هیچ چیز بلع نکند فرو بردن نتواند اگر خواهد
کند از بینی بر آید و حرف نتواند زد و نسیم فرو رفتن
دیگر آماسی سرخ بکفک هلال عارض شود ضیق النفس با علامات
حرارت اگر از خون باشد و اگر از بلغم باشد سبب آماسی را
و ضیق النفس و سردی بلغمی علاج بزور چون سیر کرده فصد قیفال
نمایند و از غرغره آب لعاب اسبغول و نیلوفر با روغن بادام

بگلو

از بینی کرسوا بس برگ

غرغره کند و بلغم را بلیش طبیعت و بعد از آن غرغره با رب [illegible]
کنند و بعد از بخور آب و ماش مقشر و شوربا مرغ [illegible] از علامت
روده است که چون زلو بچسباند هم [illegible] زند و خون بخورند [illegible]
در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز است که [illegible]
[illegible] خیار [illegible] که در [illegible] بر زمین باشد دیگر [illegible] نمکسنگ [illegible]
برابر کوفته بیخته بجائه [illegible] یا [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] کند دیگر حب [illegible] فلفل [illegible]
نیلوفر [illegible] همه را برابر [illegible] گرده [illegible]
دو [illegible] سیاه [illegible] درم بخورد [illegible]
[illegible] طعام [illegible] نافع است دیگر [illegible] نمکسنگ [illegible]
دراز [illegible] بخورد یا [illegible] اگر از گرمی یا خشکی باشد
مسکه با نبات خوردن سود [illegible] فصل [illegible] در [illegible]
الحلق یعنی [illegible] گلو [illegible] آن درد و خروج [illegible] است
[illegible] کیوتر [illegible] برابر سوده از هر یک [illegible] در [illegible]
بخورد دیگر فلفل هر یک درمی [illegible] زنار دانه هر یک دو درم
سوده [illegible] زند و در دهن دارند فصل [illegible] در خنازیر
و غدد که در خارج گلو [illegible] کردن و نواز باشد
[illegible] اگر درین فضول مختلفه بسیار باشد فصد قیفال
کند و مسهل دهند [illegible] حقنه خرما و [illegible]
برای [illegible]

برابر سوده قدری زعفران اندلغته طلا نماید دیگر عفص بنج ده عدد در یک آثار
روغن کنجد و یک آثار آب اندلغته بپزد چون آب بسوخته شود صاف نموده نگاه دارد
و بر خنازیر بینیه تر کرده گذارند دیگر مویز پوست درخت کچینه بنفشه وزن برابر
سوده بیخته دو درم با سکنجبین بخورند دیگر حبة الشرخ با سرکه کاو کوه طلا کنند
نادم نفعه دیگر تکه کشوینی با برگ لبوبر جلوه بر خنازیر بخته تا ده روز
بندد دیگر بلبلک بسیار آب تر کرده بر ورم طلا کنند دیگر گوزموش را
بکشند پوست دور کرده در روغن کنجد بریزند جهت بخته بگور روی صاف کرده طلا کنند
استعمال میندی بهترین علاج است میندی بهندام با آب بخند تا ماده مداد
کند یا خشک میندی را شب در آب تر کرده صباح اندکی جرکت دلغم
آرسه ازمایچه کندر امنیرا بخورد و بران مداومت نماید دیگر لعل بر کوفته
بعسل آمیخته ضماد کنند دیگر خون راکونیز نافع است

باب پنجم

در امراض صدر یعنی بیماریهای سینه مشتمل بر ... فصل اول
در سعال یعنی سرفه و آن علتی است مخصوص به شش انواع او بسیار است
از بلغم و خون و صفرا و باد ودق پیدا میشود اما علاج ... نافع است
نافع است گل چکان خرما منقی بنفشه از مویز ... غداه نیمه
کوفته بیخته بعسل حبه ها سازند بوزن یک توله ... سلام
بخورند دیگر دار فلفل تنباکو ... هر یک ... مقدار دو درم
ادویه کوفته بیخته با منقا ... بلیغ نموده با شیره ...
حبه ها سازند بقدر دانه ... خوراک ... حب ...

در شبه

بخورند و یکی دیگر [illegible] درد [illegible] بکاهد الو عجب کثیر النفع است داشتن

طعام سه تا نافع دیگر دار فلفل تخم کدو هر یک [illegible] بهر وزن برابر

کوفته بیخته بکاهد الو هر گاه سرفه شود قدری [illegible] کنند برای طفل [illegible]

که از بلغم باشد نافع است دیگر دار فلفل پوست بلیله زنجبیل وزن

برابر قند سیاه برابر دوبه آمیخته حبه ها بسته [illegible] خوردن [illegible]

یک ماه بخورند دیگر رب السوس [illegible] کرده [illegible] برابر

سه کوفته و بیخته با آب حبه [illegible] هر روز پنج شش عدد بخورند [illegible]

آواز [illegible] نافع است دیگر برگ [illegible] یک قند عدد [illegible]

عدد [illegible] گلی ته به ته بچینند و سر دیگ محکم نمایند و بجوشانند [illegible]

تا خاکستر شود برای سینه و سرفه نافع است دو ماشه بخورند بعضی [illegible]

رضا [illegible] اند نفع کرده [illegible] دیگر برای سرفه بلغمی برگ [illegible]

یک [illegible] فلفل گرد ده عدد باهم سائیده بقدر [illegible] حبه

یک حب بخورند دیگر [illegible] ناشگفته [illegible] وزن برابر

[illegible] سائیده همراه [illegible] ده حب بندد بقدر فلفل [illegible]

در دهان [illegible] بخورند سرفه دور کنند و [illegible] دیگر

[illegible] سرفه [illegible] بلیله [illegible] رب السوس [illegible]

وزن برابر بمقدار نخود حبه بندد وقت خلط یکی فرو برد برای ضیق النفس

هم نافع است دیگر تحفه انواع سرفه [illegible] سیماب یک درم کبریت [illegible] درم

هر دو را [illegible] تا [illegible] دار فلفل [illegible] درم پوست هلیله زرد

چهار درم بلیله پنج درم برگ بادیان شش درم هلیله سیاه یک درم همه را
کوفته سیماب مذکور را کشته از آب چوب چینی پوست مغیلان که
غلیظ شده باشد بیست و یک بار دهد و خشک کرده با شهد معجون
کنند یک درم صبح و یک درم شام بخورند دیگر بلیله کرده سه درم
بلیله دو درم شش درم دانه انار دو درم آمله دو درم قند سیاه بیست و چهار درم
جوز هر یکی نیم درم جمله را آتش کرده با قند آمیخته نخود باشد بوزن یک درم
هر روز یک بخورند سرفه و قوت که حق الله دفع شود دیگر برای سرفه کهنه بلغم
که سینه خره خره کند هر باب باریک یک تا باید از پنبه فتیله ها باید هر فتیله را
به آن آلوده کرده بر روی کاغذ بر نهد با چوب آویخته در جای دود
چنانچه تنور یا بهشتی یک هفته بدان بعده اندکی از پس ... در حلیم دارد
دود یک دیگر دو قرنفل جوز بویه بلیله کرده از هر یک
شش درم زنجبیل چهار و هشت درم تلخی کرده باریک ... کنند
بوزن همه ادویه نبات یا میزد از پنج ماشه تا هفت ماشه
تب و پیر غشی طعام ... دیگر برای سرفه خشک که از کثرتی
بیه زنند میان حرارت نه جائی که دست مریض برسد ... تا پنج
زنو بقدر قوت خلط بگیرد بعد از سه روز فلفل زرچوبه با شهد بخورند
پاره زرچوبه در آتش بریان کرده نمک خوردن ...
و نیز اگر سرفه خلط آید دفع درآید پنج درم ... دیگر ...
چهار درم هر دو را در یک سیر آب اندکی بجوشانند چون ... ماند

صاف کرده بلعاب دانه قلفات و یک درم شهد یار کرده ناشتا بخورد
سعال و بیماری تب دق و خون و سرفه و ابرنسش سینه دفع کردد دیگر یک درم
زعفران تخم کدو و تخم خیارین از هر یک نیم درم از سه ماشه
تا چهار ماشه بخورد دیگر سرفه کهنه سه از هر ماده ماشه ابر تجارب
این هر چهار مغز بهی دانه دو درم تخم کدو هفت عدد هر دو نخود
در هاون سنگی کوفته در ظرف نقره یا مس قلعی دار جوش بدهد
نیم توله نبات ممزوج کرده در خوراک بخورد بالای آن آب بخورد و حلوا
جوشانیده عدس درست و مغز فندق آمیخته در سبو وقت صبح
دیگر مسکه گاو با نبات آمیخته بخورد دیگر حب السعال صمغ عربی
کتیره مغز بادام تخم کدو رب السوس شکر بقدر
هر یک درمی مویز منقا سه درم با لعاب بهیدانه بوزن
یک درم حب بندد یکی در دهن دارد دیگر پوست خشخاش و
اصل السوس هر یک چهار ماشه بهیدانه غدد دسته در آب
جوشانیده نبات دو درم ضم کرده بخورد مجرب دیگر رب السوس
کتیرا صمغ عربی افیون گل ارمنی برابر کوفته بیخته با آب مقدار نخود
حب بندد وقت خواب یکی بخورد دیگر برای سرفه و نزله خشک
مجرب پوست خشخاش و خشخاش تخم خطمی هر یک نیم درم
اصل السوس یک درم صمغ عربی کتیرا هر یک یک درمی در سیر
دام آب جوش دهد تا ده دام بماند صاف کرده دو دام قند سفید

ربتاب بیطار

بلغمی

و نعد رخته بقوایم دو لعه زر بیمدرتم با یک درم الکلب با رب جالب کم بخورند
ثقلات حاجم در ضیق النفس بیخ سنگ درم رفیع کاو و شهد زر بریک بیمداللم
زمیخته بخورد لقلع با ده بلغم رقیق و غلیظ نافع است دیگر اینش حون
میان دو سانه حالیگی که دیت ترلعی برسر از جهار دیوه متعفن عطم
سجتر دیگر بایک ببهوره که و لوبان سرمق و قطف نا میدهر قدر که توانند بیمگی
جوکنش دله بخوتو نا مت دیگرور دیگر قند سیاه کهنه ور روغن بلنح از بر یک بیکد اللم ← و سهاگه
نت دیگرور بخوله دیگر سفوف بیذاری که دیوار دو زفته بخته با شهد ۳ درم
سفوف زوفای خشک خانب سک و بیمداللم سفوف بود نیه سفوف بنج کاکه
بوسن بکنم درم سفوف کاک نکلات بکنم درم شهد نبت و بهف وبتیم اجرا حی
مذکور در شهد معجون ساید زر یک درم تا ۳ درم هر دو وقت زنجبیل
نند دیگر سوهاکه و بیشگری بریان نیم یک گیره با یک طول بدید مجرب است
دیگر سوهاکه و مایه نهوتها بریان که موبیج برابر سائند یک ماشه تا سه ماشه بیم
صباح بخورند و اگر با شیره کیبوزرچه تا نو دو ۳ حبه با آب گرم خورد
بلغ بیشتر کند دیگر بیوسه حرب میوه هفت درم آب یک دانه زکل لعاب ه
جوشش که در میان دن بیوسه انداز و از با جالب و شته آتش کند که ه
درم باید صاف که در شیشه کند یک درم شیب مذکور با یک بلار درار
تا بجروز بخوابد غذا نان گندم و نخود کر آن سفوف نان ببینه گهند شکر ببنگ
دلقات کند و از روغن بجولا دیگر بعل گرفتی لا از نخود قدر نیکو و همتی دو نخود
یا زیاده صبر سقوطری خردلی نافی است از ضیق النفس ز ززله باشد بتعدگام

کیبوار بمعنی لهیوا

بار زیاده نم

بیمتی

و چهار کس کلو عارض نشود باید که تخم ترنبه رطل هندو زنجبیل و شربت
و غیره و حب الشفا و معجون خاص الصحیه بقدر بخورد وقت خواب بخورد و دیگر
ضیق النفس با نزله و زکام باشد بنوشد بکرایم و هر گاه بگیرد تا که نیز دو
که اثر ریسمان و چنین شکر برابر همه سپیده بکشا یند دو بکوبند بدارند
بخورند منع تخم مویز باشد که اگر کسی بگیرند لازم در هندیا جات
و دیگر بوست بلیله نمک باشد یا دریا ده بیگه که بقدر اندک در هموزن شربت خلال
نک سال ترشته بخورد و دیگر مرمکی ریحون صبر سقوطری کنند یا دانه و مثقال و
سلدر کس بابت ادرک برابر همه حبه بابت بکار دهد و دیگر معجون اللذالصحیه
بلیلان مسلا در چنین باد بان جو زبوه یک یک جز مثل شهد مصطفی که در
جوز ماتل سعد ... شد برابر بکوبد کابلی حبه هند و فال ... در که به
زرد طفلان باشد بیخ ال خرو کس بگیرد برابر جوان دو کره در شیره بابی
سفید که بخته باشد سنجی که به بدهند و دیگر حال معصفر که در هندی توکسم کو بند
یک ماشه در دو درم بول طفلان جوش دهند یار بچه بمانند صاف کند
طفلانه یک سال باشد بنوشند برای خواب و نزدیک زرنی قیاس
کم و زیاد کنند سلد حبت بگیرد در بغل همان طفلان حال کم شیر
بدهد و بگیرد سلد حبت در بول بوده فرباف طلا کنند تا هفته از
چهار ده به طفلان دفع می شود و دیگر دفع ده به طفلان منها که حرکت
شوت فو کان با منقه کو بند بخورانند مجرب است و دیگر برای ده به طفلان یک
کدو چهار گرفته تخم میش بهار منقی نهایند بابت حلبی تمام بیخ سنجی نباید
که چهار ...

که چهار گهری یک یکبار بس معذور و نیم گهر که جوشیده باشد به زور و جلاب حسابه
در زیر بود آن مخوفست علامتش آن حرکت کند بود یا مایه یا زرده
و نفس تنگ کند و خرخره سینه و سرفه و نفث بهم رسد [illegible]
آن علاجش سه درم گاوزبان پرسیاوشان یعنی عناب چهار از هر یک دو
درم انجیر پنج عدد و سپستان نه عدد و مویز منقی سه درم در ده چند
آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف کرده بنوشد دیگر سیاهدر به دو درم
کوفته لعاب آمیخته بخوراند دیگر شربت زوفا و سکنجبین عسلی نیز نافع است
یعنی داخ شش نیز گفته اند مقالت نجم در ورم ذات الریه که آن ارمانیه
بود که در شش پدید آید مخوفست علامتش تنگی نفس بود آنگونه بود که
گویی خفه میشود و سرخی چهره و تب و سرفه و درد سینه و تشنج در شانه
هموار سرفه خشک سخت و ورم اختلاف علاجش اگر سبب خون بود
در اول روز تا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کند و جلاب از نیلوفر و بنفشه
و تخم خطمی و خیارین از هر یک سه درم عناب بیست عدد و سپستان
سی عدد و مویز منقی پنج درم انجیر پنج عدد پرسیاوشان دو درم جو مقشر
نیم کوفته ده درم در یک من آب شاهجهانی بجوشانند تا به نیم آید
صاف کرده یک [illegible] تا ثلثی از آن با پنج تولچه شربت بنفشه اگر شکر
گلقند می سازند یا بروغن مذکور روغن بادام یا روغن کدو آمیخته
نماید و شربت بنفشه و لعوق [illegible] تناول کنند دیگر آرد جو
با آب راسن یعنی [illegible] بسرشند و بر شش ضماد کنند

بیخ اصل السوس پوست کنده ملتقط تر رشیده نیم کوفته عناب درم مویز چهار
خیر مویز منقا هر یک ده درم بواسیر چهار جیز بنابند صاف کرده ترنجبین
ده درم تا دو درم بخورند و حوالی آب جوالسنت که جو مقشر دو انار
ثلث بهاها است آب خالص با ثقل انار بجوشانند تا لطیف باید صاف کرده
بگیرند غذا کشکاب جو با بنفشه و نیلوفر و عناب و شکر و روغن بادام
سپوس کنده حریره کنند مزوره با لک با خیار سنگ کنند و از حرکت
سخت و شراب و غذا شور و از برهنه کردن سر دور دارند کفش پوشند
چون کهنه بگذرد دبه شود منجر باید مشغول باید که زود بعلاج آن
پردازند سعال سیم در بیان نوع آن لیکن مخوف است حدوث این
علت از ماده تیز و بلغم غلیظ یا از دماغ یا سرفه کهنه و یا لفت
الدم وگاه از انتقال ذات الجنب و ذات الریه میشود علامت آن
مورث بسیار سرفه باشد چون ورم آید و تب تیز و سرخی رخسار و
... نفس تنگ و تواتر نبض و کثرت اشتیاق بهوای خنک و فرق
ورم و بلغم آنست که بلغم سرفه آید بر آتش اندازند رگ بوی بد آید
ورم است و آلا بلغم چون در آب اندازند و بنشیند بگذارند رگ در آب
فرو نشیند ورم است و الا بلغم و در آخر مرض کسی ناخن و اماس پا پیدا
شود علاج فصد کنند ... با ... نوده بات خوردن نافع است
از حرارت ... باشد و ... نانخواه دو درم در آب بجوشانند
تا چهار درم باشد صاف کرده ... امیخته بخورند و دیگر ...

بعد ... الم

سفیدی درم طباشیر سفید نشاسته کتیرا صمغ عربی از هر یک سه درم
خرفه تخم خطمی و تخم خیارزی از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو
بهدانه از هر یک هفت درم سرطان محرق پانزده درم با نیم توله شربت
خشخاش و نیلوفر بنفشه ... درم و ... با گلاب ... گفته با شنا بخورند
و اگر در نفث خون ظاهر شود سرطان ذنلان کنند طریق سوختن سرطان ...
دیگی مسی بر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزند
تا مانند خاکستر شود باید که در تابستان بود که آفتاب در اسد و قمر در
سرطان شب بران گذشته لعاب در ارند دیگر شیر ... نشاسته ...
بریان با درم حریره کرده بخورد دیگر لعوق ... با ... گلقند
خوردن نبات مفید است برای سرفه و ... قرص کافور خوردن منفعت
عظیم دارد و طلا ... دیگر شیر خر ... که در دق ... می شود شیر
بز نوشیدن نافع است روز ... شیر ... باشد بد ... بیخ ... مولد
دیگر ... که ... باشد بوزن چهار ... سیاه
انار ... چون ... شود دو درم نبات دو درم ... [illegible] داخل
... در تمام روز ... نمایند و قند ... با گلاب ... خورده
دو درم وقت صبح و شام با طعام هرگاه که خواهش باشد بنوشند
و قرص کافور نیز ... دارند ... ظاهر شود ... کرده
با نبات ... نمایند ... دیگر ... درم ... نشاسته صمغ
عربی مغز تخم خیار و خیارین و از هر یک پنج درم رب السوس ... درم

تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر بهیدانه هر یک دو درم باریک کوفته
هر روز ده درم با آب بخورند سرد و سینه [illegible] و دو در شفا [illegible]
تخم کدو مغز سه درم تخم کتان حلبا شیرین مغز پسته دانه هر یک دو درم [illegible]
بر دو دانک بیامیزند و بپرهیزد از غذای غلیظ و شور و حریف و گرمی و زحمت و [illegible] زمخت
و زحمت و غضب و دریافت و استفراغ و جماع و حمام و [illegible]
کردن و آب سرد نوشیدن لازم در هند علاج کنند در ذات الجنب [illegible]
در پهلوی [illegible] باشد در [illegible] پهلو خاصه چپ و [illegible]
علامات آن تب [illegible] و ضیق النفس و درد [illegible] و خلیدن پهلو [illegible]
این علت از خون و صفرا و بلغم [illegible] و صفرا و فصد باسلیق
از اول روز تا سوم روز از جانب مخالف و بعد از آن از طرف موافق
[illegible] بنفشه هر یک ده درم [illegible] تخم خطمی بادیان از هر یک سه درم
جمله [illegible] و لعاب تخم کتان و اسپغول سرشته [illegible] زنند [illegible]
[illegible] بخورند و شیره [illegible] منفعت [illegible] اگر صفراوی باشد شربت
دینار [illegible] شربت بنفشه یا نیلوفر [illegible] درم عرق [illegible] خاکم
[illegible] اگر از بلغم باشد شربت دینار و شربت زوفا [illegible] درم در [illegible] درم
عرق بادیان [illegible] دیگر [illegible] باشد [illegible]
لعاب [illegible] و یک ماشه ریوند کوفته و در آن [illegible] بخورند دیگر
[illegible] و [illegible] هم [illegible] پرهیز از [illegible] سرد و هوای خنک
و میوه [illegible] دانند [illegible] بنفشه [illegible] [illegible]

بازار قلقل [illegible]

یا از غلظت برقت گراید و پهلو بشورانند گرد زهید الا بدشواری جدا از علامات
برودت آن علت شوصه در برسام مریض نخوفته بر سینه و اما سبب آن
سبب آن ماده بود که در پرده سینه ریزد و موجب ورم شود و علامت
این نبض منشاری لمس و تواتر آن و سرفه خشک و درد سینه و کشیدگی گره
شکم لطراف باید و اختلاط ذهن و چون علت قوی باشد منازر و خناق
ذهن معارض شود و فرق در برسام و برسام الشته که در برسام اختلاط
اول علت شود و در بین آخر مرض و گاه باشد که تا آخر علت سلیم
العقل بود و در برسام تعلق و تواتر تنفس و کشیدگی چشم طرف بالا باشد
علاج بعد فصد باسلیق اگر سرفه باشد شربت خشخاش از هیچ یک
دلم در آش جو خرفه حال که بر هند و یا شربت بنفشه یا عناب از یک درم
تا سه درم در ماء الشعیر یعنی آب جو خالی بخورانند و اگر سرفه نباشد
شربت تمر هندی و یا سکنجبین ساده از یک درم تا ده درم و ازدم و آب حال که بر هند
و اگر در طبیعت قبض باشد تفلوس یعنی خیار چنبر از دو تولة تا یک دلیم
در آب یا در شیرهای مذکوره حل کرده بدهند تا تلین شود دیگر بدهند مرسام
نگاه دارند اگر در ابتدا علاج کنند به شود و در به گذرد و است اگر ماده
بلغمی باشد استفراغ کنند بدو درم حجر القی و یک درم گاو کنگی و یکر
گوشت یک فاخته بخورند بعده زیره قیولاشان خورد یعنی تخم کوکه
و تخم گندرو و تخم ترنج و بشره تخم معصفر از هر یک درمی جوشانیده
صاف کرده بخورانند و او بتخند تواتر نمایند حقنه سازند آرد و قرص بسازند

و باد بخورید فصل پنجم در وجع الصدر یعنی درد سینه اگر از سردی باشد
علامتش آن است که درد با سردی باشد و اشتها کم شود علاج زیره
سفید صمغ عربی دارچینی زعفران افیون برابر کوفته بمعجون آمیخته بقدر
هر روز شب طبیعت بخورد دیگر اگر درد سینه و پهلو باشد کتایی کلوی زنجار
هیچ بعد بگیر هر یک درمی خوکوب نموده در چهار سکوره آب بجوشانند
تا چهارم حصه باند سه روز یک پیاله از آن بیچی ... همین دستور
کم بخورد دیگر مثل معجون ... از یک ماشه تا دو ماشه بخورند اگر از گرمی
باشد چند علامت سرد ... علاج ... تخم خرفه ازو یک
بنده ... برابر ... شکر سفید آمیخته بخورد دیگر ... دو ... ماشه قند ...
... کوفته بیخته ... فرود برد بروز اول درد فرو نشیند ...
در امراض دل ... چهار فصل فصل اول در خفقان یعنی ...
... اگر از گرمی باشد علامتش ... سینه و تشنگی ...
... منجر ... بخورد چون ... موافق باشد فصد
باسلیق ... طبیعت ...
و بادیان و خیار چنبر ... دیگر در خفقان ... انواع مجرب ... صندل زعفران بادیان
... روح بادیان رومی دارچینی ... قلنقل ...
... دیگر ... سفید کوفته بیخته بخورند ...
... ماشه ... بخورند دیگر ...
... با چهار ... دیگر ...

کتاب یادگار

کابلی و نبات هر یک دو درم ناب سوده بخورند و اگر از بلغم باشد ضد
علامتش گرمی است و در حسابش نباید جانب او که گویا دل در میان
آب است علاجش قرنفل بسباسه دارچینی خولنجان مشک برابر
سوده دو ماشه با شهد بلیسند و در سوداوی تف و فکر و فزع و تنهایی مثال
و تیره بیابان و بدن ... علاجش مفرح دارچینی قرنفل سنبل کبابه
پستان جوز بویا قاقله فلفل گل اذخر سعد و پوست ترنج شاه فام
تخم بادرنگ تخم انیسون تخم مرزنگوش دار فلفل هر یک دو درم
کبابه بادرنجبویه ابریشم مقرض بهمنین سرخ و سفید هر یک دو درم
مشک نیم درم همه را سوده معجون با شهد ... پرورده باشد هر روز
یک درم بخورند دیگر شربت گاوزبان از یکدرم تا دو درم در قدری گلاب
خلط کرده بخورند جوارش ... نافع است دیگر برای ... خاصه
... رطوبت گاوزبان یکدرم قرنفل نیم ماشه ... یک درم
گلاب در ... بخورند چون ... درم باید ...
که در ... یک درم ... بخورند ...
... قدری شیر گاو تازه بخورند دیگر برای ... خفقان
... میان دو شانه ... کنند ...
... دیگر برای خفقان و ضعف دل ...
آب ... مفید است ... است ... از اغذیه
... سودا ... و خوف و غم ... مشقت

پرهیز کند علاج گویم در ضعف القلب یعنی سستی دل مفرح القلوب
و دواء المسک موافق مزاج مفید است و نسخه اینها در آخر رساله
در مرکبات نوشته می شود دیگر مربای امله و شربت سیب نیز مفید است
و حب مروارید در مرکبات و خلع تمام [illegible] نسخه این در مرکبات نوشته شود
دیگر آنچه در علاج خفقان گفته شد که در [illegible] علاج شد در غشی
یعنی بیهوشی و این حالت است که از خفقان یعنی دل تپیدن پیدا
شود و دو قسم است سبب اول کثرت [illegible] رطوبت و رنگ چهره زرد گردد و عرق سرد آید
و هر کاه [illegible] چنان شود که گویی از [illegible] بوید باید که در
صورت نحو [illegible] است از [illegible] دوم از امتلاء و مفرطه و اخلاط
فاسده و استفراغ از هر سه خلط که باشد علامات هر واحد علی
ظاهر است علاج فلان [illegible] در رنگ [illegible] و حجامه نیز نموده و با [illegible]
در [illegible] و علاج دیگر شربت صاف [illegible] به [illegible] گرد صاف [illegible]
هر روز [illegible] از آتش [illegible] از چوب [illegible] کند
[illegible] تعلق [illegible] گرد [illegible]
با [illegible] زنجبیل هر واحد سه ماشه [illegible] سه [illegible]
[illegible] لفظ دو [illegible] سعوط کند [illegible] ضیق النفس و فواق
و سهر [illegible] و هذیان و [illegible] ات و غشی [illegible] عرق سرد و [illegible]
[illegible] در [illegible] بلغم [illegible] جمیع الامراض بلغمی و [illegible]
[illegible] سه [illegible] که [illegible]
[illegible]

و هفت مرتبه در دوغ و هفت مرتبه در بول گاو و دو هفت بار در
آب کانجی و هفت مرتبه در جوش آب دهند و حلیه بپرورند و طریق صاف
کردن گوگرد مشهور است دیگر بالچهکلی و نیب و کشایه با آب سود
مخلوط کنند تا منحطه آید و اگر بدین ادویه نیکو نشود در بول ده درم
کافور سفید بهکر و گل سجور زیره جو و هما به بهار بکی گشته و کرر به هر یک
در می بجوشد جو کوب نموده شش درم در شش درم آب
بجوشانند تا چهار درم بماند صاف کرده گرم گرم نیم گرم بخورند
برای بیهوشی و تپ هذیان و سنبات سبز نفع تمام دارد دیگر بیخ جوالسنه
دو درم بلیلدار ریکاشه در شش درم دو درم آب بجوشانند صاف کرده
بنوشند دیگر جوالسنه دو درم جو کوب کرده در رسن پرداخت بجوشانند
صاف کرده با هم تولد رد دوغ گاو بخورند دیگر سنجبیل پیپل بلادر بوتق
هیر هلیله هر یک دوازده درم قند سیاه کهنه هفته و دو درم انجیه
علواهند بمقدار چهار درم هر روز بکار بخورند و از حلیه محللات و حجامه
و حرکت سخت و غضب و بیداری و از عوارض نفسانی پرهیز دقاب
در وجع الفواد یعنی درد دل مخوفست اگر از زاجی باشد سوزش
سینه و کثرت عطش است علاج کشنیز خشک دو درم گل گاو
طباشیر سفید هر یک جه رمی گاو و رنگ باشه ملی ب نیز هر روز رمی
با دوغ گاو و با رب ترنج بخورند و اگر نفع دل ماید بسر ... باشد
کند علامات زمی است علاج اول قی کند باب ... و گشت
[illegible]

محللات

از زرد و ترش و غیره تحلیل

تکمله

و شهد بعده بوده یه خشک وکهربا هر یک نیم درم لسان الحمل هر یک
سه درم کوفته بیخته با آب سیب شیرین بخورند دفع درد پهلو فعل [illegible]
مفید دیگر [illegible] آهو [illegible] باریک بریده در روغن بو کرده [illegible]
و لیمو دو خاکستر آن از یک ماشه تا دو ماشه با روغن بگاو با آب
بخورند دفع درد پهلو است و گر زر ریا باشند بهی گل دو درم بریان
کرده بعد امیخته بخورند همه [illegible] نافع است باب بیست و هشتم در [illegible]
معده مسمی [illegible] یعنی در وجع المعده یعنی درد شکم معده
اگر از گرمی باشد علامتش آن ارزوی دود ناک اید و گر [illegible]
باشد علاج گل سرخ یکدرم طباشیر سفید سماق هر یک نیم درم
[illegible] یک درم هلیله بلیله از هر یک سه درم همچنین ادویه [illegible]
امیخته با آب سرد از پنج ماشه تا هفت ماشه بخورد دیگر در [illegible]
با هر یک از هر یک چهار و نیم درم پوست بلیله زرد تربد سفید از هر یک
نیم درم کوفته با آب لیمون دو سه [illegible] هر [illegible] دو درم
[illegible] درد و قبض و نفخ و [illegible] دفع شود دیگر اگر از سردی باشد
علامت آن ضد علامت گرمی است علاج نمک [illegible] نمک [illegible] هر یک
با هر یک پوست هلیله [illegible] در [illegible] چو [illegible] زنجبیل از هر یک
چهار درم انگوزه بریان [illegible] یک درم همه [illegible] دو درم
صباح و شام با آب فرو برند درد و نفخ معده [illegible] دفع شود و معده را
قوت دهد و اشتها [illegible] علامت [illegible] درد [illegible]

معده دیگر

۳۲

معده و قی و تب و تنگی و شورش سینه و گلو و بدن و درد سر
و دوار و سدر و تیز خشکی طعام و ناگواریدن آن و از رفع به شورش
و بخیه بقی دفع شود و سبز رنگ و زرد و کبود و سرخ و گاه باشد مانند
که گوشت درد و خشک شده باشد و مزه دهن تلخ و شورش و عرق
و بیهوشی و بعد بود در بدن و شورش دل است و با دخار کشش و بثورات
بدن و گاه خلطی که بر آید مخلوط به بلغم باشد و لعاب و شیرینی
این علاج سنا و آمله کوفته بیخته شهد و شکر هر چهار برابر
ممزوج کرده ناهار نیم تولچه یا نیم دام بخورند و بالای آن آب سرد
یا شیر گاو از پی املیت که باقی باشد دفع شود بتدریج امراض
جسم نیز نافع است دیگر مغز تخم ... دانه شکر تری از هر یک درم
کوفته و بیخته بخورند جمیع رفق ام املیت ... نافع است ...
دربیان ... درد معده که بعد طعام نزدیک تحلیل ... دشت
علاج ... کوفته دراوند ... آمیخته و مهر کرده بخورند
یا دو دستی ... سرد شود ... هر دو درم
تا سه درم دیگر ... سوخته ... و ... دانه ... یک و دو درم
... دوازده درم ... دوازده درم ...
کوفته و برابر ... شکر ... زرد دو درم تا سه درم بعد
... موافق طبیعت ...
دیگر ... و سرفه و ... و قلت طعام و اشتها ... نافع است

نمبر ۱

وقتی که طعام به تحلیل
درد پیدا شود

و غثیان افزاید دیگر مسهله بیخ که نسخه آن در آخر کتاب نوشته خواهد شد

خوردن نافع است قسم چهارم در آماس معده اگر از خون باشد

علامت آن تب و تشنگی و کرب و غثیان و سرخی دهان و سرخی

و سرخی زبان و قلق و ضربان معده و ظهور ورم در فم و میل به

طعام است علاج فصد باسلیق یا اکحل و بعده گوشت کدو و خیار چنبر

زرشک با تخم [illegible] در آب کاسنی جوشانیده بدهند یا در عرق کاسنی

حل کرده مغز تخم کدو یا طبیخ نرم شود با روغن گل سرخ و صندل

سفید آرد جو تراشیده کرده و برابر قدری زعفران آماس کم بر روی معده

ضماد کنند و اگر از صفرا بود با علامت مذکوره تلخی دهن و خشکی

زبان نیز باشد علاج آب جو یا شربت عناب و نیلوفر از هر یک

یکدام حل کرده بخورد دیگر روغن خروع و شیره ادرک یکدام

با آب گرم ناهار سه روز دهند قولنج و غیره نافع دیگر آب جو

ثابت [illegible] منضج با المناسب بخورند تخم [illegible] دیگر سکنجبین

ساده و دو عناب [illegible] است و اگر از بلغم باشد علامت

نرمی و آماس و تب نرم و کثرت سیلان لعاب دهن و میل به

طعام و انتفاخ شکم و سفیدی زبان و روی و قلت درد و تنگی

نفس و قلق و غلیظ در قسم معده و عدم حرارت و تشنگی بود

علاج ده درم جوز القی [illegible] با تخم ترب و تخم

سوده و سکنجبین ساده قی نمایند بعده مسهل دهند مانند حب [illegible]

چهارم [illegible]

خروع
یعنی روغن ارنڈی

بورانی

چهار تولہ تا ہشت تولہ روز بخورند در کلف سپ و عرق کاسنی و عرق بادیان
تر دوازده باز مصطکی ربع تولہ ترنجبین مجوف خراشیده نیم تولہ ریب السوس
یکتولہ در آن […] کرده جبه ماشه زده مقدار نخود دو درم به آب گرم
نخود برای رفع تحقیق […] حب […] دیگر بادیان
اجود و […] روغن بادام […] وتم در شب تر کرده آنکار
آب جوش کرده […] صاف کرده در ظرف […] مستعمل نهند
و جای سیر قند در وا آمیخته […] در سر […] پنهان کنند
باز بر آورده هر روز […] بخورند اگر […] باشد
علامت آن […] رنگ […] فاسد و […] آماس آ
علاج عرق بادیان […] پنج درم […] تا […]
بعده روغن […] گرم […] حاره […] دیگر تریاق فاروق
دار […] مرکب […]
بخته باشند […] در قلت […] اشتها […]
و […] انار دانه کشنیز […]
[…]
[…]
بیامیزد چهار درم […]
نیز نافع […] دیگر […] حرارت […]
ضعف معده […] نیز فایده دهد نسخه آن […]

صندل سفید [illegible] دارچینی الاچی کلان بلیله زرد [illegible] سفید تباشیر

چهار مثقال خس گلگل جوزبویه گاوزبان [illegible] همه برابر کوفته

پخته [illegible] چند ادویه نبات آمیزند دو درم تا سه درم بخورند اگر [illegible] چنین

[illegible] نبات همچند ادویه بگیرند [illegible] معجون [illegible] جوارش [illegible]

[illegible] آب [illegible] صبح [illegible] حرکت [illegible]

بخورند درست [illegible] با نبات سفید [illegible] نقصان [illegible]

زرسیب قبض [illegible] فلفل انار دانه هلیله زنجبیل [illegible]

پخته با قند سیاه حب کرده نیم درم بخورند دیگر هلیله بلیله [illegible]

[illegible] ماشه تا پنج ماشه به آب [illegible] دهند اگر گرمی باشد [illegible]

دیگر [illegible] هاضم علاج [illegible] طعام فلفل [illegible] هر یک سه درم

[illegible] درم [illegible] پانزده درم پوست هلیله پوست [illegible]

ریوند [illegible] انار دانه [illegible] هندی [illegible] کوفته

[illegible] هر یک ده درم کوفته پخته دو درم با طعام بخورند [illegible]

پیش از طعام [illegible] فصل [illegible] در [illegible]

علامت [illegible] ظاهر [illegible] صفراوی [illegible] دهان و

زردی [illegible] بر آمدن [illegible] تشنگی [illegible] دهان و [illegible]

[illegible] ظاهر شدن خلط علاج [illegible] صفراوی شربت لیمون [illegible] دانگ تا

[illegible] درم در آب [illegible] حل کرده بخورند [illegible]

در [illegible] بخورند [illegible] اسهال [illegible]

پخته

هاضم

جوان

وحرارت دهد و زنان را بسی سند دیگر برای اکثر انواع سودا نافع است
اللی خولی موید تمر خشته گناره مغز نیلوفر فلفلک دراز صندل سفید
کبیل تخ بایزه ملکته قرنفل سپاری متسا وی کوفته سفوف
سازنو معمول اکثر اطبا و هندی آن است که از سه ماشه تا شش ماشه دو سه دفعه
با شهد لعوق کنند دیگر برای حبس قی هر قسم که باشد هم جو بار و بالا با کفل
تا از قی لسته تقیه خشک سه درم نعناع بخورند بعد بند شدن قی نرلف
نیم تولا اللای خورد یکدرم با پوست گرفته سفوف سازند تا سه ماشه قند اشتها
هم بی آلف پرهیز از خوردن طعام باید طعام پیش از هضم اول از آن گیرم
و المحذیه حریف شیرین است دیگر اعلاج برای بلغمی خورد بوده قرنفل
هر یک یکدرم قاقله بیدام با زنگ کفه تعجیل بخورند دیگر ترنج
دانه الایچی صندل قرنفل عود غرقی پوست ترنج هر یک درمی
نبات شش درم همه را کوفته بیخته دو درم بگلاب خورند دیگر
بلیله هندی که قسم زرد چوبه است گره گرفته در آتش لوبنو و اخکر اننو
در یک یا دو آب که در ظرف گلی تنگ دهان کرده بسر دکنند تا کار شش
بریده همان آب دو درم تا چهار درم در دفعات چند مرتبه علمنما نید
دیگر از طعام شب هضم نشود صباح قی کند و بعد از آن جا آب باک
خشک باشد یا با آب
هلیله هر روز دو درم تعجیل بخورند دیگر بود دینه
بی گره خوردن نافع بود دیگر للاچه سالی که از امرمزه کوفته
برای قی خالی که تورش بود چیزی ترش بابه خوردن مفید است دیگر برای قی

قی دایم کرد و طعام در معده نماند سماق یک دام و تخم زیره دو دام
کوفته بیخته نیم توله با آب سرد بخورند علاج قی که در سبب بلغم یا
اخلاط از استعمال مقی هر گاه معا بود کرب و غثیان و اردی اعراض
عارض گردد چون افراط شود و تپش سست رجوع و خوراک ...
باشکنجی بسیار باشد علاج لیمون کاغذی خشک در دهن نهند و داناو
صندل سفید توله بر توله بر سایده طلا کنند و اگر از بلغم باشد علامت بلغم علامات
بلغم است علاج نمک سیاه زنجبیل انگوزه بریان کرده املتاس
هلیله سیاه کوفته هر یک سه ماشه تا چهار ماشه شیره ترنج
لیمون و شیره ادرک و شیره پودینه هر وزن برابر بلیسند انواع هیضه و
بد هضمی دفع شود دیگر حب الملوک یک دام سائیده در آب حلب کرده بخورند
قی بالا و عذار قی چند چمچه لذت انار بخورند دیگر جوز بوه قرنفل
قاقله هر یک یک دام سوده بلعاب اسپغول بخورند برای دفع گرده رگی
تیز با فی ... هر بزرگ ... حرکت و آب تو شوند ...
در فواق تعیین که هضم چکی کوبند امتلای لحم است دا
الشیه که بعد استعمال ... قی با افراط حادث شود
و با بدن برگشته اول عذار علاج امتلائی اول قی کنانند با ادویه مقی
عذار قی اگر دفع شد بهتر و الا زر چوبه جو کوب کرده با آب نیم
داده در چلم پر کنند و مثل تماکو دود آن بکشند و فرو برند دیگر
زرد ماکنی سائیده در کاغذ تنگ نهاده بادیه آب اخگر گذاشته
دود آن فی ادبا

دود آن در دهان گذاشته باشند دیگر ماش بسیار بریان کرده در
کوزهٔ آب خوشبوی اندازد همان آب بخورد دیگر هیزا گشنیز سوده
یکماشه در یکپیاله جلاب آمیخته بخورد دیگر انگشت عود با شهد
آمیخته بلیسد و همچنین پر طاوس سوخته بلعاب خوردن نافع است دیگر کاکنار
بریان دو ماشه با قند سیاه فرو برند دیگر آلو بنج که از وی چهار پایه مسبا زنند
کوفته بدست مالیده با آب نم داده در چلم بر کشد و دود آن
مثل تنباکو بکشد و فرو برد و استفراغ تسکین یابد علاج بد هضمیت
برای تخفیف و تسکین بیمار معالجه باید که جای از متعفنت بیم
و وجود ماش و ارزن ماش در آب انداخته جا بجا گفته شد
الکه دیگر مسکه و شکر بعضی بر معده مالند و مسکه بر روغن بادام
بخورند و مغز بادام آغشته حرفی و علیها للازم [illegible] در
فرزند یعنی سگ ها که گاهی شکم نرم شود و غذای خام از وی برآید
و گاه قبض کند چون کهنه شود مخوف است علاج زنجبیل آمیخته
کرده [illegible] بادام [illegible] بادام [illegible] نان پخته [illegible] زنجبیل [illegible]
بوده و [illegible] بادام با دوغ بخورد [illegible] هر جواهد [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] مغز [illegible] با [illegible] اشتر [illegible] چهار
گره برابر کوفته بیخته از [illegible] ماشه تا [illegible] ماشه با آب بخورد
دیگر [illegible] یک حصه [illegible] که [illegible] تا چار [illegible] باشد
[illegible] دیگر [illegible] سرد کند یک حصه از آن و دو حصه [illegible]

سحق کرده ارد و سرخ تا یکماه فرو برد و در سته روز با هفته روز
وقع شود و در نسخه دیگر سنگ بصری ده مرتبه در آب انار ترش و ده بار
در آب انار شیرین و ده بار در آب کشنیز سبز سرد کنند تا شود هاش
با گلاب سحق کرده حب بندد و یکی فرو برد و بعد خوردن قدری نان
خمیری و مسکه تازه بخورد تا یک هفته و در این نسخه مرجان نیز [illegible]
را از ظرف کامل حکمت کرده بسوزد و همو زن مسکه نبات مرید یک درم
هر روز بعسل بخورد غذا برنج [illegible] با جزرات با دوغ گاو دیگر
کو کرد در این علت نافع است ترکیب آن در مرکبات نوشته می شود
فصل سیم در خلفه که قسمی از اسهال است گاه قبض گاه اطلاق
و گاه منهضم دفع شود و گاه به صرف ات بسیار شنیده و گاه کم و صاحب
دستور العلاج قسم دوم نوشته اند که بادوار مختلف را خلفه نا
علامت او [illegible] در آن موضع گرفته اطلاق شود و بعد از آن خفت
حاصل شود و مشخص نوع خلط را از آنچه با اسهال اندر
می آید اگر [illegible] عفونت [illegible] آید از صفرا بود
و اگر [illegible] آید از سودا و اگر [illegible] بود از بلغم اگر [illegible]
[illegible] نشود بلکه [illegible] باشد و اشتداد در بعض اوقات کند [illegible]
[illegible] از خوف علاج برای هر قسم [illegible] که با آن حرارت
باشد این سفوف صاحب منهاج مجرب نوشته اسپغول تخم کشنیز تخم
خشخاش تخم خرفه حب الآس تخمها را بریان کنند سوای اسپغول

همه را بکوبند دو درم ازین به آب سیب یا مورد بخورد سرفه را نیز حاصل صلبست
دیگر این طلا برای ساعته است نسخه آن صندل کافور آب برگ ریحان
گرد ناف تا بر تو طلا نمایند دیگر اری بلبعی و سوداست تخ و غرغره الله تخجی
ناگیسر هر یک درمی اجوائن ببلا موز زنجبیل مورچ جیته سوکنده باالله
دهنیان سونجاک زیره سفید هر یک درمی تنیتک گاک دهادی
ببلا مور از مغز بلیت انار دانه اجود هر یک سه درم نشنیز یکصد و چهار درم
همه را کوفته بیخته یکصد و هشت درم شکر آمیخته بخوردام تا یکدام
با آب فرو برد و صلب یا زاد هم در پیچاپی شدن ناف باید دا
جوش این علت از کتب یونان و هند بعلوم دیگر الوقع است و بعض
معالجات این به تجربه دراکه و سبب حدوث این بر داشتن بار گران
و حرکت سخت و ضربه و شقعه و از زیدن یا از بالا به نشیب علامه
آن نقصان اشتها و اسهال گاه گاهی و برآمدن فضله غیر منهضم
و نفخ و ضعف قوت و حرکتی در زیر ناف احتباس نمایند
دیگر می ناف را از انجا اور کی و بستن جایگه دا لکهان دا من
دیگر نکچهکنی در روغن گاو مخلوط کرده با قند سیاه امیخته بخورد
دیگر لیمون کاغذی را بریده دو پاره کنند و تخم برآورده بجای
آن سوهاگه بریان کرده پر کنند و اندکی بر خاکستر گرم کند پس نیم گرم
بمکند دیگر نکچهکنی و سوخته اجوائن برابر کوفته بیخته از انجمله نیم ماشه
گرفته تقند سیاه کهنه حبه بسته بر روغن گاو بخورد میش لکک ساز

باید سائیده در کف هر دو دست و پای بمالد دیگر الحقنة سابقین که
در آخر خلله مذکور میشود درین علت نیز نافع است فصل ۵ فی الاورام
در نفخ معده اگر طبیعت نرم باشد ریاضت و رفتن حمام بعد از طعام
نمک و زیره و کاف ریش گرم کرده در پارچه بسته بر موضع نفخ تکمید
کند و اگر طبیعت نرم باشد لیمون بریان نموده شکر تری هر یک
دو درم با نیم درم میلک بخاید و اگر تخته زیر نشین باشد قی کند و اگر نرشن
نباشد مصطکی گرم انگشت برآید و همچنین زیره سیاه اسفنج
بخاید دیگر آرد تانلی که در وی قدری بادی برنگ و نمکسنگ
و سیاه دز نجبیل و انگوزه اندر حسنه بر تابه یکرج بخته بکرم
بر شکم بندد دفع سول است دیگر زنجبیل هلیله جنتره جو بیمار بیلدار
ریتی سی نکجرد اتیه برابر آس کنند چهار رسته تا ستعمان باب بخورد
دیگر انگوزه بریان یکحصه نمک بریان سه حصه فنج [illegible] حصه سود [illegible]
چهار حصه زیره پنج حصه هلیله شش حصه [illegible] مغل هفت حصه [illegible]
هشت حصه جمله را آس کرده از چهار ماشه تا [illegible] باب گرم
بخورد [illegible] را نافع است دیگر برای درد و نفخ شکم [illegible]
[illegible] سماکر سفید ها کاندی [illegible] ریش کو [illegible] جو [illegible]
جبر حور [illegible] سنول [illegible] نمول وزن برابر کوفته
کاندی [illegible] انگوزه سماکه بریان در عصاره لیموت درخت [illegible]
[illegible] برابر کرده

سحق بلیغ کرده بقدر نخود حب بندد و یک نخود بخورد فصل سیزدهم در داء
مزمن یعنی کثرت ... از روغن هندی ذکار منود علاجش بود تنقیه این
بقوف تکفیر د اینجا پوست بلیله بلیله املیه مغز ... زیره
تا نخواه الدیحی بخورد و کلان و زنجبیل فلفل سیاه هر یک باریک
بوزن برابر نبات برابر همه کوفته ناشتا از سه درم تا پنج درم
بخورد دیگر بقوف برگ بادنجان کرده در وجع المفاصل مذکور
مینود در دفع این مرض تاثیر تمام دارد اگر مرض مذکور دیر پاید
منجر باستسقا گردد طبا بود فصل چهاردهم در افراط عطش
یعنی تشنگی بسیار اگر از بلغم شور باشد علامتش لازمت رطوبت با فم
او فجر کردن بر تشنگی و مزه دهن شیرین ترشی یا انگور تا شته
علاجش شیر خوردن و عسل لیسیدن و آب گرم نوشیدن و اگر از حرارت
معده باشد یا از دل و علامه صفرا بود علامتش آن است
یافتنی از آب سرد و هوای خنک و تلخی دهن علاجش شیره تخم
کاسنی و خرفه را شیرین کرده بخورد دیگر خیار سنبل مینی
دفع حرارت و برکت نیز فایده نماید طریق ساختن
آن است آمله مقشر با و ابار در ظرف کند شیره باز آمله
با و باز در آمله خشک اندر ختنه جای کرم نگاه دارند تا تمام
آب در خورد و آمله خشک شود همچنین ده تنقیه بدهند اگر تا ده
بهم رسند با جوشانده آمله تنقیه مذکور بدهند بعده یکدام آمله خشک

سراب
در رفع ...
هندوان تیلی

نام ... ور

باید و صندل سفید و الایچی کلان و خورد هر یک یکدام مصری نیم آثار
همه را با بیده صاف کرده دران آمله مسحوق آمیخته مقدار یک آثار خورد
حبه بندد یکی صبح یکی شام در دهن دارد دیگر منقا صندل حمرا
خرمای سبز هر یک یکدام با آب سابیده بیخته با سنهد یکدام
دران آمیخته دو آثار آب ممزوج نماید هرگاه تشنه شود همین
آب بخورد دیگر منقا سوده هلیله سیاه کمی برابر بوزن ۵ دام گرفته
در یک آثار آب بجوشانند تا سه سوم حصه بماند صاف کرده
بخوره کنند دیگر حبی که اطفای حرارت کند مغز تخم خیارین
شش درم اصل السوس هشت درم تخم خرفه سه درم همه را
کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ بسرشند و حب کنند و زیر زبان
دارند دیگر تبرید قوی است تخم منقا چهار ماشه با آب
سابیده صاف کرده قدری گلاب ممزوج نموده بخورند
دیگر معجون که مسمی الخیر دارو است لبوبیت مربع الابرا
دفع تشنگی و قبض کند و اشتهای آرد و تقویت باه کند برای
جگر دافع ریخت ادرار بول کند تخم مربع الابحر خورد کوکهرو سیاه و
هیچ بند هر یک یکدام موصع سیاه ده دام منقه داکه برادر ده
هزده دام مصری سیاه و چهار دام گلاب جلیک دام منقه با آب
شستنه و بارچه نتقف رطوبت نموده با گلاب سحق
نماید و از بارچه کرده منقه مصری را با گلاب بر سر آتش کوا حنه

زرصافی با لعبه نگذارند تا زرشتن پاک گرد بعده منقّه مسحوق
آمیخته بقوام آرند و داده به بر بزنند و نیز کفچه بزنند و نگذارند
تا بهم نچسبد [illegible] مثلثه بهفت مثقال ربع مثقال در زبانی
الدمعا یعنی لعوق بدین [illegible] منفصّل از زروده محرق [illegible] ملک
آنست که زرعفران [illegible] بخورد لعقیده برآید و روز بروز زیاد کرد و علاج
سکنجبین [illegible] در ظرف گلی کرده [illegible] محکم بسته [illegible] که دو دیرون
[illegible] تا بخورد [illegible] که عفونت [illegible] سخته با حیوانات
کاو که چکه [illegible] باشند بخورد برای اسهال [illegible] نیز باشند [illegible] تا
دو درم منفذ است دیگر [illegible] دارد و [illegible] زد خواص مجرب [illegible]
گلاب چهار و نیم درم در آن دو [illegible] هفت بار [illegible] کند [illegible]
[illegible] پنج بار [illegible] کند و این [illegible] نه بار [illegible] کند باز آن گلاب
دو نیم درم بخورد هم علت های اعضای [illegible] زایل گرداند و این
زر [illegible] ملکوتیه است [illegible] هم در [illegible] و [illegible] یعنی [illegible] محرق است
بقول شیخ الرئیس زحیر در روده است [illegible] برخاستن [illegible]
[illegible] جدا شود مثال [illegible] مرخ و آن رطوبت باشد [illegible]
[illegible] بخون اغشیه و [illegible] شود [illegible] روده است [illegible] از صفرا [illegible]
[illegible] و حرارت و سوزش [illegible] که گویا [illegible] است از آب [illegible]
باید علاج سه درم تخم ریحان بریان کرده بروغن گل چرب کند
و بخورد همچنین اسبغول [illegible] باشد [illegible] که در [illegible] نکند

بمشکلات نموده نان تر بید کرده بخورد و در بلغم لیسنگی کمتر باشد و
زرخت یا فیض با شیاف گرمه اشلاق برای حبس بلغم چون لطف هلیله
کلان در آب تر بیده یا بگیرانم شهد امیخته بخورد از جمیع اقسام
دختر و سبح نافع است و برای نفث الدم که لطفبص باشد زیر ایشه
حیله یک تولد بهزاره به باشد زر بر دو لعاب بر آورده صاف نموده
بکماسه بروشنی با دویم اضافه کرده نیم گرم بخورد فوراً بالکل اندر با دهان
رنجبان هلیله سیاه برابر نبات بدان بهم ادویه حرارت نیمولد و بیدکشی
وزیره سفید سوف برنگ شیدانیم کرفته با آب تر بیده صاف که بخورد
واگر تب بجیب ند صباح بهمان تر آب بیده بکار برد چون تر شود دو اسهال
خون را نیز نافع است دیگر اینکه تلاش بکوبد بموزن آن هلیله سیاه در
سفید و سیاه برابر جو کوب نموده در قدری آب شب بیخته صباح مالیده در
همان آب صاف کرده بخورد دیگر تخم ریحان بلدانیم در آب تر کرده بدست
مالیده صاف نموده بخورد اسهال خون و بلغم و پیچش را دفع
کند پرهیز از ترشی و چرب و شور و غذای غلیظ بدانم در بند نوالی سوم
در اسهال اگر حرارت باشد علامات آن تشنگی و جوشش دهن قرار دی
دگر می برزر علاج کنید خشخاش بریان کرده شیدانیم بخورد اگر از سردی
باشد علامت آن عدم تشنگی و لعاب دهان و سفیدی و زردی براز
[illegible] الطیب یعنی جوهر چهار ماشه با آب سرد بخورد دیگر بطور می المعود
زیره سیاه و سفید بلیلو زنجبیل در فلفل انگوزه بریان تک سوخته
برابر [illegible] بریان کرده

برای کسیکه ... کرده برابر هم کوفته بیخته نگاه بدارد و آنچه
از انگشت آید تا دو درم بکار برد جهت اسهال نفع کند دیگر باید دانست
اسهال اگر از بادهاست تا نضج نیابد بند نباید کرد و علامت نضج آنکه
و برای نضج کافیست ... بدهد ... گرم ... کفایت
دهد دیگر ... بالا ... زنجبیل هموزن برابر بقدر
یک توله تا دو ... دو درم آب بجوشد تا هشتم حصه
باید صاف کرده بخورد و اگر حرارت در مزاج باشد از زنجبیل ... باید
دیگر پوست بیخ ... آتش کرده ... طلا کند دیگر برای
اسهال مفرط ... پوست آمله ... در کانجی یا دوغ
ترش ... کرده گرد ناف ... ضماد کند و کنار ... بلند کرده در میان
آن ... دیگر برای اسهال ... جریان ... درخت کمار
... مثل صمغ میباشد از ... ماشه تا ده ماشه سائیده با آب
دوغ حل کرده بخورد ... هر قسم اگر اسهال مفرط را ... نفع
قوی ... الله ... که در ... مذکور
شد نیز ... دفع اسهال خونی است دیگر برای اسهال سخت ... ماشه
پوست ... ماشه ... با دانه بخورد که ... پرهیز
از آنچه در ... ذکر یافت ... کرم ... سبب
تولد کرم ماده بلغم است که از خون ... و اشیای خام غلیظ پیدا
می شود مثل گندم و نخود و گوشت و شیر خام و آب ... هضم

طعام غذا در اختلاط طعام و امتلاء و جماع و حمام پر امتلاء
و بعد بعضی خایحه‌ها از گرانی اسهال شود و از رنج ... ریش زاید پس
اگر ماده در روده دقاق است از جهت درازی موضع حادث شود
کرم دراز باشد پیدا شود و علامت آن غثیان و خفقان و درد فم
معده و سینه و سرفه خشک و گرسنگی بسیار و قی و زردی رنگ
و سرخی چشم گاه گاهی کبود رنگ عارض شود و زردی اطراف و کاهلی
و قبض و نفخ شکم و بوی حلق و چون امتلاء کند هذیان و اعراض
و برسام عارض شود و تحت حلوث [?] و تاریکی مثل مالیخولیا و اراده
دوشتن طعام حرارت و [illegible] پریشان دیدن و [illegible] و آواز کردن
و بهم خوردن دندان در خواب و سیلان لعاب و خشکی لب‌ها در بیداری
و لاغری و تشنج [illegible] اکثر اوقات و اگر ماده در
روده قولون و اعور باشد کرم پیدا شود بعضی دراز گردد و آن
مانند برگی باشد و بعضی بگرد دانه مانند [illegible] در اجب القرع
نامند و از جمله علامات در هر دو قسم مشترک گفته شد علامات
خاصه قسم اول پیچش شکم و بد دلی در ماشر که شکم [illegible] خصیتین
ورم کند و حالت مانند استسقا عارض شود یا علامت [illegible] پیدا
شود از جهت معده و انجره اما کف باشد اگر ماده در روده مستقیم
بود کرم خرد پیدا شود علامت آن خارش کفره و نرمی طبیعت
و ظهور آن در برز گفته اند که سر آمدن کرم مرده در امراض حاده

حاده ابتدا [illegible]

بول مرکب

علاج با بر بهنک عملک قنبیله پوست بلیله زرد برابر کوفته
بیخته همه وزن باد دو فنه کاو فرزد برد دیگر روغنه بیخته پوست
درخت انار زرد بابین ماهد حل اشده یک درهم در سه باو
آب بخورند تا چهار درم با دست سه روز بخورند دیگر آنکه
تام شنفه دراز کنیزه از هر یک سه درهم تر بهله چهار درهم
گلو بکهند ابلس کرنج جوب چینی بلیله زرد فلفل شش درم حب میانه
دانه هر یک شش درم جمله باریک آس کرده بیخته برابر
بوده تر بهله دیگر نیم اثاب بهشا آرد کوفته در لهکت زنار آب
جوشیده دارو در نبات در جلاب اندازند و برای خوشبوی برنج
با نگیند هر یک یک درهم نیز اندازد دو سه درم علوه خورد و نقد
طبیعة بخورند برای بزرگان و خرد کودک بواسیر و قوت باه و چشم
نیز نافع است و برای قی لیم جورا دکه در شکم اطفال مدور شیره
نبگره دو منقوره سیاه و برگ تنبول [illegible] هر سه انگشت در
مقعد [illegible] تا زرا بچه [illegible] خوردا زود و دیگر بیخ [illegible] بوده
بر کودک لشوید بفقد پرهیز از اغذیه غلیظ و مولدات بلغم
[illegible] جشم در حلد که بهندی بول گوید علاج نبگره سه درهم
نمک شور برابر آن بکوبد و بخورند و دوا برای آن جست دیگر [illegible]
شش درهم بوده باب فرد برد دیگر کشنیز بهندی مول انیس [illegible]
عملک جوز کهار برابر بوده بیخته زرد [illegible] نه ماشه باب

گرم بخورد انواع حله در دستیه دفع شود دیگر سندهی و بیخ بید
انجیر از هر یک یک درم و ریبج دو درم آب بجوشانند تا هشتم
حصه بماند بار ایکز و بریان کرده دو ماشه تا سنگ چهار ماشه
دانک کرده بخورد دیگر دوایی که برای باد و سول مزمن است
یکی که معتاد باشد چند روز مداومت نماید تا معاودت
نکند و در وقت درد هم نفع است آجر از آن بهتره حرمک
آتش که کاک بلاسی تخم نوزر بلیله بلیله آمله بوزن
برابر قند کهنه دو چند ادویه در چاشنی قند حب بندد
بوزن یک توله بالای طعام بخورد دیگر بلیله بلیله اند از چوبه
کمک بلاسی اجمود تخم نوزر ابو ند هر یک یک درم بهتره
هشت دام قند سیاه ... درم همه ... کوفته بیخته بوزن یک توله
حب بندد و یک دانه بعد طعام بخورد دیگر مغز ... بخوره ... خام
... بریان کرده ساییده ... بخورد دیگر ... اگر ... در دل
بیقرار باشد هر دو ساق ایستاده ... یا فوطه لنگ ...
گرد ... پیچیده چوبی در هر دو ساق آورده به پیچیده تا قوت
تاب پیچیدن نیاورد و همان حالت بر زمین هر دو ساق ایستاد
کند و قوت ... بمجرد ایستادن ... شود ... الحال بخفیف
... دیگر ... مقدار یک درم در یک خوراک ...
... دو ساعت ... بالا ... بخورد ...

تمت

[illegible]

فصل ششم در قولنج و آن در او روده است با قبض و نحو قبست

چون سخت بود علاج روغن بید انجیر ۱۲ درم با شوربای مویز یا نخود زرد یا شوربای

مرغ بدهد و قدری جویه مویز پخته ... برابر آب سائیده قدری افیون در داخل

کرده گرم نموده بر شکم طلا کند و یا برگ بید انجیر بپوشند تمام شب بماند

صباح از باد احتیاط کرده بکشاید و دیگر اگر درد شدت داشته باشد چند ملک

بجای درد ... قدری باروت باید در شدت درد ... زنی حامله را

قولنج ... این علاج ... دیگر سه چهار انگشت از پارچه ... سنگ ...

باز ... نشود دیگر اجوائن را اول از شیر اگر سه روز تر کرده باز

سه روز در شیر ... تر کرده خشک کند همچنین در شراب ... نگاه دارد

بوقت احتیاج از ده دانه تا بیست دانه بخورد دیگر سرگین موش را با روغن

گاو سائیده شافه سازد در حال بکشاید دیگر صابون لاهوری ... عمل کند

دیگر بادیان بلدرام ... هر یک ... جوکوب کرده در یک ... آب ...

یکنیم پاو بجوشانند تا به نیمه آید دو تولہ مغز خیار چنبر دران مالیده و صاف

کرده سه نیم ... روغن بادام اضافه نموده نیم گرم بخورد معجون راحت خوردن

... دیگر هر گاه که حبس ... دیدوا ... نشود باید که پوست

بیخ ... قدری آب ... کرده نیم گرم بر شکم طلا کند و مغز تخم ... بیخ

ششی ... آب ... کرده شافه سازد و در مقعد بگذارد دیگر اجوائن

... نمک ... نیم کوفته ... هلیله ... دو درم

... چهار درم ... نیم ... کوفته ... آب ... ده نیم گرم بخورد

و اگر باد و رطوبت‌ها و بخار در دل حمل قوی گردد و دیگر سبب‌ها که در خلط مذکور

چندی مراد و منت ... ازاشیاء تا لیق قی کردن و آب خوردن در

اثنای طعام واجب است فصل هشتم در گرانی شکم و گرانی آنکه از بلغم و باد

و خون پیدا میشود آنچه از باد باشد گرانی بموضع دیگر انتقال کند

و اگر از بلغم بود مثال سنگ سخت در یکجا ماند علاج آنکه جوهر بیان نموده

از نجبات فلفل پیچ کلنیه رجوع هر فلدن آتها ر دگنه تتر یک باد ... حرب

حاب نمک سنگ ... کنچلون سنگ سو بچر جو کهار ساجی بلیلو

ابلیت سنجو ... مول هوه هر ر بره بلیله زنگی هراهر کو فتیار یک

ریس کهه با طعام دو درم بخولو و اگر ... تنقیه ز ... با لیوا

داده دو درم غلوله وقت صبح لگان غلوله باب کرم بخولو در

ملین باد ... و اگر در شکم و پهلو و نفخ و بو اسیر نفع ... کند

دیگر جالس ... دو دام در ... تبحنسا ند وقت صبح آب

صاف بخیه ... بخشی ... خسته بخولو ... ا

دیگر ... ولادت کوله خونیه بهیم ... بره ...

که در اجتناس ... مذکور شد نافع است تا ب ... هم در امراض جگر ...

منضبر چهار ... در استسقا و آن مرضی است مخوف

تام آماسیده شود خاصه روده با طراف شکم و آن سه قسم است

هندی جلود ... و ... سبود ... گویند دادر روک ... نامند و در

یونان طبلی زقی لحمی گویند علاج هر سه قسم غلوله ... سفید

لوز ... اد ...

بوده با آب زرقونم خمیر نموده چهار درم سه باشد حبها کنند هر روز چهار
تا بخورند تا سه روز اسهال شود بعد ازان آلوزرد سه درم پنج هشت درم
هلیله زرد نه درم زنجبیل دوازده درم اجوائن تا نیمه درم هلیله زرد
هژده درم حبیه بیست و یکدرم قسط بیست و چهار درم همه سوده کوفته شخته هر روز
چهار درم تا آب گرم بخورند زلق الامعا و جمیع ریح و اخلاط روده شود شکم
نافع است دیگر موه بیر یشنیر تر پهاله زیره سیاه سپاندانه بلیله [illegible]
هر کلان یکسجور بر بار انیسون زیره سفید سندهی نمک فلفلین جوک حنیته
حبلک دو حصه سپاندانه سنلا که نوعی زرد قوم است چهار حصه همه سوده
با رنگ سوده لگاهدالا بجای سنلا هلیله بتجربه رسیده هر روز [illegible]
سه ماشه تا پنجماشه تا دو وقت بخورند برای اکثر امراض که در آن ملین
و اسهال مطلوب باشد نافع است و درین سفوف زرین چون نمک گویند
دیگر شربت دینار زر یکدرم تا دو درم اگر حرارت باشد بعرق کاسنی
و الا بعرق بادیان بسیار نافع است خاصه اگر تشنگی باشد و اگر با استسقا
ورم شکم باشد سکنجبین بزوری چهار بار با عرق بادیان بدهند و اگر حرارت
باشد بزوری بارد بعرق کاسنی باید داد و الا هر دو ممزوج کرده
بدهند با اگر و زیاده دیگر روز چهار اگر غلبه بلغم باشد عدد در مزاج علامت
حرارت یافته شود این حب بخورند صبر سقوطری مرهاف زرد چوبه برابر
گرفته کوفته بیخته معک حب ها کنند یکدرم لشره کاسنی بخورند و بعضی
سپوبند ملح [illegible] بیر اضافه میکنند نسخه استسقای لحمی در است

بیک مثقال بکف بکوبند و با آب سرشته شود و فتیله کرده چند روز
در دهان داشته باشند چون مریض لقمه خوردن بدید در فتیله نموده از شقاقل
نموده هر قدر که بدانستن اختیار همچنین برگ ورد با نمک غرغره در
روزی چهار سه دفعه مینموده شقاقل کاپاسنجات خارستان بپرهیزد از اغذیه غلیظه و
بحیر ساکن شدن و آب بر خوردن و مرطبات و آرام گرفتن و حمام
رفتن و برای جمیع ادویه و نبوله سر تا فحص باید که بقدر یک مثقال از
بکف مرو [illegible] نموده بخورند مفید فصل حکیم قند بریان در آن زردی جرب ابیات
مجوف اگر مزمن شود و بدن هم زرد شود جعل [illegible] لعل آب انار ترش
و بسرکش و سکنجبین و آب تربوزه وقت طلوع سحر بخورند و غذا برنج بخته
باشیر کاه دنانه با دوغ و دیگر ملا کیز قدری دار فلفل قدری با بورک خشک قدری
با آب بیره سعوط کند دیگر استنجا نموده در سبوی زنوار و دوات در روز بچه
بنشود آید و لکن هر الو هر روز آب حاشف از نابالد بخورند دیگر بخورد بریان پوست
و فوز کرده سنی کرده با شیر [illegible] بقدر سه نخود جبه لبه قرد یو ریوند چکال
زر یکباشته تا دو ماشه لشره کاشنی تا دیان خوردن تا فحص دیگر تخم کاسنی
سمدالنع تا یکدرم بکوفته بشره کشیده شربت دینار یکدرم تا دو درم در آن
حل کرده بخورند [illegible] دیگر [illegible] کاذران بگیر [illegible] و پنج
شستند [illegible] حل کرده [illegible] حاج [illegible] برابر زرده
بجوشاند [illegible] تخم [illegible] مثقال که با پنج مثقال در آب [illegible] دو
قطره از آن سعوط کند [illegible] زرد آب [illegible] دهان [illegible]

جای [illegible]

خالص طبق طبق برآید بعد از آن درد سر صعب شدید تمام و تشنج رگهای
گلو و شقیقه و حمرت و زرد رنگ محرق پیدا شود تا انتقای سه یا شش شب
های ثابت بماند اما خوف نکند که دو سه گاهی شب با بیابین آنچه امراض
تاریک شود چشمها برنگ احمر گراید و یا کلیه از زیر قاق در بیک و در خلاص شود
رشتها بهم رسد نیز از الیوم است و خشک شود دریا لیه لیشه تا سه
دفعه بولهای همین اثر دوا لا بغیر از العوارض ها یله بهای حمیات تخمه پیدا است
حکم دوا و دیگر چیزی از آلو ها یاب بوده در چشم کشند تا بار رنگ برگشته و دیگر
آب بارنگها بخورد تازه یکمیات و در چشم کنند و دیگر بو بهای سلد حبیب
نقوع گشنه ریم این گشته هریک شش درهم چیره پر پهلو سند هر یک فلفلی
هریک سه دوازده درهم جمله باریک آس که شکر دوازده درهم
سفید القند که بغلوله توان بست امیخته بقدر یک درهم حب بسته نگاه دارد
بجهت بردارنت طبعیت بخواله چون دارو و هاضم نشود عذا آنچه مرغوب باشد
از گوشت فاخته و کبوتر و کلمهای که مغذی است و این دو دوا از ارسطو این
نوشته اند ضعف بسیار دور است و صرح اینها نیز مفید است و باید دانست
که هر کسی که از دوی وقوه دست نه دهد بجای آن این گشته دنیاز و درین
علت حقیقی مهلک است پرهیز از اشیاء محرق اخلاط و مولد حرارت و فالج
و تهیج و لازم است علت شکم در درد جگر و بیشتر از علامت درد جگر درد این
پهلو است و علامت درد پهلو زرد در پهلو حیث علاج شناس مکن نمک آنکه
شیر برنج گشنه بخته دو درهم صبح دو درهم شام باشد خورد که گوشت شکم

نیز راه بند شود فواق حجاب ثم ورم الطحال یعنی اماس سپرز نیز ظاهر

همیشه گویند علامت گرانی و سنگینی سپرز یعنی در طرف چپ و کاهلی

و تکاهل و ضیق النفس ... زیر ناف و بعد از خوردن طعام اشتها

قطع فلفل دار فلفل زنجبیل تخم ... نمک ...

که از چوب ... گرفته باشند نمک دریا سوده وزن برابر کوفته بیخته

یک درم با روغن گاو آمیخته بخورد و اگر از چوب یا ... باشد

یا اسکلیم و این رگ میان خنصر و بنصر دست چپ است ...

فاصد نمک ... روز ... تا ...

و این چوب ... دهد دیگر حبوب ... بقدر نیم ... پهلو ... بابونه گاو

تا شستا بخورد دیگر حنظل ... سوده بر موضع ورم

طلا کنند باب یازدهم در امراض گرده و مثانه ...

در حصات یعنی سنگ گرده و مثانه و ریگ علامت ریگ گرده

درد و گرانی پهلو ... مانند درد قولنج و درد شکم و تقطیر بول

و سوزش و ظهور ریگ سرخ یا زرد و یا سبز علامت سنگ گرده

و مثانه تقطیر و سوزش و خارش سر قضیب و لعوظی ...

ظهور ریگ سفید ... و زبول ... سنگ گرده و مثانه

... تراشیده تمام ... و تخم ... و ...

نیست ... هر روز بخورد ... خشک ...

و ... سنگ ... آورده نیز ... لعاب ... شیره ...

شربت بکدانم عناب بکدانم در ابتدا اندک نوشد بعد از ان بکف دانم بخورد

لعق تمام دارو دیگر جوکهار بوتکیه و هلدی و مصری برابر با شیره شیرب

نهار مفید است خورد شیر گاو و یا برنج و دیگر کاک دو وانی [illegible] دارم

جون شیره بخورد و یا کاک کوفته پخته لعوق سازد بهتر باشد

تاب بخورد و دیگر حجر الیهود تا دو ماشه با شیره کاشنی و خرفه و خیارین

نوشت مفید بود باب پنج شربت که کوفته و علیده کرفته باشند

برهه دیگر جوکهار البچی با پخته خورد نافع است دیگر بیخ درخت چنپ

یک توله بغدادی برنج استس کرد دانغ تنک کرد است دیگر شربت [illegible]

بکیرد برادر دیر دو دار میان جای که خمیر برآورده سه درم تخم سلجم

در آب کند بار ان مغز و شیره که در خمیر آرد و کندم بکیرد در آخر بکدازد

تا پخته شود و آرد سوخته که بود باید شربت برآورده ... تخم بخورد

همچنین سه روز در آغ تنک کرد و مثانه است و چون از آب شود

در مثانه باشد دو ماند به دو بیماری کند و دیگر جو نوش کن آب بیوزد

با شوخی جانب است و از جا کسی س دو درم بخورد و نقل تمام فراکاس

کرده علامات ان بیماری مختلفه که نوبت معین نباشد و التهاب

و درد در موضع قطن و جانب کرده شور شش و تخفیف درد از هر روده

الحمد تا بر پهلو صحیح تکیه کند و تشنج و درد و سر بخودی و قی مرارتی

و تغیر البول و بزرار است و علامات آن اس مثانه و درد و سخت در

تعذر و جثه ای سیل بول و تب محرق و جاده و ستونها ... و پیاسهای لب و حلوای

[illegible]

موضع اماس با حرارت و اگر درد شدید بود احتیاج باشد علاجا اولا مریض را
علاج فصد باسلیق کنند و گلاب با روغن گاو و شکر نخود لو و تخم
خیارین و کاکنج خیرو و تخم کتان همه سوا آتش که در بیخ الیتان
ممزوج نموده بر موضع درد ضماد کنند اماس فرو نشیند منو تخم
خیارین و تخم کتان کتیرا هر یک درمی نشاسته چهار درم با
سرشته اقراص زنند هر روز یکدرم با آب حلال که بخورد اماس
گرده و مثانه فرو نشیند فقال شیوم در ریح القلبه یعنی نفخ که
علامت آن درد و کشیدگی بغیر ثقالت و انتقال درد از موضع
بموضع دیگر و کشیدگی کمتر شود و از چیزی لطیف که بخورد دیز
کم شود علاج سیر بهفتاد و چهار انداز نبات دو مثقال در گرده
در شکست فیما لطافت درد کم شود علاج صاحب [illegible]
لفلان پیر ده هیچ دوا کارگر نشد از روز بروز زیاده تر شد و زار زار
جهت باجغرا مالیه میگریست از معالجه مایوس شده برای علاج
در خدمت رسید عرض بقول [illegible] بعد در یافت حرکت تعلیم
فرمودیم با استعمال چند روز [illegible] یافت چون مبتلا دیگر در وجود [illegible]
نموده مراد مدت گرفت و مرضی دیگر نیز داشت که از مدت یک سال
[illegible] سرفه شدید [illegible] آرام میافت بعد از [illegible]
بلغم [illegible] بکند [illegible] سرفه [illegible] نمی شد از [illegible]
دوای مرکور از این مرض صعب هم نجات یافت و از [illegible] قوت
[illegible]

جوارشی منبت سالکی شکر بجا آورده بسرخی چهره ورفتار مثبت خوبهان
شاید حاذق حاصل بود وطریق آب خفتن بخور رمه حب الغول خلیم که اجزا
کافیه بعد کافور نیز کوبند وبپارسی خشکدانه بهندی ... حب
مفتوح مشدده انگور آفته وسائیده. وازتوت مایک کرده یکنیم درم
شکر هموزن در قدری آب بپزند تا بقوام خریره آید بپزند وپاره پاره بخته
بخورند وبرای قولنج هم نافع است اگر معتاد باشند ویکی تلمید بمک بمیوس
در یک کیم هم بخورد که بخورد درزن برپاش میکنند و با بیدن لوداهان کیم
مثال روغن قسط نافع است فلان حبها هم در حبس البول یعنی ببستگی بول
مبتلا شود قلیه وخردل از هر یک نیم درم در یک قدح آب سائیده
بخورد دیگر قاقله کبار هیل بهیله تخم خربزه تخم خیارین گوکهرو گوت
هیچ هیور بخیز هر یک درمی در سه دار دانم آب بجوشد تا چهار
درم بماند شیر گرم بخورد دیگر تخم خیارین دو درم ذرباد وآثار آب
سائیده وریوند خطائی بمیمون شود بهنگام سفید هر یک دو درم آمیخته
بخورد ونمک بلادس ومنقوگرد ... کرده مثال کنند دیگر بحال نسخه
در گوش اندازد با ادرک ... در گوش نشره اندازند دیگر روغن بید
انجیر ده درم شیر گاو وچهار درم ... که بخورد در حال ... بید دیگر
... امراض حلی ... رد ... بکند ... کباب چنین سفوف کرده
در بهم با وچاکه حوزات ... آمیخته بخورد بگاه ... جات ... جز
حرارت ... در حرقة البول ... شلتع در اعضاء ...

دو درم چوب کوب که دو شب در یکجا و آب بخیسانند و بالعه بر روی آن
بسته در شبنم بگذارد و یکپاره دیت ترده ... هر چه مناف کرده بخورد
تا سه روز هر روز اول نفع ببینند دیگر چوب کتان اصل السوس دو ماشه
تا دو و نیم ماشه با شربت نبات بخورد دیگر ... سوزاک ... شود ... مزمن
گندم نیم پاو و پال مکهانه دو درم نبات چهار درم همه شب در آب تر
کرده صبح ... کند یکپاره گشته شود همان آب بخورد و از آب نماند
دیگر در آخال کند بهترین دستور تمام روز بخورد و باز ... اعاده ...
دیگر پاره ... بهترین دوا است دیگر برای سوزاک
مزمن ... بهترین دوا است ریوند چینی ... هر یک سه ...
برابر ... کوفته بیخته هم جا سه با شیر گاو و نان ... قند دو ماشه ...
و شام همراه ... که از شیر گاو ساخته باشند بخورد تا سه روز دیگر
ریوند خطایی اگر باشد بهتر و الا چینی از هم جا سه تا شش ماشه ...
حب بسته تا سه روز فرو برد ... طلاق خواهند شد ...
یک و نیم درم تا دو درم خیار ... در نیم پاو آب ... که شیره آن
بخورد و گر خارش ... باشد ... شیره خام ... چهار حصه ...
یا برابر باشد بخورد و از ... یا کهان ... از زعفران ...
تخم خیارین ... همه برابر کوفته بیخته از دو درم تا ...
... بخورد سوزاک که ... [illegible]
... که در آب ... [illegible]
دیگر چوب ... [illegible]

۱۸۶

تسمیه

دیگر جو بهار سنگ [illegible] اول هر دو برابر هر کدام تا چهار ماشه بخورند و شیر گاو و تافته

شیر میش کرده اند یکبار تا یکی نهار بخورند نقصان تشنه در کثرت بول

با تشنگی سبب آنست که زمان زمان آب بخورند هر بار بول کنند برنگ آب و گاهی

نمکین و شور بود جمیع [illegible] سبب ضعف مثانه که پیدا کرده [illegible] در یونانی

ذیابیطس و هندی [illegible] دو نام [illegible] اطبای هند سبب گردیدن شور و سی

[illegible] برمیو کو شد و حقیقه بوقت در شبانه [illegible] گفته اند علاج

قرص ذیابیطس النفع است صفت آن طباشیر رب السوس از هر یک

نیم تولہ تخم حماض کثیرا [illegible] گل ارمنی از هر یک نیم دام کاهو تخم خرفه

از هر یک دو نیم دام صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک [illegible] درم

کافور [illegible] درم [illegible] کوفته بیخته با آب خرفه یا انار ترش یا آب انار قرص بندند دو درم

~~بخورند دیگر صندل گلنار~~ قرص بندند دو درم بخورند دیگر سفوف ذیابیطس

نیز مفید است صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق از هر یک یک نیم

تولہ نشاسته تخم کاهو تخم خرفه از هر یک نیم دام صندل سفید [illegible] ماشه

کوفته بیخته با آب انار دانه بخورند دیگر صندل گلنار اقاقیا گل ارمنی

پست جو کاهو [illegible] ضماد کنند دیگر آب جو [illegible] و [illegible]

خشخاش وقت شام بخورند نافع است نقصان [illegible] در سلسل البول

یعنی بر آمدن بول بے اختیار [illegible] و درین [illegible] علاج

[illegible] نیم تولہ نبات برابر آن کوفته بیخته با آب فرو برد

دیگر کندر سیاه [illegible] دام اجزاین همه دام یکی کرده وقت حاجت [illegible] بخورند

دیگر آمله بلیله دارفلفل بالنگ هندی کنگر بیخ بید انجیر
بادنجان همه برابر یکدام و در آب جوشانده یکدام زردچوبه بید انجیر داخل کرده
شیر گرم بخورند نیز نافع سوزاک است فصل ششم در قبول کردن
در حالت خواب اگر حرارت است هلیله زرد و بلیله آمله و عصفر بلوط گلنار
گل سرخ همه از برابر کوفته بیخته برده گل حب ... گشنیز نبات
معجون سازند ... با آب فرو برد دیگر اگر از برودت است ازین
تخم کتان هلیله کابلی از هر یک ده درم بیخ خطمی بیست درم
اقاقیا مر کندر از هر یک ... درم هلیله ... درم کوفته بیخته بعسل معجون
سازند ... درم بخورند دیگر سعد ده درم تخم ترب ... از هر یک نود درم
از هر یک یکدرم شکر برابر سفوف ساخته وقت خواب بخورند خوراک ...
روز ... غذا تخم مرغ نیم برشت فصل ششم در بول الدم یعنی
خون آمدن از راه [illegible] بول علاج آن ... گوند سوخته کتیرا از هر یک
... درم سوده با برگ مورد با آب انار سرشته اقراص سازند ... درم
با آب سرد بخورند دیگر تخم کاشنی تخم کاهو بادیان تخم انجره مغز ...
مغز تخم تربوز گلنار ربوب وزن برابر گرفته ... سحق کرده با آب
خرفه ... ... درم با آب خرفه بخورند دیگر ...
گوزن سوخته ... با آب برگ مورد وزن برابر کوفته بیخته ...
با آب بخورند دیگر ... مورد ... گلنار پوست انار گلشکر ...
وزن نیم ... دو درم با آب ... تا نیم باند در ...

فصل اول در امراض خصیه و قضیب مشتمل بر پنج فصل ... باب [illegible]

در فتق بالفتح دریدگی پرده است که درون امعا و جا در بیضه [illegible] بار [illegible] ان [illegible]
عظیم بود اگر از بالا فرو ریختن باشد فراق [illegible] و آنرا قیله گویند و اگر
از آب باشد برا [illegible] و در خصیه [illegible] است موجع و [illegible] آن [illegible] سبب او
آواز سخت بلند کردن و جستن و حرکت عنیفه کردن و علاج [illegible]
و از حرکات عنیفه است یا کرف رطوبت [illegible] اعضا و بند [illegible]
با طفلان [illegible] اگر [illegible] بیشتر می شود علاج آن طعام نخورد حرکت نکنند
ساکن باشد چندانکه [illegible] و هضم شود و از معده بیرون آید و از جمله [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] رنگ درم کند [illegible] و [illegible] درم [illegible]
با شیر گاو مداومت کند دیگر تخم [illegible] تخم [illegible] درم [illegible]
[illegible] آب بجوشانند با چار [illegible] صاف کرده هر روز ده درم روغن
اضافه کند و [illegible] نخورد و [illegible] مداومت کند دیگر چون آب
در خصیه فرود آید [illegible] بعد [illegible] خصیه آب برآید
چنانچه [illegible] دیگر [illegible]
بجوشانند [illegible] شیر [illegible] بخورد دیگر [illegible]
[illegible] بالا و خصیه ضماد کند انواع [illegible] نافع است دیگر [illegible]
پنج [illegible] پنج آثار [illegible] یک آثار زنجبیل نیم آثار [illegible] کوفته کرده
همه را در [illegible] چندان آب بجوشانند [illegible] چون [illegible] صاف کرده
نگهدارند بعد از آن پنج [illegible] نیم [illegible] شیر [illegible] کند

[illegible] اواز کنند [illegible]
[illegible] سوده
[illegible] برباده تر

و یک آثار روغن باید و یک آثار روغن گاو آمیخته بپزند چون بچه شود هر روز دو درم بخورند آخر حیله برای تخفیف حلقه آهن است و لونواع بینانه را گوش در الله اعلم نصاب سوم در اماس خصیه و قضیب اگر اماس سخت و بزرگ شده باشد فصد باسلیق یا بزو خون بگیرند و در آن کشنیز تر و روغن بمالند یا آرد جو یا سبغول بکوبد در آن خلط کرده طلا کنند دیگر نیم بیض (؟) بوده آب آمیخته نیم گرم بندد و چند کرت دیگر کاک بیلاس در آن چوب بیده نیم گرم از آن خصیه شود و بنقل آن بندد بهر انواع آماس خصیه نافع است دیگر برگ نکویی جوشیده قدری سندی با شیده لیس مکرر عمل نیز بقید دیگر روغن بید انجیر دو درم تخم یکدرم با پانزده درم شیر گاو بخورند روز دیگر روغن یکدرم و چهار دام شیر گاو و افزون کنند تا دو انده روز دیگر تخم حنظل با آب سوده طلا کنند تحت در قروح قضیب یعنی ریش ذکر دو نوع است یکی آنکه از جماع با عورت حایضه شود دوم از افراط جماع بود علاج آن مرداسنگ دو درم با زنگ سه درم روغن گاو با چوب بید خلط کنند چندانکه سیاه شود هر روز بر قضیب طلا کنند دیگر ریوند هلیله زنجی با آب آس کرده بر ریش طلا کنند اگر با ریم و درد بود نیز دفع شود نصاب چهارم در سیلان منی یعنی بیرون آمدن منی بلا التذاذ در هندی پرمیو گویند علت آن است که پیش از بول یا بعد از بول یا در حالت مشی و زنی بر آید این از انواع است علاج آن جوز بویه لسان العصافیر انگره یعنی چرچره و زر چوبه آمله سوده دار فلفل تمالیتر با کشیز فاتلم

بکم کمال دنبالکی بستان و سلغان هر دو بوصلی تخم کوخه
تخم انجیلی تخم کتان موچ ریش کلوب کتیرا اندر جو پوست بیخ سنبل
بیخ هر یکی دو درم کوفته بیخته با شکر علوله بندد هر روز بیست درم بخورد
انواع دیو دفع بکند و قوت باه و مثانه را افزاید دیگر زرجوبه آمله
بلیله سقمونیا عود جامه بیز ساخته با عسل ممزوج کرده بقدر کنار
گهرای حب بندد صبح و شام یکانی حب بخورد دیگر زرجوبه خوردن مقدار
دیگر بوره قلمی دو درم بنده حبوبات کا واندر آخته نقانق بخورد
تبعه حبوبات باقی شد با غذا تناول کند با لمعقه غذا تنی با نمک دیگر
مراد بوزرگ و سلیدون منی و سلسل بول اندکی الحرالی حنظل … بیخ بند
سمندر لوکه … سرودالی لوکه و بیخ کنار بیخ سنبل …
همه برابر کوفته بیخته برابر همه نبات آمیخته هم تولد صبح و شام
بخورد با شیر گاو و آب انلفخیه که ابراشی گویند دیگر زرجوبه یکدام … قوه رسید
یکفه در زرب آمله تر کرده با یک سکوره باشد یکدام … داخل کرده
بخورد از آمله تر نباشد خشک در … سکوره آب جوش بنده تا یکی بماند
صاف کرده بخورد غذا برنج … و روغن گاو و از جماع پرهیز کند
فصل تحسین در قوت باه باید دانست غرض از قوت باه
… و هر غذا و دوا زیرا که از جرم … بود … بود … باید کردن … بکا
پس غذا مثل نخود و هریسه و ماهی و پیاز و مغلیه … شوربا میدهند
و روغن گاو و گوشت حلوا و کبوتر بچه و تخم … مقوی باه

ومنفعت است مجرب منفع چه غذا وچه دوائی برای مجرور بریهای بهار
بهر روز وقت دستنبوی و بهمنی عکس آن و بهنگام جماع لذت که غذا
الضم نخود وبدن ممتلی نبود ودر خلو معده مضرتر است و جماع بعجایز
ودکریه منظر وحایض ونانس وصغیره ودر عقب تعب وغضب ودر اسهال
ونقد نهایت ممنوع ودر شدت گرما وسرما از فراغ جماع بلا فاصله
چهار درم قند سیاه بخورد ضعف وسستی نیارد دیگر بعد انزال منقل
جو وکهنوق مصطکی هر یک سه درم تخم بادیان یکدرم کوفته بوزن دو شش
ختسند بعد بخورد ضعف نیارد کسی بود که ضعف باه بسیار دارد اگر یکمرتبه
تواند کرد بعد انزال بلا فاصله تخم مرغ نیم برشت با عسل بخورد عادت بکند
بمدتی که هیچ شب … وقوت رفته باز مے آید دیگر اینی دو نسخه در ماده
در قوی مجرب است مغز بیضه دانه بقدر دو درم مجرور با سلسلح بخورد و
مبروده پیدار چینی دیگر تخم باتهوا از دو درم با شش درم بخورد انفع
واین عمل مجرب است دیگر تخم خرخره کوفته یکدرم با آب فرو برد
در شب اول نفع مے بود دیگر مینهی شهوت ونعوذ آلت کند یک
… سه حب لقمه از … بقند دهد … بقدر برنج
بخورد … بعد مداومت نماید نفع بیشتر کند ودر … بقدر فلفل
سیاه … با شیره … جلاب کند چون غلیظ شود
دیگر شیره … حب نوبت دیگر انگور رسیده …
… چند لقمه از آن … دهد بار خشک کند برابر آن … آمیخته …

باشیر گاو تازه بخورد خصوصا بکار برد و در منفعت لقوه هستند دارا ... بید
حلوای ترنجبین بخورد سال مقوی باه است ترنجبین سفید چهار دام
زرده تخم مرغ نیم بیضه بعد و شیر گاو بیست دام لطافت متعارف نیز زند
ز چهار درم تا بخورد هم بخورد و دیگر از ذخیره خوارزمشاهی مبهی و مقوی
تخم پیاز سفید شقاقل مغز کنجشک نر که بکار هی ... سند لقاح
النجات ... خرما که مثل گار ... میباشد و مغز خشک ...
اردو ... نورانی
گوگرد و خشک شود آتش کرده ... گوگرد و تازه ... سفید ... باشند
ببوزلاق ازراق بخورند که خوش ... گرفته ... سفید ... دیگر دام
هم اجزا را در هاون ... بکوبند و با مغز ... خشک ... ات
بهم ... حل ... بسر شند و بقدر نخود حب سازند ... ست
... از احتیاج ... حب بخورد ... زیاد ... باید ... جزء ... نوشته
مصنف
... در ... از ... دوای ... بکوبند ... حب ... ب
... تخم ... دام ... دام ... علیحده در
... گاو ... در ... باشد ... دوا
هم
... بخورد ... دام ... ترنج ... تخم
... تخم ... کوکهرو ... چهار دام تخم ... سفید
... دام ... بو ... گاو ... زرد ... نبات
... صبح ... تا ... شیر گاو ... بخورد ... از ...
... نقل ... زیاده ... التعلب خوانجان ...

هریک

لسانجه زعفران هریک نیم توله ورق طلا ورق نقره پنج عدد
مشک یک ماشه لشهد رشته حب بسته بخورند و دیگر قفیب کاوحلک
کفه و نوبان نوع بلیدام سر بیضه نکافته کمفدی دو رتمه در دی ریخته
نیم رشته بخورند بکیفته مداومت نمایند و بکار حسینی دیگر
نلفان که تخم ترب دار چینی زنجبیل برابر کوفته بیضه مرغ
نیم رشته دو شگوفه بخورند کیفیت عدد بخورند حب نماید

بیضه

سیماب وسنگ دست دو درم کوکونار شیر حاک کفه دو درم مقدار
با حل ان کحل کرده بازباب کحل بکیدله فرنفل بیخ بلیغ کف
باورده بکفه مرچ مراب یاره والی کو دهند هر روز یک حبه
بخولو با بکف م دوا حوال از رشته وی مقیمت پرهیز کنند و
ان بخورد بعد سوربا کوشت بانشر بخولو لذت

تشبول

وسپیتی قفیب باید دیگر آها گشته طلا حقیقت با رفتن
کفه هر یک دو دام کحل چهار درم ملک حاکفه باریک
حب بنه دو دام حبه بخولد دو ماغمه از جماع پرهیز نماید
دار چینی ۲۴ ماشه تا چار و نیم ماشه در شیر گاو با قدر
نبات حرکت خراب بخولو مداومت ابن استفاده
ال رال نفع میده دیگر دراهم کندک زعفران

لعل

جوز بویه هر یک نیم ماشه همه را کوفته با رنگ کف چیت کنند و بخورانند دیگر

معجول برای دفع مرض باه و دفع حرارت انزال مفید است لیکن آن

مروارید آبدار ناسفته لبد هر یک درم زنجبیل بهمن بهمن سفید هر یک ۳ درم

پنج نیب تلاب و بیخ کاکنج هر یک نیم درم دقاق اذخر بعد کوفته بیخته

یعنی ماهی شلیبه دار چینی است روان مصطکی هر یک نیم درم کوفته بیخته

زر شنه بهیتی از جمله دو درم با سه نیم گرم بخورانند دیگر حسین با شکر

منولیت بی لسینسی مغز کنجک زرد یک ماهی اگر رفته باشند و

پیاز سفید کشتی خرما اجرا سادی گرفته ذنبی چاچت لیزاب

حلق کف بخورانند تمام الو دیگر معجون مرکندی در اقربا دین نام دالو

و فواید و دیگر نیز بخشد در بر کیات نوشته ملو دیگر سینه

ا ا بکو پچله سبز رم بلس ۳ سیر چوب جو از تعنی گولو که دران لعلی

نخود فقط کشنیز با هنه از در وی واپل سپید دام پوست بیخ گشنیز سفید دو دام

خرا طبی تازه اگر تازه نباشد خشک ۳ دام جمله را جو کوب موفق کرده

عود بکار نه با برگ پان برابر زرد انه جرا نباشد بخوراند و بار بر نخود ظلا کنند دیگر

پیاز نرگس را با آب انسی کهر ارزان بگیرد و یک حصه زهره گاو

چهار حصه هر دو را مخلوط کرده ظلا کنند تا انکه جرب شود و دیر لیپ کنند

قوت محکم شود لیکن با هر دو ابن عجاب هر روز نکنند و دیگر تخم آتش ملنند

و نعوظ الف و دیگر پیاز نرگس میخ عدد با سیماب لعوقی چنبل هشت دام اول

پیاز زر بکو کا تا الغلف خود باز دهد لیسی در روغن مذکور بالشیهار

لعاب

بریزند تا وقتیکه [illegible] او کم شود فتیله نهند که تا روغن برابر [illegible] بگیرد
بگیرند دو جدوار خطائی مشک هر یک [illegible] درم سوده بیخته در جلاب کنند و [illegible] الوز
حاجت به [illegible] رقیب و حصه و میان [illegible] نمایند و گفته یار [illegible] سازند
دیگر [illegible] بیضه کنجشک را با [illegible] که [illegible] بکوب [illegible] نمایند و [illegible]
[illegible] دیگر زهره ماهی سیاه [illegible] فرنگ [illegible] نمایند
طلا کنند تا خشک شود در [illegible] هر دو [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] طلا کنند تا خشک شود در [illegible] هر دو [illegible] نمایند دیگر [illegible]
[illegible] پنج [illegible] و [illegible]
[illegible] دیگر روز طلا کنند [illegible]
[illegible] زنبق [illegible]
کنند در ظرف [illegible] روغن [illegible] تا [illegible]
[illegible] روز [illegible] روز [illegible]
[illegible] در چار [illegible] روغن
زنبق [illegible] روغن [illegible] طلا کنند بعد
۱۳
[illegible] ان تا صبح [illegible]
رحم [illegible] اول در ادویه [illegible] و خشک کنند
بگیرند [illegible]
در زیر [illegible] دود [illegible] روغن [illegible]
[illegible] طلا کنند دیگر [illegible] پوست [illegible]

میوه هر پنج چیز ستانند و بروغن تلخ بپزند و در فرج طلا کنند مردم لذت یابد دیگر
مشک کافور زعفران نکهه سلارس صندل اگر کوفته بیخته همه را بشهد آمیخته بر آتش
بگدازد و دو دان و در زیر خود ببرند تنگ شود فصل دوم در آماس رحم
هیئت ورم گرم باشد علامت آن تب تیز و سیاهی زبان و درد سر و میانه عانه
و ناف و تنگی بول اگر ورم مقدم باشد و درد قطن و آن استخوان بالای سرین باشد
و درد کمر اگر موخر باشد و گاه قی و دمی آید یا بادی چنانچه بر دراز کردن پا قدرت
ندارد و گاه سر از زیر فرو افتد نبض ورم زدن و گاه ورم سخت از ماده تیز شیدا
شود علامت آن صلابت موضع عانه و اضطراب حرکت ساقین و کسل از حرکت
و درد کمر و حالت شبیه باستسقا اگر ورم گرم باشد علاج آن رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال بگشاید
بعده اسپغول کوفته یا بعیده تخم مرغ و گلاب و آب برگ انگور سبز شیند و بر موضع
ضماد کند اما [illegible] ورم سرد را مطبوخ افتیمون منارست دیگر
[illegible] که اکلیل الملک تخم شبت بیخ خطمی بنفشه مفرد یا مجموع جوشانیده بنشینند
دیگر حلبه و لعاب تخم کتان پیه بط موم سفید بیخ خطمی مغز ساق گاو و دهن
برابر در روغن سوسن یا بابونه حل کرده ضماد کند فصل سیوم در قروح الرحم علامت

سیوم

آن درد موضع رحم و بیرون آمدن خون [illegible] از فرج علاج [illegible] کند [illegible]
[illegible] گلنار [illegible] بخته باید [illegible] بپزند و به پشم پاره
بردارند فصل چهارم در خروج الرحم که در کتب یونان نتو الرحم گویند
علامت آن درد عظیم در عانه و مقعد و قطن و [illegible] و حدوث خوف [illegible]
و یافتن چیزی [illegible] در مثانه و [illegible] در فرج چیزی نرم [illegible] علاج

ان را با آهو بریان کرده با تخم زراسن نصف بریان و نصف خام با زیر کوفته بیخته میده
از ان کنند فرج را بروغن گل یا کنجد چرب کرده و باب گرم سرشته باشند با لادن ...
بار بجا بر زند یکماه مداومت کنند فصل پنجم در سیلان رطوبات فاسده از فرج
علامت ظهور آن است علاج کیله بجنه بکنند و ریزه کرده با شیره املج و شاه و دیگر
امیخته بطریق فالوده بخورد و اگر املج تازه نباشد با جوش املج خشک بعمل آرد
دیگر پوست درخت ابنوس انار را با سرکه ... بجامه بیخته شیره ان بگیرد
بوزن دو درم و خرمهره بگیرد تخم کوکنج همون خرمهره تخم خرمای هندی بوزن
هر دو تا همه را سحق کرده بخورند بوی بد و سیلان رطوبت دفع شود دیگر ماهی
که از طرف پنجاب می آید بجز و اشنه الایچی خورد و تخم هر یک یکدرم مصطکی یک [illegible]
شاه جهانی شیر میش ... آثار شیر گاو و دو نیم آثار آب را یکجا ... در
میش بجوشانند تا غلیظ گردد الایچی سحق کرده بیامیزد و باز شیر گاو ...
بجوشند تا غلیظ گردد نبات امیخته حب بندد و از دو درم تا سه درم بخورند
قوت دماغ آرد و بجهت افزونی منی و باه مردان هم مفید است دیگر سنبل ... باز
نیلوفر که از آن کنول گته گویند مغز پسته املج بوزن برابر کوفته بیخته مصری
دو وزن ادویه امیخته ده درم با ... فصل ششم در جرب الرحم نوعی خارش
زهدان علامت آن لعنی رحم با خارش اگر درون فرج باشد ... بخور سی
میشود اگر بیرون بود یک دانه فرج دیده شود علاج ان کوکی ورد ... هر
برابر با سرکه طلا کنند خارش ... و درد دفع شود دیگر برگ ...
پوست انار و عدس مقشر با شراب سبز دو به پشم پاره بر دارد دیگر سلا ...

بابلیسی کرده حلال کنند و دیگر بار کتانی زرچوبه دار ها لیدیا بابلیسی کهرده علوله ساخته
بر دارند و دو دوران نیز نافع است دیگر ابهل خشک را سوخته سحاک کنند با روغن گل حل
کرده بمالند فصل هفتم در ریح الرحم یعنی باد رحم علامت آن آنکه نفخی در عانه
و آنچه متصل است بطرف اسفل و صلابت آن موضع و درد وی یکشبه که تا بر اینجا و از
بالا شکم معده و چون دست بنهد آواز زیر ناف او از جابی دهد و انتقال از موضع بموضع
دیگر و مغص و ضربان نیز باشد علاج بادیان و انیسون و تخم کرفس سداب هر یک برابر
کوفته بیخته سفوف سازند و یکیک مثقال برداری دیگر ریحانه هفت درم با صمغ عربی بخورد
دیگر برای نفخ و دیگر امراض رحم بیخ سوسن ریوند چینی اسپغول عنزروت با بلا مصطکی
رب السوس همه مساوی گرفته بیخته یک توله با شیر گاو ناشتا بخورد بعد الطبق فصل
هشتم در تشاق رحم یعنی ترقیدن زهدان علامت آن محسوس شدن تشاق [illegible]
اگر بیرون رحم باشد و اگر اندرون باشد رنگ ادرار بخون آلوده بر آید و نزد
جماع درد سخت بود و آلت بخون آلوده بر آید علاج آن کندیده از زیر موم سفید ادار
هر یک [illegible] کافور یک حبه [illegible] مرهم کنند و طلا نماید فصل
نهم در اختناق رحم یعنی خفه شدن زهدان مرضی مخوف است سبب او ارتفاع بخارات
از حیض منی و یا حبس دم [illegible] بوده حالتی بعینه صرع عارض شود و ابتدا آنکه
در آن کف از دهان نمی آید و کشیدگی در [illegible] است و درد [illegible] زیر ناف [illegible]
[illegible] چیزی بالا که مرتفع می شود از ناحیه عانه چون [illegible]
رسد بیهوشی شود و اختلاط [illegible] هرگاه بهوش باید از گذشته یاد آید [illegible]
بخلاف غشی [illegible] نبض چون [illegible] زهدان [illegible] رطوبت [illegible]

حاصل آید و در اجتماع طمثش رخی و کدورت بول نیز باشد مع علامات
دم علاج اگر سوء مزاج گرم باشد تبرید کنند چون تمکین نبود و الا مسهل
بدهد تخم خیار خیار چنبر دو درم کافور جو و زیره یک ماشه هر روز سکنجبین بخورد
و دایه سلاب فرمایند که در حالت غشی انگشت بسلاید روغن خوشبو مثل
حنا و زعفران خرب که در فرج کنند و بچسپانند باز بشوره لکی چوبین
فصل دهم در قطع طمث یعنی بستگی حیض چون موجب غشی بود فحو فتنه
اگر بسبب غلیظ اخلاط باشد علامه آن گرانی جامه تن و درد ناف
علاج منقی ارزن دو درم بلبلان خربزه الفی جو کهنه تخم کدو بلخ برابر کرده
با شیر رقوم حب ساخته هر روز بر ورد حب مقدار اعشار از ین دوا
عادت میشود علاجه نکند دیگر سنجی انگوزه بریان فلفل چهار رنگ
قند سیاه مساوی کوفته سنجیده زر سه درم تا چار درم بحب منفع در
کار دهه بخود از دو رخته بخورد کعله خونی سائیده نام است طرین کار دهد
انست که دوازده درم شاخ کنجد با یک جو کوفت نموده در بکمن درم
آب بجوشانند تا چهارم حصه ماند صاف کنند دیگر کوله خونی و لسنگ
حیض شده نافع است مع جملات سوخته برگ تری کنجد وزن برابر
جو کوفته کرده دو درم در سی و دو درم آب جوشانند تا نیم درم بماند
صاف کرده دو دام قند سیاه آمیخته بخورد دیگر ارزن بیره دانه خربوزه
خوشته حیض از سبب بسته باشند که از آن شده درد میان زنی نفخ علامت
آن درد لیست ناف و ثقل بدن در ایام حیض و ظهور جوش انار
بعد دفع علتها

باریک

سرم ویسته

بگیرد حقنه علاج مویز منقا و انجیر تخت درم ملکی و قسط تلخ دفوه از
هر یک سه درم همه را جو کوب کرده در دو آثار آب جوش دهند تا نیم بماند
بماند اینک نیم گرم بخورند فواید بالقسم در کثرت طمث یعنی زیادتی
روانی خون حیض یعنی هر ماه گویند چون بر رحم نخوف علاج آن
زبان موش نیم ماشه تا دو نیم ماشه با دوغ یا شیر گاو نیم گرم بخورانند
بخورانند فایده بالکسر دو درم بود با دوغ گاو و آتش کرده بخورانند عذر برنج
با دوغ ازین را دیده استحاضه که در آن خون مایل سفیدی باشد دوغ
دیگر گیاه گشته بخورانیم شاید نقشه و در دوغ گاو آمیخته بخورانند مرض مذکور
هر قسم که باشد دفع شود دیگر گل ارمنی نیم مثقال هر یک مثقال کوفته بیخته
با زرده تخم مرغ بخورانند قرص کهربا نیز مفید است حب دوازده درم در حقیقه
یعنی عفونت شدن زن علاج یعنی جهار و بول گرم در تخم بلغم دو دو
بگیرد دقیقه هم ... خرنوب یاسمن ... هر یک یک مثقال نوده
بیخته با قند اسپغول ... بردارد و دیگر پنج ... سه درم با چهار
درم شیر گاو ... بیخته دو دام ... گاو ... بخورد
نیم ماشه با مسکه گاو ... کنند بردارند تا سه روز ... شود
با دن الله تعالی دیگر ... بادام ... خورد ... نیم خورد
ولد یعنی مرجان سه ماشه با شیر گاو که گوساله او هم یک ... باشد
دهند ... بخورانند تا سه روز ... گاو که در سر کتاب نوشته می شود
امراض زنان ... تمام بخند ... در علاج ...

علاج دیگر از آن زیتون بوست درخت بریزان نیم بریان سازند چهار

دو جانب شمال رفته باشند ان روز در هندوی بعد الم کوفته نیم از تریخ آتش

کف بخورند قطع حال بعد دری شود اگر بچه در شکم گیج شده باشد یا مرده

دیگر حیلی که در شکم خشک شده باشد خروج دشوار شود اند دو کرباس شوید

علاج شده یک کنید زیرا نو با کف پای بابر جاد دست با زیر تریخ طلاء

کند تا اگر خشک شود بعد خشک شدن از روغن بعد انجیر بعد الم در دو سیر

شاهی شیرگاو حال کف بخورند اگر توقف شود قید شود با شیر قند کور تر

کف بردارد و دیگر حون برانند که خون در شکم بند شده و از ان درد شود

باید سیحق بلیدر از و کنجیان جیره شد هی همه بوزن برابر ریحوش

از ریگ تونه با نکیم نوکر افته با شربت قند شاه بگیره امیخته یکجا کار

از مریو در در ریب ۳ چهار بار بعد از ام بخورانند با شکم از خون قاسد

صاف کعواز آن زنجه امراض که اخر این کتاب نسخه مذکور میشود

عارض شود در ضمن یکنیم ماه از ایام ولادت این کادیه بر هند بود از ریخ

تر هته بلیدر از تو هیه کا تبهات موتهته جرایه ککگ لشیز هلیله کنجیان کنگانی

جو بوجله خشک حوان کشانی برات اتیتس کلوی کا کرانکی همه برابر

جو کوب کف هر روز شش نزد ۱۴ درم در سی دود دام اب بجوشانند تا

هشتم حصه ماند بجا مه بنجیه بسحق انگور ره بریان کف نیم ماشه نمک

دو ماشه امیخته بدهند از ان درد الام و شکم و سرفه و تب و درد و بند

و لرزش الزام و باده شوی نه هذیان باشد و تنگ و ناپاک و اسهال

شرب دفع شود اگر

تند دفع شود اگر از جمله هر سه خلط باشد دیگر زن را بعد ولادت شکم
بزرگ شود هیچ چاره نمی‌دیدیم با دوغ گاو و آتش آن هفت روز بخورد
دیگر بیلدار زنجبیل فلفل چاب جتیه جنبر ماکر مونیه بوهیه ماری هریک دو دو درم
بلبله بلیله آمله بونیه کنکی سونف تنجیات اندر جو هریک یک یک تانک
لوت [illegible] تانک قند سیاه کهنه برابر ادویه کوفته بیخته بقدر ام غلوله
بسته با شیر بخورد تا چهارده روز [illegible] چهار درم در هر وقت وان مرضی
معروف که بعد زادن هر زنان عارض میشود علاج فلس لبان که بعد زاد
رفتن جوهر میماند نیکو باشد مشک و [illegible] ورق با یک تهه بخورد بهتر هر دو
دیگر بالکیر یک جز ملتان کود [illegible] کوفته بیخته [illegible] خوردن یک
[illegible] ده حب مقل کنار صحرائی مند ملی بخورد دیگر لبان [illegible] در مرهم
[illegible] دار چینی آتش [illegible] هریک [illegible] کوفته بیخته [illegible] دو درم
آمیخته هر روز [illegible] بخورند دیگر حب الشفا وحافظ الصحة ومعجون صحة
[illegible] فواید با [illegible] در قلت شیر علاج [illegible] دراز [illegible] از
[illegible] تا دو درم با شیر آمیخته بخورد ورد [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] دو درم بخورد [illegible] کوفته بیخته [illegible]
کار بخورد تا چهار درهم در ابراء [illegible] فواید [illegible]
در آید [illegible] مرضی [illegible] دست [illegible] خون [illegible] دو قسم [illegible]
خونی [illegible] علاج کند علت خون [illegible] فصد باسلیق [illegible]
بالای [illegible] خون [illegible] در هر [illegible] مداومت کند

بالحیل

باد رنگان دفع شود و لیلا سیاه زود بر سر لف منبع هشت دیگر ریوند
بکر کوبیده هم بیاش تا سه نیم ماشه یا چهار ماشه با ملک گاو بخورد
فرود رود دیگر مویز منقا سیاه اول روز یا برده وزن در هر روز زیاد
هشت ماشه بجوشانند له کرده مالیده صاف کرده در آن نیکی دار [illegible]
دیگر ماشه الدبخ حیوید بوده بیخته مرو وقت کرده بخورد هر روز بکار از
اضافه کنند تا بست دیگر زنه اگر موافق زیادی باشد تا سیخ دیگر بخم
بور سیر خوشه و بادام بخورند پان هم دانه اول [illegible] خوب کوب بجوشد در
هشت ده دانه بجوشانند تا هشت دانه بماند از پارچه بگیرد [illegible] از
آن بار تی کهل کنند [illegible] آب جذب شود بقدر کنار [illegible] حب
منزو بکجب باقوری دو وقت صباح بخورد تا یک هفته دیگر [illegible]
رفیق بکماشه للدبخ لقیدم هلیلوی [illegible] خرب [illegible] چهار ماشه
در بخور تمام یا پنجم هفت ماشه هم سنگ [illegible] پیه پیر کرده [illegible]
روز مره صباح بخورد تا یکماس اگر بخورد اگر تشنگی شود [illegible]
بخورد بعد یکماس حلوا از شکر ورد [illegible] و مبنده گندم
چراغ یکی بجرام ماشند پخته بخورد دیگر پنج کلک عناب سی
پوست بچتال هر یک سه دام ریوند یک کوشه یکدام پنج دور
[illegible] از کاغذ [illegible] کرده [illegible] دیگر [illegible] تخم [illegible]
هر یک [illegible] سه حصه [illegible] یک [illegible]
آب [illegible]
بخو [illegible]

جماع

[illegible] ده دام

تجربه

پخته بیاشامد بعد از چهار گهری پاو اثار برنج ساتهی را در پاو اثار آب کف مال
کرده الهی گرفته نیم درم با کهان ببید بود ه را بر حصه بخوهد یک حصه دران آب
انداخته بیاشامد غذا یکنیم پهر روز برامده دلیده گندم بی نمک با شیر گاو و روغن
واز غذا دیگر احتراز نماید بعد سه روز ابلتی چلیا پخته بخورد می افتد سه روز برین
اکتفا نماید و هفت روز غذا از گوشت بز پرهیز لازم داند برنج و روغن بهر چه داند تناول نماید
دیگر برای خونی دنبه زیره سفید هر یک نیم فلوس در آب جوشیده نیمه آن صاف نموده
بخوهد یا شکر یا مصری شیرین کرده بخورد دیگر گل بلاس سبز نفع دهد دیگر موچرس یکدرام
و بیخ اسپند هر دو را کوفته بیخته با شیر تازه برگ کگرونده سحی بلیغ بخوهد بخورند
اقسام کرنیا حب بیند یکی یکدرام با شیره مذکور یا آب بخورد تا چهار روز نسخه
دیگر که نسخه مجرب نوشته گفته هم شیره کگرونده تازه یک اثار با تبنی بنرم بخورد شاند
تا بو بلغت ایدر یکدرم فلفل گرد سه درم دران ریشه انداخته حب بسته خورد بوزن یکدرم بخوهد
با آب بخورد با بلدیان تعقیم مجرب دیگر تبر هلیله دار فلفل هر یک سه درم کوفته بیخته و
ریوند و مقل ازرقی هر یک پانزده درم نرم کوفته همه را بروغن بادام یا گاو حب
بخوهد با آب از دو درم تا سه درم غلوله بسته فرو برد نفع داده که اثر از علاج سستم کوفته
و بواسیر و جمیع امراض را مفید دیگر سه عدد موچرس پنجاه حسه کوبیده با آب کرده بخورد
دیگر برای بند کردن خون بواسیر که با فراط سیخ کوبیده جوز برگ تیم کلان
نیلی مسلیا براکه بیا کوبیده گل سوال ... سا بیده در سایه خشک کنند هلیله زنگی
مصری هر چهار بوزن برابر کوفته بیخته با مسکه گاو آمیخته بوزن سه درام حب بندد یکی
صبح یکی شام بخورد ... اگر با خون بوار ... سال ... نیشه تا ... کو ... نوشته

تا آنکه هضم غذا و بی شیر تلخ و شکر تری را بگیرند کوفته با آب بخورند دیگر ورق طلا
چهار [illegible] ورق نقره چهار ماشه [illegible] کرده چهل ماشه [illegible] تب ماشه [illegible]
[illegible] ماشه [illegible] سیاه [illegible] چهار دام شیره [illegible] آثار
بوزن مذکور اجزا را در [illegible] انداخته یا دشته تا [illegible] کنند حب
[illegible] ماشه حب بسته نگاه دارد از یک ماشه شروع نموده یک [illegible]
کرده تا حب [illegible] اشیای [illegible] احتیاط نماید اجتناب [illegible]
دیگر عصاره [illegible] که در ظرف [illegible] سوخته باشند [illegible] ام [illegible]
انگوزه یک دام [illegible] شیره [illegible] تا هشت ماشه [illegible] باید بعد از آن [illegible]
[illegible] حب [illegible] بوریسر [illegible] دیگر [illegible] ماه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] انداخته بخورند [illegible]
دیگر پوست [illegible] که [illegible] در آب [illegible]
[illegible] صباح [illegible] صاف کرده بخورند دیگر [illegible] کوفته
[illegible] گاو [illegible] بخورند دیگر دوای [illegible] که در جذام [illegible]
[illegible] دارد غذا آنچه با مرض [illegible] بخورند دیگر [illegible] بلیله زیره [illegible]
[illegible] دام [illegible] چهار [illegible] ده درم [illegible] چهار [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] از همه دوا بوزن [illegible] همه را کوفته
بیخته [illegible] برابر همه ادویه [illegible] معجون کنند [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible]

و بحری یا مربح را فایده بوست بلیله زرد و هلیله کابلی مقل ازرق یک ده درم کتیرا

بجذرم سوره پنج درم [illegible] ستیه سم مقل را حل کرده بوزن یک ماشه حب بسته خصص

نگاهدارد یکدانه صبح و شام بخورد بعد از سه روز دو حب بخورد دیگر شوره قلمی ریوند

نمک کوهی هر یک هم وزن تخم [illegible] یک چهار درم کوفته بیخته با شیره [illegible] حب بندد

بوزن هشت ماشه صبح شام بخورد دیگر برای [illegible] هلیله کلان وزنه کلان [illegible] داغ

اهلیله جینیه نمک سنگ هر دو برابر کوفته بیخته یک درم با آب گرم بخورد خونی را نیز نافع است

دیگر [illegible] و زرد افیون خالص با آب حل کرده [illegible] چند بر [illegible]

[illegible] هلیله کلان [illegible] نمک [illegible] بعد طهارت بر علامت

بواسیر [illegible] دیگر [illegible] نمک کوهی سیندور [illegible] افیون الایچی سفید [illegible]

با شیره [illegible] روغن گاو حل نموده بعد طهارت بر علامت بواسیر [illegible]

دیگر [illegible] نمک کوهی سیندور [illegible] الایچی سفید [illegible] با شیره [illegible]

[illegible] روغن گاو حل نموده بعد طهارت [illegible]

[illegible] بواسیر را [illegible] مجرب [illegible] نافع است دیگر [illegible] خالص [illegible]

[illegible] یک درم با روغن گاو بخورد [illegible] بواسیر را نافع [illegible]

[illegible] با روغن گاو [illegible] بخورد [illegible]

که بسیار بوسیده باشد [illegible] استخوان [illegible] کوفته در کوزه کرده

در [illegible] بالای [illegible] سوراخ [illegible] بنشیند

دیگر گل خراطین قدری بعد از بستن بر انجا بچسپانند مرتبه دو مرتبه کنند و کلوخ نیز نافع

است دیگر اگر سوخته باشد مبتلا باشد وقت شب درد بر بواسیر [illegible] طلا کنند اگر از درد

و سوزش بسیار بیقرار باشد در شیر گاو نیم گرم بنشینند دیگر مغول ازرق زردیج بیضه

وزن برابر افیون یک مثقال مرهم نماید و بعد طلا کنند بواسیر بادی [illegible] باشد

تخفیف یابد و خونی را هم مفید است دیگر زیره گیاه [illegible] شاخ کاهو [illegible] اقماع بیخ

سبزی از بالای بادنجان پوست مار زرچوبه [illegible] همه را کوفته [illegible] کرده بخور

بمقعد [illegible] دیگر [illegible] شده درد بواسیر [illegible] شراب [illegible] باید

کوزه شراب [illegible] سرخ میشود [illegible] کنند [illegible]

را [illegible] در [illegible] تا تواند مالد دیگر [illegible] خوک [illegible]

سبزه [illegible] زنند [illegible] بالای آن بنشینند دیگر [illegible]

[illegible] شاخ گاو [illegible] کهنه نیز مفید است استخوان خوک خانگی نیز نافع است

[illegible] که از [illegible] کمتر باشد [illegible] یعنی هم غذا و هم دوا

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] از اغذیه

غلیظ و سوزنده خون [illegible] مثل سیر و پیاز [illegible]

آب بسیار سرد دفعات چکانیم در درم مقعد یعنی اماس کرده مرهمی جاذب را
از غیر بواسیر علامت آن تب و حرکت متقطع و شدت درد علاج فصد
باسلیق و سفیده تخم مرغ و روغن گل اندکی افیون بهم سرشته مرهم کند · بلکار برد
دیگر ماهی‌زالو دیگر سفیده بخیزرم کندر بکنم دلم اقلیمیا زعفران یعنی زیم میانه
کوفته از آن که کلو یا زر دران کوفته بیخته باشد دو درم ساید مر روغن
گل مرهم سازند و استعمال نمایند غذا نخود آب و مزورها که زرد زنه
ابار بخته باشد پرهیز از آنچه در بواسیر گفته شد قول سیوم در ناسور مقعد
که بهندی بهگندر گویند چار راست علامت آن بعد درم ظاهر زیم فرو آید آب
علاج اگر تازه باشد و مرض بهم نمود دوا بواسیر است والله الاحرا لبته
ارزن سوراخ غلیظ باز برآید اگر نو باشد و یک سال بگذشته باشد استخوان
زانوی شتر پاک سوده طلا کند دیگر سنگ [illegible] دو درم ارزد ماش چار درم
روغن کنجد هشت درم در کفچه بیان کرده با آتش بجوش دهد تا هیچ فراهم شود
بر جامه طلا کند و بر ناسور پیچیده بندد و دو روز بکنند تا از خود دور نشود چون
دور شود دوم بندد دیگر سرگین خوک آتش نارسیده خشک کرده با بول
کودک سائیده بر ناسور طلا کند دیگر بجوشش [illegible] [illegible] بهمه [illegible]
کرده [illegible] بجوشش مذکور سخت که بر آنجا طلا کند دیگر استخوان سر [illegible]
مثل صندل سائیده بر ناسور [illegible] دیگر سمندر [illegible] بسوزد
جایی که دود [illegible] ماند و خاکستر [illegible] هم [illegible] فتیله [illegible] [illegible] کرده
خاکستر [illegible] بر ناسور گذارد دیگر سمندر [illegible] استخوان [illegible]

تا ... بنجی کف لعبتله یا پارچه بالای ناسور گذارد دیگر کوکنار کوفته
بیخته با یک توله نبات ... یک ماشه یا دو ماشه داخل کرده بآب شهد
آمیخته بالای ناسور گذارد و طلا کند و اگر جای فتیله باشد بقدر دهد
درد و ... روز ... شود دیگر حب مقل ... دفع ... ناسور
مذکور شد نافع است و شلوله سکم ... مقعد ... نافع فصل ...
در شقاق مقعد یعنی شکافتگی او چار پایش است علامت آن درد و
سوزش و خارش ... علاج مرهم سفیدکاشغری یکدم ... حصه موم
در روغن گل با ... یکدار ... خنا ... ذلاک ... کند
... مرهم ... دیگر ... ولیله ... باشد ... کف طلا کند
... در خروج مقعد یعنی ... مرض ... است علامت
آن اگر از ورم باشد ... است ... باشد ... دار
از اسهال ... سهولت ... دست ... روز ... علاج
آن جفت بلوط ... اقاقیا مازو ... برابر ... دو دام ... کوب
که ... نمایند ... در آن ... گرم و سفیده ... از ...
... کهربا ... اقاقیا ... هول ... آن ...
... مقعد ... کنند ... حب ... کند ... خاک ...
... برود ... باید ... پشته ... از ... پنج درام
کوفته بیخته ... بمقعد طلا کند ... در ...
... علت ... باشد ... مرض ... است ... آن ...

در مقعد ... است

در مقعد و در رحم یافتن زر الواطت علاجش صبر سقوطری زر شیاف یا نیم یا
بوقت خوردن باب فرو برد و یکروز باب بقیهم در روغن جاے مقاعات
بیفتد در دمندها بعضی از زیاده بحسب اندلیم نیز خوانند و ملایم لمس مشتمل نه
وقت وقفات بعد در وجع المقاعات اگر از خون باشد درد و درخی اماس
الموضع علاجش فصد کند و اگر از صفرا بود درد با جریان و زردی موضع و اگر از بلغم
باشد سفیدی موضع دیگر رقی و ثقلت درد و اگر از سودا بود سنجت و کبودی موضع است
علاجها مسهلها که برای وجع المقاعات و عرق النسا و نقرس است باید که اول حقنه سه روز
این مسهل بدهد صفت آن زنجبیل کشنیز پوست هلیله هر یک نیم مد انجیر و ادنان حرزد
از هر یک ده درم در سنا و ده درم ترب خوش بدهد چهار درم کرفته نیم گرم
بگذارد بعد از ملایم روز چهار یم چند درم از این روغن مسهلها بخورد و بخوردن نسخه
قرص تریدیرها نیز املکنسات خوکهار اسیای هر یک ده درم باشد کلک کند
چهار چند از کلک روغن مد انجیر یکبرد نیز آن خوش هلیله با شیرانی هر قدری
که هلیله ها باشد هشت چندان آب اندر خته بجوشانند تا لطف باشد فی
که بر روغن مذکور بریزد تا بار روغن بماند و شیر شهده ده درم نفات کرد هر
جوشن داده بکار برد و دیگر مبیده زنجبیل هلیله کابلی زرد هر یک یکدرم
مد انجیر بخور یم آب بیست درم همه را ممزوج کرده بر آتش بگذارند تا آنکه آب
بسوزد و روغن بماند صاف کند اگر یا زری باشد تمام و اگر ضعیف بود
ثلث یا ربع کم کرده بخوراند تا سه روز در میان تا ترتیب آنرا زده بخوراند
تا روز حالی و تا روز بعد تغذیه ملایم بخوراند از این هایی نیز مسهل اشد دیگر

روغن

نمکسانک برگ بادنجان گگ سعجبه و شاخ زقوم چار درم و روغن گاو و کنجد
همه برابر نموده بر یک چار درم همه ساز آنند در او فند تا نیم پخته بر یک کشش
ساز مهر کنند تا تمام در آن بپزد چار پاس آتش دهد چون برسد نگاه دارد اگر
معده کم باشد و اندک چار درم با شربت بخورد و دیگر پای هر یک کشنیز انگوزه زنجبیل
باره زیره سفید است دار فلفل بلیلجور جوک [illegible]
بهار [illegible] زنجبیل کنگی همه سا برابر بار یک [illegible] چند ادویه مثقال [illegible]
ادویه بر [illegible] همه سا با روغن گاو اندک [illegible] در [illegible]
یکجا هم [illegible] نگاه دارد هر روز یک [illegible] با شهد بخورد
[illegible] انواع باد و جاج [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] زنجبیل [illegible]
و ادوجاج مفاصل بخوردن و هم مالیدن نافع است روغن [illegible]
[illegible] آنرا [illegible] بخورانند که روغن [illegible] صاف [illegible]
تا یک [illegible] استعمال نمایند دیگر برای درد [illegible] از هر قسم که باشد [illegible]
[illegible] آنرا مخلوط [illegible] نموده بر عضو [illegible]
[illegible] مفید است دیگر برای وجع المفاصل [illegible]
است [illegible] خشک [illegible] کوفته [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
بخشایند [illegible] [illegible] شربت [illegible]
[illegible] و روغن دیگر معجون [illegible] معقول است اجزای [illegible]
[illegible] فلفل و دار [illegible] زنجبیل [illegible] هر یک

[illegible]

تا بوده شطرنج زراوند گرد هر یک یکدرم توده خیره الثعلب بجوشانند و سه درم سورنجان
سه توده و یکنیم درم فاقله بخوردرم جلغوزه و فندق از هر یک دو نیم تولچه و شراب
نیم درم عنبر در آب [illegible] درم کوفته بیخته سخت ببلنج [illegible] و قند یا دو کم
و مقدار [illegible] با شکر [illegible] آب دو درم با چهار درم پرهیز از مباشرت حامض
از ترشی و چرب و شیرینی [illegible] از شکر و از امتلا و تخمه و آب سرد و گرم آب
و اغذیه غلیظ ردی الکیموس که از آن خون بد پیدا شود احتراز دارد و فصد اکحل
و عرق النسا [illegible] و درد [illegible] که از [illegible] میشود
[illegible] زانو [illegible] و اگر از [illegible] و [illegible]
[illegible] علاج آن اگر ماده خونی باشد رگ عرق النسا که [illegible] حب [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] فصد کنند [illegible] و اسهال و دیگر [illegible] چهار و نیم ماشه
[illegible] از سورنجان هر یک سه نیم ماشه [illegible] حب [illegible] خوراک تمام
وزن [illegible] وجع المفاصل [illegible] نافع است و دیگر [illegible] ما و دیگر
[illegible] کوبیده [illegible] هر یک از هر یک درم [illegible]
هلیله کابلی [illegible] هر یک ده درم همه را کوفته بیخته [illegible]
[illegible] دیگر پوست درخت [illegible] دو نیم درم [illegible]
[illegible] بیخته [illegible] درد [illegible]
[illegible] و باشد [illegible] برابر سوده دو درم
[illegible] بخورند [illegible] طلا کند [illegible]
دیگر [illegible] کنند [illegible] دیگر [illegible]

چو کوبیده که در آب بجوشانند و از آن آب نیمگرم بر آن عضو ریزد دیگر
افیون چهار نوده سنگ کوبیده جیرا زرد هر یک یک نخود در آب اندک حل نموده
طلا کنند و در آفتاب یا نزدیک آتش عضو را ... کند تا
دو سه روز همین دستور بعمل آرد تا بهتر شود و بلادر را نو ... دیگر آرد است
دلبستن یک ... با یک سپاهانو کم که نافع است دیگر چند کلک زده
چوک بمالد روغن بید انجیر یا روغن ... طلا کند نموده کناره کیم
که ... دیگر ... نافع است ... حبابه
درد ... و آن درد انگشتان پا است ... مالد ... تا ... ببرین
برسد ... پخته ... زرد ... در ...
انگشتان اگر از خون باشد علامتش آن سرخی آماس و شدت درد و ...
زرد ... و اگر ... زردی آماس و شدت با سوزش ...
فصد با سلیق درد ... دیگر ... باد ... اخراج ... بکند
سکنجبین ساده ... کم ... و ... بجوشانند در ...
... که ضماد کند دیگر افیون چهار درم زعفران ... درم ...
... کندر ... یک ... نیمگرم طلا کند و باید ورق ...
... است و ... افیون طلا کند و اگر از بلغم باشد علامتش آن
... درد و ... آماس است و اگر از سودا ... آماس ... تنقیه ...
... و ... کم ... یک ... کم ... در ...
... است ... که ... دیگر

در ... نادر

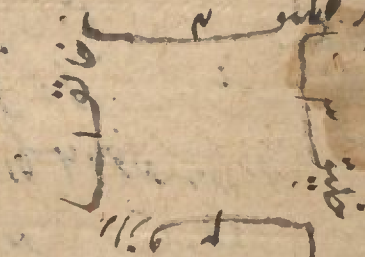
درزلال چه درم سوده هر روز ناشتا در شربت دو درم شیر گاو بخورند دیگر بسلیقت
بیخ مهندی سه درم چند ستقیه پشته کر و بیده و پاره بمقدار ضماد کنند دیگر اسپند تا سوده
یک ماشه دارچینی سه و نیم ماشه تا دوازده ماشه شب وقت خواب
بخورند و هو ثقف مفتاح هر یک یک نیم درم مجرب نوشته دیگر روغن خفاش
بمالد و کافور حوره ژه خشک مالیدن انفع و انسب و احتراز از انچه
در وجع المفاصل گفته شد نماید فصل ششم در وجع الظهر یعنی درد پشت
اگر از غلبه خون باشد علامتش آن درد با ضربان و ثقل باشد و در حرکت
و حرارت بیشتر و دیگر علامات غلبه خون علاج فصد باسلیق و در ابتدا حجامت
میان دو شانه و استعمال اشیاء بارده و اگر از باد بود علامتش آن ضد علامت
مذکوره است علاج شاخ آهو در خمیر کند و لکای حکمت آنکه بگوید در دو دو
برسانید و اگر کسی هر روز بار روغن گاو از نیم ماشه تا دو ماشه بخورد و اگر بر درد
بتوانند خود بخورانند بمقدار برای درد دل و پهلو نیز نافع است فصل هفتم
در داء الفیل مرضی است که در هند واقع میشود علامتش آنکه پاها چنان گران
بمانند و سخت گردد گوی چنین بتوانند و ورم کند و پوست نیز درشت گردد مانند پای فیل
چنان پندارد که بدن ستون پیچیده اند علاج از اسهال بنفشه و شربت بلیله باید
گاو زبان و آمله کشمیر اسکندریه گرمی ببرید و ... کاغذی
و حلیله سیاه کشنیز لیمو نماینده با پرتک و دود در همه سه جوکوب کرده
برابر گرفته دو درم در شب و دو درم است جوشانند تا چهارم حصه باند
صاف کرده بخورند اما کش دانوبات و رکیبت و دردی که از باد و بلغم باشد

نافع است و دیگر چراغ کوکنار مفید است و مالیدن روغن نارنج نافع در الم

فصل هفتم در دوالی یعنی رگهای ساق که پیچ و سطبر گشته گره گره ظاهر شود
و درد کند علاج فصد باسلیق باز دوارند قی و اسهال که بلغم و سودا بیرون
کند نفیده تخم مرغ و لعاب گل خطمی و بکاری که بر ساق طلا کنند و شفا یابد محکم
بندد فصل هشتم در داء الفیل یعنی پیل پا در ابتدا فصد باسلیق از دست
مقابل با حجامت بر ساق باز دوارند قی و اسهال دیگر فلفل تنکار و کرفس
تخم سوده چوب بادیان هر یک چند خوب خربک که آن را تیرک گویند هم بسیار زند
برابر کوفته با شهد آمیخته طلا کنند و سفوف همین ادویه با شکر هفت بخورد
تا یک ماه دیگر سنجی بر پاره و نمک وزن برابر ساده هر یک تا چهار درم هر روز
کار بخورد در هفته نفع ظاهر میشود والله اعلم فصل نهم در عرق مدینی
بیماری نیز شود در ساق ها پیدا میشود سبب خون سوخته سودا در است علاج
مانند پلک ظاهر میشود و حرکت کند مثل حرکت کرم و او را رشته گویند
علاج فصد دیگر اکثر کشنیز و قند سیاه هر یک یکدرم امیخته حب بسته بقدر
نخود که چهار ماشه باشد بخورد و پوست بیخ کدو بزرگ که بلکیره نیم
مکوفته و دو شقه باشد تر نیکره بمالند ضماد کنند دیگر بر اسپ در قند بجوشد
فرو برد دیگر آنکه کام ها هستند در بیرون میجهد طفلی از حلوا میکوبد
دهان باز میکند در عوام بلکه مشهور است یکعدد در قند فرو برد دیگر از سر
شغری در قند نیز بخورند دیگر سپاکه مرباتی که یکدرم با قند سیاه جوشانده
فرو برد و خیر قدم هم بخورد دیگر اگر کرم هر بار دفعش زند قی اسهال برآید انشاء الله

ادویه برابر آنند

زیراو سل بر رشته بخلانند و ساعتی بالا از دو بر آید دیگر این چند نسخه در
درد المثنت مجرب نوشته شد اول از درچهار یکی بخورد دوم از درسه سیوم
سیوم از درچهار و نیم ماسه و از بیرون طلا کند دیگر کافور ملعقه بر حال شیر
ششم زر ظاهر برای طلا کند دیگر مقل ازرق بکوبند با آب
مقلع رشته بندد در دستا بند و اما مسی ازال بنامید در رشته بر او تف
دیگر ضماد حلبه یعنی الکموه با نمک بر نافع دیگر حال گو بر بیا ابورون
آن درد کند یا شره بیمون کاغذ بر بندد کم ضماد بنا بند تا سه روز ازرد موده بیت
در یکو و ریا سه بار دیگر این بسیار بر ارش سلا همین طریق که نوشته شد بیاید
داب برو زر سند ابلنعه



باب سی و ... بهم در ... دو ماملت و ... بدان ... دالو مثمر
نمرده و دماملت لیف در ... یعنی اماس ها علاج چوب ...
دیود رسلی کلوی مربع بار بر نمک امتیس انزر چوب کحل یعنی ...
لیفه بار وزن درهم درسه و تا دلعم آب چوب تا هشتم حقه باید
کنم بخورد و دافع جمیع اماس ها است دیگر انسا ... دلهاک و ده درم و
سرفه بر نافع است ازین مجموع دراب خیسانیده بلالی متعارف
عرق آرفه بکار برند همین منفعت بخشد دیگر مشره لورک با قند ... کمه از رنگ

ازموده

چهار درم نخود و عصاره شیر برنج اما کسی هر قسم اسهال با فقه است دیگر خوشی کرده بریزه
ملکون دیوه دار لوک دستمول شده‌اند با پهنا و نیف دارم قیدت شده چهار نار
مقور و با پیه چهار درم این را حلاوت کنند و کوهانه و فلفلین و برنج و در ترع و دارچینی
و جالیابی بهیلکیابار درم حلاوت بانبرد چون کره شکوفه درم شهد
با میز دو از یک درم بادیه شکر زرد زیره نخود و دیگر اما اسهال و از قسم
دیگر زهی هند انجیر چهار درم بلند کاوسه درم شیر گاو و باقیه درم هم آمیخته نخود
چیزی هوا دمیت باید انواع اما کسی دفع شود دیگر زرنیخ میشان علک
برابر سوده با روغن بلنج ضماد کنند انواع اما کسی نارد شیر باقی است دیگر از
ورم که نوح که نیش از بلغم رقیق است چی کاوان نفخ داده دیگر لک گوگرد زرد
یک مثقال با پیچی که نخود و دیگر زنجبیل نات سوده ضماد کنند فعلک
در دو ما میان پس اما اسهال خوب که این را در دو نهار کوهید شلیع ان اگر از
رغار یا شد از زلو خون بگیرند یا به نحیک برسد دیگر در ابتدای هر خوراک چو
بانکدیم یا برنج ساختی در دفع بخشد چیزی نمک فلفل که در روز و شب
چند مرتبه بخورد در دشتاید و اگر در ملوه بسیار باشد از دو بخشه کوفتند
دیگر نیم نیو نخلیان بود دیگر تو سه درخت بیلی نمک نات شش درم
ضماد کنند مجرب است دیگر بنگال کبوتر یا گنجشک تازه کم بر دو نهار بات
خود سر گشته بگذارد در حال بکنند دیگر تخم دو جزو از جو یک جزو
سوده هم آمیخته بر دو نهار ضماد کنند دیگر بیخ لکوتره تر تازه در دفع خوره
بر دو نهار بندد دفع بخشه کاهیده به شود دیگر حلبه نات شش بخته ضماد کنند
نیمه دار ان

بنشیند

دارزه به نمک خام ستاره زند پخته تا ده برابر ده به کف و دیگر در ابتدای درد دندان
جوشانده و غیره بر دندان طلا کند و چون قریب به گشتن کفی نخود هیچ کوشش
باشد به ساییده طلا کنند دیگر آرد با جو نشاسته شستر سوا آنکه فرکند زردچوبه کند
دیگر پخته انبه مثقال ارزق با سبزه بر ورم و جوشش طلا کند ۱۹
مرکب کند دیگر مثقال ارزق و پنجه برابر گرفته بر دندان طلا کند دیگر آرد
دندان که در بن بلکه ها و آرد با نشور و زخم مرغ شود که زبان کف قاید
ما ورها یک ساییده ادویه لعاب دهن به مالد و با لاتین باشد و دور
نکند و هر روز با طلای آن بلاتی بگوید لعاب ارزق و دیگر آنچه در دندان
میوه روز به نگام طلوع آفتاب مرهمی ... در رشته که بعد هر دیگری
... است مرینج است در پای بندد و دیگر آلای درد و اما ... در
... مثل جلوزی بگو دندان اما کس کفی و دیگر ...
... در رشته کف رگ سالم هر روز که متواتر بندد و لبن کف ...
... و دیگر پخته کوی دندان و به ... از حکمت و دیگر افت
دستگاه محمد کاظم لاهوری ... و دیگر لعاب ... و تجربه مجرب این نسخه است
... سابون و ... نهاد ... هر کدام قدری ... برگ ...
... بر دندان ... که ... درد ... آتش ... به ...
... دهن ... ساده ... و صاف میکند و از ... کند ...
و الا نعوذ بالله مرهم استعمال نمایند دیگر ... و صابون ... و ...
... با سبزه ... مثل طلا کون ... دیگر ...

عجایب

مجرب

به عناب سیاه با آب کم کوه [illegible] مرتبه میدهند فایده میدهد فصل [illegible]
در بیرون آمدن باده و وزن درم حواله [illegible] علامات آن [illegible] اما کسی [illegible] با
بر [illegible] والتهاب و شدت [illegible] و قلت [illegible] و این
قسیم دو قسم است از حواله خالص باشد و شناخته [illegible] [illegible] آن
اگر رنگ درم زرد [illegible] [illegible] خالص [illegible] والا غیر [illegible] خالص
که مخلوط بخون میباشد خالص از موضعی بموضع دیگر نقل میکند [illegible]
حدت باده بخلاف غیر خالص که بهکمی مانند و بعضی [illegible] منتقل
ذبول [illegible] خالص بازاری باشد و [illegible] اختیارات جالینوس که ملتوت [illegible] باده
است [illegible] باده [illegible] نوشته و ان [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] بوسته با [illegible] و [illegible] دوانه [illegible] خردل [illegible]
[illegible] بیدا [illegible] خشک [illegible] که [illegible] از [illegible]
میکند اگر [illegible] علاج نکند [illegible] علاج [illegible] از
[illegible] هلیله که در [illegible] [illegible] [illegible]
هلیله کلان [illegible] وقند [illegible] [illegible] نوزده نخود [illegible]
[illegible] درم که هر یک [illegible] [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] درم [illegible] درم روغن [illegible]
و [illegible] در ظرف آهنی [illegible] [illegible] دو سوخته
[illegible] [illegible] از هر یک درم تا چهار درم [illegible] بخورانند
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] کوبند و [illegible] اطفال.

[illegible]

خالص

قسم

گل سرخ مصطکی صندل تخم خشخاش همه مساوی کوفته کرده تا دو دام گرفته
در آب جوشانند تا نصف بماند صاف کرده بدایهٔ طفل و قدری بطفل هم
بدهند دیگر کلوئی بالای [illegible] گل [illegible] هر یک درمی
در نیم دام آب جوشانند بدهند دیگر مجرب [illegible]
[illegible] کلوئی [illegible] هلیله پنج [illegible] کوفته کرده چهار دام
و چهار دام آب جوشانند تا هشت دام بماند شیر گرم همه
بخورند [illegible] کرده [illegible] علت [illegible] دیگر [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] در کف دست بخورد [illegible] دیگر [illegible] طفلان را
[illegible] مبتلا شوند باید که [illegible] و [illegible] ماه حمل [illegible]
[illegible] که [illegible] برگ حنا و گشنیز از هر یک یکدام در [illegible]
بجوشانند صباح [illegible] صاف کرده بخورد [illegible] دیگر
که در هندی [illegible] گویند و مشهور [illegible] اگر [illegible] خلط [illegible]
در روز [illegible] و شدت کند و چون از [illegible] بار [illegible]
علاج [illegible] سه [illegible] بیخته [illegible] درم تا چهار دام بخورد دیگر
[illegible] دیگر [illegible] تخم
[illegible] آمیخته بمالد دیگر قسمی
از [illegible] خروس [illegible] اطفال [illegible]
میکنند [illegible] هر گاه [illegible] آب [illegible] موضع آزار بمالد
[illegible] نفع می کند دیگر [illegible]

شوراب

دو توله شب تیرگی کرده صباح صاف آب گرفته بخورند و ... روغن تلخ بمالد

فصل پنجم در تبرت و آن بجکی است مانند آبله آتشی که هر روز بر وزن زیاده میشود

علامات آن درد موضع و ... خشکی دهن و سرفه و دمه و اسهال و قلق و ...

... چون بخواب رود بعد دیری بیدار شود و ...

و سدر و تیرگی رنگ روی و درد اعضا علاج تخم ... زرچوبه دارهلد و ...

ملیٹھی جهر صندل ... الایچی ... برابر ... کرده ... روغن گاو آمیخته

بر بجکی طلا کند دیگر ... برابر ... کرده

... و بر روغن ... طلا کند فصل ششم در ...

بجکیست چون تبرت اما ... قلب ...

ماند کم و بیش شود علامت آن ... و بندهای ... فصل هفتم ...

... سودا ... آبله مایل سیاهی ... اگر از صفرا بود مایل بزردی ...

آب بجکی ... اگر از بلغم بود خارش و صلابت آبله ... بجکی با ... آن ...

علاج صندل ناگکیسر ... چولائی و ملیٹی پوست ... و برگ ...

برابر گرفته با آب ... طلا کند دیگر پوست ... با آب ... کرده طلا کنند

و جوشش آن ... فصل هشتم در سرطان و آن آماس صلب ... بخود

و بعضی کلان شود مثل ... رگهای سبز و باریک و کج مانند پنج پایه ظاهر ...

ادویه ... اکثر ... در جای که گوشت ... و در اعضای ... نیز

شود علاج در آغاز ... تا دو دام ...

... بخورد ... باد ... و ...

یکپانک کوزه خزه سوخته تر نبلسه تانک کوکنار یکپانک ورق کل درخت بیر که جیک شکله
اقاقیا باشد یکپانک بیر هیچ ادویه را جدا جدا بسوزانند از پارچه کذرانیده موم
یکپانک سیماب یکپانک روغن تلبدر حاجت جمله را یکجا کرده در روغن اندازد ختم
مرهم سازد و بر سر طاعون و دنبل با پارچه طلا کنند بچسپاند از همین مرهم زخم گندیده زایل
شود فصل هشتم در طاعون و آن از امراض متعدیه و وبائیست حار و محرق است
این ماده سمیت که عضو را تباه سازد و تغیر میدهد و اکثر اینکه کیفیت سمیه مثل [illegible]
دمیکند و این [illegible] خورد بقدر بندق که بیرون می آید [illegible] ایزای سیایه
و حوالی آن سیاه یا سبز و قی و غشیان و خفقان عارض میشود و مهلک است که
در اعضای ضعیفه حادث شود مثل کنج ران و بغل و پس گوش و تب و اختلاط
ذهن لازم او ست علاج فصد منع است تا ماده سمی در تن سرایت میکند بهتر است که
در آن موضع زلو بچسپانند و خون بسیار بیرون کنند دیگر صندل سرخ و [illegible]
ساید جدا جدا کوفته بیخته بعد از آن دو سرخ کافور [illegible] اضافه کرده [illegible]
در روغن [illegible] بمفاصله دو پاس بخورد [illegible] تعاوت
یکپاس بخورد چهار بار دیگر سداب [illegible] بول خشیج روغن [illegible]
[illegible] بچسپاند [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] یکدام بخورد دیگر جوزه مرغ از پشت چاک کرده
بر آن موضع گرم بندد چند روز [illegible] بسیار مفید [illegible] دیگر کافور [illegible] دانه
یک سرخ [illegible] بخورد دیگر [illegible] ساییده بخورد
و بر ناف و [illegible] جا که طاعون باشد طلا کنند [illegible] مرتبه صبح [illegible] و شام در

در علاج دل که اطبای حرارت کنند در عمل سه روز دفع شود اغذیه بارده که خون را
غلیظ کند مثل عدس کباب در سرکه بریان کرده و کوزه در سرکه پخته بخورند و
اجتناب از چیزهای بارد و [illegible] موضع را [illegible] گرم شوید و مرطوب
[illegible] سر [illegible] دارند و باید که از خواب بیندازند و نشستن [illegible] سر بلند
[illegible] تا [illegible] بخار [illegible] و پای [illegible] زیرا که [illegible] مشک [illegible]
ایام و بالای خواب و خوب [illegible] دارند و اکثر اوقات [illegible] میمانند [illegible]
میشوند فصل نهم در [illegible] و [illegible] علاج [illegible] که برده
در جا [illegible] گرم [illegible] گرم [illegible] آن بندد و دیگر [illegible] در حجت
[illegible] کرده [illegible] طلا کنند مجرب است دیگر [illegible]
[illegible] طلا کنند از زود [illegible] تا [illegible] و [illegible]
[illegible] صباح [illegible] و صاف کرده [illegible] بخورد و دیگر
مرتبه در [illegible] کرده طلا کنند دیگر [illegible] تازه [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] برابر [illegible] طلا کنند دیگر [illegible] تازه
در [illegible] بخورانند تا سه روز [illegible] دیگر [illegible] گرم
کرده [illegible] دفع [illegible] فصل دهم در [illegible]
[illegible] در هندوی [illegible] گویند و [illegible] فصد کنند [illegible]
[illegible] برابر [illegible] در [illegible] کنند و تا [illegible]
[illegible] و [illegible] طلا کنند دیگر [illegible] برابر [illegible]
[illegible] طلا کنند دیگر [illegible] بادام را دو پاره کرده [illegible]

[illegible]

نیک باید بعد پس کتیرا سحیده بماند فصل یازدهم در درد دندان و ناسور
علاج دندان ... دو درم قند سفید درم انگوزه ربع درم یکجا
کرده بر جامه طلا نموده بر دندان و بچسباند دیگر برای ... که
... گویند ... در انگشت سخت سوزش بسیار کند و ...
در تمام دست این سرایت کند نزدیک هلاکت رساند از این خوف ...
... این شخص تجویز کرده اند علاج ... که در میان ... باشند
... گویند با ... آمده طلا کند و مکرر ... شاید دیگر ...
آب آتش ... طلا کند از یک درم تا ... درم بخورد دیگر ...
... کرده ... گویند مانند ... برگ ... از ...
... ضماد کند برای ... آتش ...
... گل ... از آن ... نفع تمام دارد و ...
... دانه کند ... دیگر ... برابر آب
... ضماد کند بعد خفاف مکرر ... تا ... هم ...
... علاج گویند ... چهار درم ... آب جوش ... با ...
... جوان تمام ... و ... آب ... بخورد ... تا ...
همان ... دیگر ... حمام ... درخت ... باشد
... درم ... آب ... تا ... آید ...
... درم ... آمیخته بخورد ... برای جوان ... برای کودک ...
... نقدر ... همچنین ... دیگر ... کند و ... روغن

نبات امنجیه کند هر یک یک درم افزاید دیگر زرد زردچوبه که هوس
ارزان باشد قیمت و نقف دانه نبات بود مغز دیگر در آغاز ظاهر
تپ سه چهار دانه نبات حب بندند دو بدوب که خم و بات
بند بوقت در غشت اکسیر و در بخت ارزان منقی نبات هیر و بند
و کدو هم سه برابر کوفته نخته هر روغن گاو امنجیه هر دو نه بار هلاک کند
ه بار و کوکسن بود و دیگر بر پستان بات نیزه در جسم انداز و دا
با هر در جسم باشد نه هر فرو جسم انبد دیگر استخوان شتال اگر هر دو باشد
در بادی را ربیب بند و وکر زان باس دیگر حب دیگر جهات دانه — خورد قهر وسیرد
با نقیه جسم برابد قطاب ۱۲ هم در آیله فرنگ ۱ منتهی با تنگ سب
ایف کند و اسهال ارزان حب کند دیگر بردوان بقاع شنیده هیچ
حنظل بلادس با ده بوقت گرم هر یک دو درم قند ۰ درم
نیخته حب بندد بقدر بنار فلان صبح بخورد عنز یک بند — کوفته
که خرج با کله قند اکسیر کبود قر کعاب ۱۲ بند مور ۳۲ ...
منقی کو در قند ۰ بقدر کد حب تواند شه چهار د حب بندد
سه صبح و سه شام بخورد دهان قلع کند ... نکند بوقت در غشت
کیجی ایج درم هلیله بیبرد در هلیله آب بخوشاند ... درم باشد
مضمض کند تا سی روز صبح و شام دیگر ... انک ... شکیته ... — گرم
نیزه بهمون نره کتا چهار تو ... برابر مو یک نسته صبح ...
بخورد بر هر ... قند کوکل ... فلوس بخورد ...
نیم فلوس ارباده بخورد

بعده فلوس زیاده نخورند تا سه روز پس نه روز خورند بعده باید
احتراز [illegible] روز با گل بشویند دیگر سنبل سفید بلیله تانک
سنگ بصری بلیله تانک کاته سفید [illegible] تانک سائیده بشیره [illegible] دل
بقدر فلفل حب بندد اول روز یک حب دوم روز [illegible] حب
سیم روز یکی صبح یکی شام تا هفته بخورند بعد از آن تهوی کنند [illegible]
[illegible] شیر گاو و پانیر بخورند اگر دهن بخوشد [illegible] بکنند
[illegible] جوشانیده غرغره کنند دیگر چوب چینی [illegible] حکمای یونانی فرنگ
[illegible] جوش مذکور دو درم کوفته بیخته و مصطکی [illegible]
[illegible] قند سفید دو دام سفوف سازند برای امراض بلغمی [illegible]
دیگر برای حفظ مو در شیره [illegible] حنای که از آن [illegible]
[illegible] پوتلی بندد و در شیره مذکور [illegible]
ابرو و مژگان و بروت و ریش بمالد سه روز عمل نماید دیگر [illegible]
در [illegible] آس کفه بر زخم [illegible] طلا کنند تا [illegible] دیگر
زهره گاو [illegible] ناشته بخورند در سه روز قلع [illegible]
دیگر برای زخم [illegible] در بعضی جا [illegible] بیرون آید
بلیله زنگی در آب لیمون بر تابه سوده [illegible] بطور مرهم [illegible]
[illegible] زخم طلا کنند دیگر دافع درد استخوان مصطکی [illegible]
و [illegible] هر یک [illegible] توتیای سبز نیم ماشه روغن گاو [illegible]
و نیم دام [illegible] چهار نیم ماشه روغن [illegible] باید که [illegible]

۱۰

بهمین قسیم چهار بار عمل کنند بعده یکدام روغن انداخته لب باید بعده دو دام
تا تمام بدر خواند و در ظرف نگاه باید او دو دام در تن مالد بهفت روز بر پرهیز از نمک
و ترش و بادی و گوشت گاو اللهم و گفته اند که پرهیز مانع از بیخت نیست و
حلوا گوشت میش نیک نکنمه علت بیرون آید بعده ترتیب
التزام نماید نسخه چهار درهم دو حرب یعنی خارشت اگر خشک و تحته
باشد علاج سیماب یکدام موم کهنه چهار دام روغن گاو دو دام
موم در روغن گداخته سرد کند بعده سیماب ریخته تا لسی دلقه نگاه باید او سه روز
متواتر در حمام مالد عرق توقف بعده غسل نماید دیگر کوکو دو دام
اجوائن خراسانی یکدام پوست هلیله هلیله سیاه سیماب تیخاش هر سه
دو دیره کوفته بیخته با سیماب کدل نماید نخود یک سیاه بعده از آن روغن
تلخ در حلق کند بالداش الله تعالی اول روز تر صحت یابد دیگر حبیله
بعده تخمدار کوکو الولا سار سائیده یکدام کافور چینه چهار دام و دو
درم هم نکاب کنند هر سه ۳ آمیخته سه ۳ بوری کنند یکبوری در یکدام روغن گاو
آمیخته تا بین چهار بیت یکدی در افلاک بشنید هر جا که خارشت شود ببیت
بماله بار یکبار الو نخود تا بین غسل کنند اگر بدستور مسطور عمل نماید
در یک روز نفع کند سر دانه اگر خشک سیاه و زخم ها اگر زلوه بیخ
بکراهه بمکرار عمل دیگر سیمبج بید الحمیر دشتی زیره کهنه در آب
بجوشانند و صاف نماید بعده روغن گاو انداخته بار بجوش

[illegible]

روغن

بعد از طبخ روغنش از بالای آب گرفته نگاه دارد و بمالد و خوردن این هم تجربه
جرب و قوبا و بهق و برص و امراض سودا را نافع است خوراک سه ماشه دیگر
کرپاس [illegible] را در شیر اک تر کرده در سایه خشک شود سه بار [illegible] ادرار [illegible]
تر کرده در ظرف سفال [illegible] بکنند و روغن تلخ بر سر اندازد چندانکه غرق شود بعد [illegible]
روز از آن کی حرکت داده بر عضو جارش بمالد تا سه روز هر روز یکبار مرتبه اول
جرب بسیار میشود ملاحظه نکنند سیوم روز دفع شود هر گاه روغن کم شود در
همان ظرف روغن دیگر اندازند دیگر تیل جنسیا و شیره برگ کنیر هر یک دو درام
[illegible] در چهار درام سرکه حل کرده بمالد بعد ساعتی بشوید دافع
اقسام جرب است فصل یازدهم در قوبا یعنی داد و آن چهار نوع است سرخ
و سیاه و سفید [illegible] علاج اگر بسیار ریگها در بدن و اکثر جا بود دفع آن
درم مذکور میشود بجوزد دیگر تخم پانچی کوفته هندی [illegible] وحب سرخ
و سفید [illegible] در دوغ گاو انداخته سه روز در آفتاب [illegible] بعده طلا
کنند دیگر برای داد [illegible] دو عدد مازو هموزن آن صندل و گوگرد [illegible]
[illegible] بگیرد و با آب جنسیل مثل عسل بساید اول [illegible] را [illegible]
باید طلا کنند بعد از آن طلا کنند دیگر تخم [illegible] سیاه [illegible] قطره دار
فلفل زرچوبه مشک [illegible] سوده [illegible] خراشیده [illegible] طلا کنند
بهق و گر دفع شود دیگر قلم توتیا یک توله موم کافوری سه توله روغن گاو
[illegible] کافور قدری باید که اول قلم توتیا و کافور علاحده [illegible] بساید
و موم و روغن در آوند آهنی بر آتش بگذارد تا روغن بگدازد موم [illegible] گردد

دیگر زرد آهن موم سه حرکت دهد تا زود آب شود بعده قلم توتیا مسحوق را اندازد
دیگر نرم دهد زبان آتش نهند بعده کافور در وی اندلغته اندک اندک بکار
حرکت دهد آب گردد دران دلغات نمود فرود آکو بکار رد یا بسیخ آهنی جو
ثبت کند آن ساق بیند انو دیگر آب شود دران اندلغته در ظرف آهنی
نگاه دارد هرگاه دلو خارش کند بر انگشت گرفته بر آتش اندک گرم کرده
بران مالد بهمی دستور هر او حسب کنند در نسخه دیگر موم سه تولد کافور
توتیا هر یک دو تولد دو سرخی بخدام است دیگر شیره برگ حنار جنیر
هر روز سه چهار مرتبه مالد دیگر صندل شهادر در شیره لیموی کاغذی ساییده
مالد و بگذارد تا خشک شود دیگر از بیخ ده دام گوگرد بخدام سیماب بجوشد
سیر سفید تا بخدانی طرح حبق آنست که سیماب و گوگرد بحلی شود بعده از اول زر بیخ
دلغلک کرده در بادیان روغن بر انگشت یا بر چوب لت کرده در یا بعد
تا رسیده بمالد و بر سیخ آهن میچیده بر سنبه محکم کرده بر یک طرف پیه آب بیاد بزند
نهند و آتش کنند در سه یا د باقی می کم کم باید آن تا بعد مرزید یا بعد توتو
و قطره ها که از وی چکد در آن طشت افتد همه را جمع نموده نگاه دارد بر
حاجت کشف شد چرب نمود که بر چرب دقو یا مالید دیگر
حرام مغز بمالد که بحر دماغ ن دفع شود و لوز سی اگر و داشته باشد بیشتر
و صاف تا زرد هیستم در اکو شده دران جراحت هست در ساق یا پا خارش می
و بثور می شود علاج آن چند زرچوبه عدس هر یک همه را آب ساییده
بر ورم بر طلا کنند در هفت روز به شود دیگر مغز تخم هندانجیو در زر

برگ مورد کلانه کهنه اول ثلث آن پس دو بار یکبار دیگر تنباکو کهنه ده دام
شیر سفید کرده پنج دام سیر پیسه کوفته در روغن بریان کند چندانکه سیاه شود برآید
تنباکو صاف کند در آن قرنفل و بادیان کوفته بیخته هر یک دو تولچه داخل
نماید و نگاه دارد و هر روز یکبار دو بار طلا کند تا سه روز دفع شود دیگر
کلونجی یکدام قرنفل یکدام مورد یکدام زرد چوبه چهار دام همه کوفته بیخته در روغن
گل سوار اندلخته نگاه دارد وقت حاجت یکی در دنبه مالد اثر سیاه شود نیز
نافع دیگر یکعدد تو تلمون کلانرا در روغن مداخل چنانی بریان کند که سوخته
شود صاف کرده بمالد دیگر شخصی در شیر [illegible] ورق چند [illegible] و دیم هد لو ازان
جاری می شد دلو و خارش نیز میکرد از این علت را اکثری تکرار گوینده مجرب
کرد در فصلی اول پس [illegible] فرمودیم [illegible] جوشانده بند و از همه عجائب
[illegible] نیز اندمال یافتی و دلو و خارش [illegible] و مجرب [illegible]

فصل سیزدهم در شقاق عقب یعنی ترقیدن پاشنه و دور بریدن دست
و پا که از سرما پیدا شود و ترقیدن ناخن علاج [illegible] آب [illegible] در
ترقید [illegible] وقت خواب و صباح با آب گرم شوید علاج
یک گفت [illegible] دیگر قند سیاه و مقل [illegible] و نمک [illegible] همه [illegible]
[illegible] در [illegible] بجوشانند [illegible] چند روز [illegible]
خون آید سفید [illegible] مرهم [illegible] چندان بمالد [illegible]
دیگر [illegible] ترقیدن ناخن [illegible] زرچوبه آب [illegible] در ظرف آهنی [illegible]
جیلانیه کرده [illegible] تا خشک شود فصل چهاردهم در کلف و [illegible]

جیشه

بعد بر علاج از کلف اندک و تنگ بی بحجامت و فصد احتیاج نمود
بدوا رفع نمود اگر در ایشت لب زیر حجامت زیر زنخ مکرر کند و فصد باسلیق
با [illegible] و غیر [illegible] دیگر [illegible] جزء اشق آماده باشند [illegible] انزروت
آمیخته یکهفته طلا کنند دیگر زعفران صندل سفید [illegible] اکسیر [illegible]
[illegible] نیلوفر و قمری و کنار [illegible] زرچوبه دار فلفل [illegible]
[illegible] بادرون کوبند [illegible] [illegible] درم روغن کنجد
دوم [illegible] آب چار چند روغن آمیخته [illegible] آب [illegible] چنند
صاف کرده [illegible] طلا کنند [illegible] و خارش [illegible]
دفع [illegible] کنکنا [illegible] کوبند دیگر برگ [illegible] تخم ترب برابر
[illegible] هندی [illegible] بطریق [illegible] روز [illegible]
[illegible] کنند [illegible] منع است و این علاج [illegible] سورا
بهق سیاه [illegible] دارد و فصد [illegible] برای بهق [illegible]
بلغم [illegible] تخم [illegible] زرچوبه [illegible]
[illegible] همه برابر [illegible] آمیخته تا یک هفته [illegible] بهق
[illegible] دیگر تخم ترب در شیره [illegible]
[illegible] در آفتاب [illegible] دیگر برای کلف و بهق خردل در لیمون [illegible] تخم [illegible]
[illegible] از لیمون کرده پوست تا خردل [illegible] در [illegible]
خشک شود [illegible] با آب لیمون [illegible] طلا کنند [illegible]
روز [illegible] بعمل آید [illegible] در [illegible]

۶۹

که در بازشی دوده جوانی مشهور است هندی میخوانند اگر در جوانی بر زدن ظاهر شود
علاج جوانی مسهل با آب حب ... روز بشوید و بعد از آن پیه بز همداد ضماد نماید و دیگر تخم
در شیر گاو نرم ... طلا کنند و دیگر پوست بیخ ... و پوست ترش و پوست
درخت انار زرد چوبه دارملد ... بوده حل نمود تا آب باریک ... نمانند

برای صاف و گردن از ...

بعد خشک شدن بشوید باب یازدهم در امراض جلد مسمی بتقشف و تقشر
در جذام گویند است یعنی جذام و این علتی است مخوف متولد از دم سوداوی
غلیظه که گوشت جلد و بحة الصوت و غدد در الجفن و ابرو را ... اعضا
گوشه علاج اول فصد بفت اندام مکرر کنند و در استعمال ... احتیاط
اینست که فصد نکنند و ... معمول ... مقید است ... آن ...
یک جز ... کردن جز ... بفت ... اول ... هر یک ... اندازه
مستعمل ... و از فصد با حرکت دست کم ... همان قدر ...
زرنیخ ... اول ... نماید ... ماده ... بیخ ... زنجبیل
... بینی بند کرده هر روز ... تا ... ... بوست
هر قسم ... ... و ... آن ... برای ...
و مرض ... و بلغمی و خونی ... نیز نافع است حاجت ... جذام
و جذر که ... هند ... دیگر ... اولا
... در آب ... اند که ... حرکت ... ...
... به ... درم بگیرد بعده ... چهار درم ... جذام ... ماه
... ماه دفع ... و ... دو الذیجی در ...
...

چند لقمه نان گندم چرب بخورد و از زرنیخ و بادام مقشر نیز در مرهم داخل
پرهیز کند در اغذیه نمکینی تتوللا قدری نمک سنگ نمک دیگر پنیر از طعام
هر چه بخورد ودر آب جو بپزید دیگر بنفشه مجرب لیکن آنکه درست دانا
تر کنند دیگر نمک خشک کنیم دام دارچینی دام آب بخوری به تا چهار دام
تا بند صاف کرده وزرد بکنیم دام سکنجبین سفید اسفنج یکبار بخورد همی قسم
تا چهل روز دیگر سرکه کهنه یکقدر بکنیم زبانک برگ پان بخورند بعد از آن
نیمه بریده پانی غذا نان گندم با تخم رومی انه باشد روز بخورد بعد از آن
چند روز ترتیب بکنند نجات یابد شیرنیع الدیتر است دیگر برای بهقان که در دست
و پای بود حلبه و حنا و آب سیر ضماد کند باید از مجذوم
و صحبت او محترز باشد در ظرف یکجا او مبالغه نظر کردن لب مفرا
فصل سیم در بیان علاج حاشتر جرجره نفت کبریت جکا میوه تیز آب سازند
در آن روغن بانگین بپزند و در آن موضع نماند دیگر برگ ترنج زرد چوبه برابر کوبی
هر جا که آمیخته ل یرد طلا کنند با زعفو بکنند دیگر تخم ترب کوبیده برنگ الف
زرد چوبه بانگین برابر گرفته با روغن گاو آتش کرده برهی مالد اکثر دیر نیفع
بکند والله عالم. فصل سیوم در برص و قرع در برص و بهق الف
بهق مقدم برص است چون کوزی بکلدشته ازان جا خون برآید بکلدف برص
که زلوقت بعضا رنجیری آید علاج جیته بزیر الل زنجبیل اجوائن الف آتش نمک سیاه
زیره بلغفه کوفته ادوی حلکها زربلاب اجوم و دارچینی با نگیر علو برابر
بکوفته بموزن ادویه مثقال زردی ابدالو زنکلیه بازدو عتی گاو اندک اندک بخورد

بکوبند و بمقدار فلفل حب سازند و هر روز یک حب بخورد و اگر بر دوشت بو اندکی زیاد کنند تا ده روز

و در تنقیت آن طعام زود بخورد و حرام و گرم و دماغ میان و جارسنی و استسقا و ناسور و بیرقان را

نیز نفعد حب دیگر تربد هلیله زنجبیل فلفل دار فلفل بوزیدان زیره انیسون

نمک سیاه کوفته اندی بر یک ربع وزن درهم با کشنیز همه برابر بعضی بجوزند و

نقل از زرق اندازند و نیکو بکوبند و بمقدار هلیله حب سازند و هر روز یک حب بخورند و از

بر دوشت بعد از آن کنند با حاشیه تخت فتاح و ربع صندل سازند و دیگر تربد هلیله بلادر انیسون کشنیز

بگیرند هر یک ربع از این بستهای فلفل بلال کنند همه برابر صلایه کرده با چند

قند شاه اسفیده بکوبند و سه درم تقلیل سازند و هر روز یکی بخورد و بلادر با ربع آ

و این هر تربد هلیله کابلی بکوبند و دیگر هیچ چیزی انجیر و شتی با استخوان خرما

در روز سه بار طلا کنند و بی بیفروف بخورد و دیگر بوست هیچ انجیر دشتی

بگیرند هر یک ده برابر شش حصه بنجر کلیسه که انبوه بکوبند کوفته بیخته اول

بر ذیل بعد از آن متدرج با غذا ام برسانند تا آن بخورد از بن و بادیان و از اینها

غلیظ و منجی تر نماند با حلوای بعضی بوزن بلکی زنجبیل اضافه کرده اند دیگر

چینه بلکی از پوست بیخ کشتوبهر هر چهار برابر کوفته بیخته با شیره کشتوبهر آجار

حب سازند هر روز یکی بخورد با جلاب و در روز دیگر لوزینه بیخ انجیر با حب کلوبخ

از هر یک جزو قند سفید برابر همه هر دو کوفته با قند سیاه حب سازند و

جلاب بیدام بخورد کم زیاد از حیار چلیکه و اگر بر ص بار بیحد بلی با شیره بخورد

والد مبیت و دیگر دیگر اقحوان انجیر دشتی بلکی زرجوب سفید چینه هر یک

دو جزو هلیلی بگیرند فرنگ خورد بکدرم مت دیگر با جهار معلوم بخورد

غذا ...

بخورد ... [illegible]

دیگر آجی کوفته بنجینه زور لعل بک دیمز باشنا باب فرد بوا بنمدیلم
هر روز بغوریده ماکه بنمدیلم برسه مداومت سایدار در فردو ماه نفع ظاهر
اولور تیویم حصه بر تنک دفلک که بخور زیبا بر ناز زرنبای وزراب و تبک
بدام اسیه دیگر هر رنکی حنظل رنکی بیخ خیته سلوا بر کره بر روغنه شفد طلاکند
بت و یکر ور عسل ساید دیگر روغن دکودور سایده دو حل کشیل بر روغن
السنه که دیو دار چو کوت که دراب بجوشنید بالای این روغن
که ظاهر میشود اینرا کرفته منجمد ساید واکر روغن بالای اب ظاهر نشود
در اب مذکور سایا ما روغن کا دیزد تا روغن ساید دیگر بار سیاه سیر
در زوفند لکا اندر خته همد کند تا دو برون نرفلا لبوز بکوفته خاکستر
شفد اکو بر روغن مهلیه امیخته بر روغنهای طلا کند در روغن مذکور اکر
اخته لب بر بانسه ساید کنجد بکرید و ربد جون ادیغ ادام دیگر دیو دار
فرد بوید که در جزام مذکور شد در زیرش نیز مفید است جک جهان
مدار کسنی و حرف سیه چهار بخش ا در دهنیه ما میشود جسلنخ حتی کسی
شفد باش حنی لطانی اینجنه تا بند اکر ضماد کرده بالای سنه داده
تا فی تر ابینه دیگر سیم اسبه کوفته ایله کوفته هر بک نشه دیم سو کر بنمدیلم
قبلکر بکدیلم تر بخی تلخ ب بید تا مرهم بخور لطانی اینجنه در سنه سایلد در روز
پنج بادام نشه بار تا نیمت معزبه بک نفه امن بغوار ساید دیگر جنهار کمند دادیم سر
سا منده بابک دیلم پیرمش لطانی بابوده طلخ کند در روز تا شوده فجه
کلم که ضماد کند و سه سلا زربا بقه لبه دالو فکند تار بوبا منج و بک کوفته
فا کمزنه سالو

تا کشت نمود پیدا زردی کلاه و مرهم کند در روز و شب یک یک بدست جا بیرون
دیدن شود در ظرف کاشی باید تا وقت که در و آب قدر یک توله
جوش شود معنی وزن آن شامل کند از سخت قرص باشد تا کاه نهفته وزن
تکان حوضو نمک با هیچ دیگر [illegible] سائیده زیره که خوش دیده و [illegible]
روغن مهیشی مانند بخار آن برآرند بعد ازاله که [illegible] پنهان آب و پیشه
لوند در رفتن و [illegible] ماشه مرتبه شان نماید دیگر [illegible] فلفل کو
[illegible] که در جا دیده و [illegible] در آفتاب دارند
[illegible] در [illegible] باشد مالند و یک [illegible] از آب که احتراز
[illegible] تو تا [illegible] نیم [illegible] که هر یک یک توله
چهار چهار [illegible] که در [illegible] کنجد [illegible] که [illegible] و [illegible]
دارند دیگر [illegible] یک [illegible] هر یک
[illegible] سفید و صندل سفید [illegible]
[illegible] یک [illegible] سوده
[illegible] در
یک [illegible] باید
[illegible] در [illegible]
باید [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] رطوبات [illegible] به تکلف باید
دانسته [illegible] الله [illegible] در [illegible]

ضعف بدن ظاهر شود مثل آنکه ضعیف شده و در احتباس حیض گویند و
استفراغ در طلب منع است مگر بعد تحقیق امتلا و تعدیه علاج شقیقه
قلق نار و مستاو [illegible] مردوخ کمال بهم آمیخته بمالند دیگر که معلیدان
با آتش گرم تر باشند و بمالند حلیله آتش گرم ضماد کنند بار [illegible]
در روغن کنجد آمیخته ابشته ساز بعد زمانی حقنه کنند دیگر [illegible] از حنا
دیگر حار [illegible] دیگ بود با [illegible] آتش گرم [illegible] ساز دیگر [illegible] فرج
حوض دسته و با تر قند همه آن بر بوزند [illegible] یا چنین بکند هم چو گوز که
در هیچ داله آب تر که در شبنم [illegible] و صبح از بالا [illegible] بجوشاند و
بالای آن [illegible] گندم بر روغن چرب کرده بجوشاند [illegible] بدل از بدن فرو ریزد [illegible]
[illegible] از گلاب [illegible] و بعد بوی بخار چون [illegible] در بخار [illegible] کنند دیگر بوسند [illegible]
و بعد ما [illegible] آتش کم ابشته ساز و [illegible] هامی اثر دید [illegible]
[illegible] فربهی [illegible] تر [illegible] و [illegible] و کشنیز [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] که [illegible] اب بجوشند
[illegible] حصه بماند بدستند [illegible] صاف کنند [illegible] درم [illegible]
[illegible] تا [illegible] چلاب [illegible] کند بعد کردن [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] چهار درم روغن کهنه هر یک [illegible] باشند
[illegible] درم [illegible] صاف کنند [illegible]
[illegible] درم هر یک [illegible] و [illegible] بالا [illegible] هر یک
[illegible] درم [illegible] بیا مزد و [illegible] خشنه در او بعد [illegible]

[illegible]

دهد جلاب بقدر قوت از دو درم تا چهار درم بخورد بالای آن شیر گاو و یا شوربای گوشت
حیوانات در شتی بخورد هم برای قوت باه و بدن و سیلان منی و یرقان نیز مفید است
دیگر بلیله زرد و سیاه و نانخواه و دار فلفل هر یک ده درم سداب سه درم مرزنگوش
یک درم همه را کوفته بیخته دو درم تا سه درم بخورند دیگر روغن لادن کهنه زیره
کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و دالچینی ده درم کرفس سه درم تخم سداب
دو درم نانخواه یازده درم سنبل سرخ مرزنگوش هر یک سه درم همه را کوفته بیخته کوفته
سفید و صه درم با آب بخورند دیگر انگشت [illegible] نانخواه سداب زیره کرمانی هر یک
چهار درم مرزنگوش بوره ارمنی هر یک یکدام اجزا کوفته بیخته با سه چندان شهد
معجون نموده سه درم بخورد و یک تولد گلقند بالای آن بخورد فصل هفتم در بیماری اطفال
بیماری که اعرابی بسیار علاج مغز تخم بید انجیر در شیر گاو سحق نمایند میده گندم بقدری که
نان توان بخته بیزند هر روز یکدانه در آن باشیر و شکر بخورد دیگر نخود یازده درم
در شیر گاو تر کند چنانکه بالای آن تا سه روز بگذارند باز خشک نمایند برنج
شسته و گندم و جو که هر دو مقشر کرده باشند هر یک سیزده دام مغز بادام مقشر تخم
خشخاش هر یک پانزده دام نان میده گندم سیزده دام قند سفید سپید دیگر ده دام
همه را کوفته بیخته هر روز پنج دام با شیر گاو تناول کنند دیگر لاغری که از کم خوردنی
شود علامت آن زردی رنگ و ضعف بدن و ثقل در جای سینه از اعضای درونی و قبض
شکم علاج بعد تنقیه آن حب ... هر اطریفل بلیله زنجبیل دار فلفل فلفل گرد هر یک برابر
در می قند سیاه ریم آهن کشته کنند یک و نیم دام باید که ریم آهن کهنه را در بول گاو
هفده مرتبه سرد کنند ریزه خواهد صلابه کرده با مجموع ادویه مخلوط کنند [illegible]

بعد در کنار علوفه ببندد هر روز یکی بخورد چون اکثر کسان بگل خوردن مبتلا میباشند
هر چند سعی مینمایند که از خوردن آن عادت نمیگردد و این عمل برای گذاشتن آن
18 مجرب و مقرر یافته شد برای آنکه از آن ... در عمل چند روز دفع شود باب ... هم
در جراحات مشتمل بر سه فصل فصل اول در جراحتی که از بندوق و تیر و شمشیر و تبر
بعد سرگین تازه گاومیش و در آن ... کنجد دو درم نمک سنگ ... بعد از آنکه بر آتش
یکجوش دهد ... در پارچه تو بلی بسته بطریقی که از پیاز ... میکنند تا آنوقت سنگ
کنند که خون از رگ مراب شود باز همان دوا را بر زخم ببندد و چند قطره از پی ... اندازد
اگر زخم تازه باشد بعبارت ... نماید در ... هر روز یکبار تبه هر زخم کرده ... و فتیله
اندمال یابد و کونی و ... و استخوان اگر در زخم باشد بر آورد بهترین معالجات است
دیگر برای قروح و دبیله و جراحات و زخم هر قسم که باشد بغایت مفید است و بخاصیت تیز
روغن گاو سه درم موم سفید نیم درم بوته که میان آن زر و نقره گداخته باشند بگیرد و
بوته طلا بهتر است روغن را گرم کند موم در آن بگذارد و بوته را سه مرتبه در روغن
مذکور انداخته حل کند مرهم شود بر پارچه طلا کرده گرم گرم بچسباند بعد از سه روز
پارچه ... کند دیگر پارچه همین دستور بچسباند دیگر برای زخم شمشیر و کارد و گلوله
داشته باشد پرده سفید عنکبوت که در آن بیضه نباشد بر روی زخم با پارچه ببندد بعد
دو سه ... روز ... کند دیگر روغن زردک که مشهور است بهیله تیل است برای جراحات
بی نظیر زردچوبه ... دو ... هر یک ... دو درم روغن کنجد ... درم
آب خالص یکصد و بیست درم همه را گرم ... بجوشاند تا آب تمام جذب شود
و روغن بماند و احتیاط کند تا نسوزد نگاه دارد پارچه تر کرده بر زخم گذارد ...

گل خوردن
الفاظ
قیل
اگر زخم دو طرف باشد بند نکنند و ببندد

پنبه درو نماند

ببندند تا از سرعت الالتیام گوشت برآید دیگر مرهم جهت دفع هر قسم زخم پول سیاه
و بیخ ترنگ نیم درم به ذره خشک یک درم [illegible] سه درم موم کافوری دو درم
روغن کنجد که بیازند ان سوخته باشند ده درم طریق سوختن انست که پیاز سیر تمام
بریده در روغن کنجد بریان نمایند چون سوخته شود بیاز را بر ارند و موم در ان
محلول سازند و داروها کوفته بیخته داخل کنند و بر اتش نهند و با چوب بر هم حل
نمایند تا مرهم شود دیگر برای بند کردن خون جراحت که به هیچ علاج بند نشود سرگین
تازه اسب بر زخم بندد دیگر سفیده ارد فطیر در ان خلط کرده جایی که خون جاری
باشد ببندند و اندکی بر ان محل بپاشند فصل دویم در سوختگی آتش هر انکه هر کاه مردم
با آتش یا روغن گرم سوخته میشود فی الحال خون ادمی یا بز یا مرغ یا سفیده بیضه بمالد
اگر به جهت [illegible] نباید سنگ چینی بندد اگر چند گذشته باشد برگ مغیلان را سوخته
خاکستر ان بالای زخم و داغ افشانند و بالای ان تیل الچی یا شیر گاو و زن برابر
اول تیل را بجوشانند و در ان اندک اندک شیر انداخته باشند تا همه شیر در خورد
تیل بماند دیگر سنگ بصری زرد یا سفیده طلا کنند دیگر کشنیز [illegible] کرده ضماد کنند
که جای حروق باشد داغ سفید نشود فصل سیوم در ضربه و سقطه علاج برای ضربه شدید
و سقطه سخت هم از وقت پاشیدن سیاه را بطریق دوازده اسب بیزند و بدست ما عنده اول
سینکین کنند بعد طریق دو بشال بسته یکی گرم کرده بر ان عضو گذارند چون سرد شود دیگر
بجای ان گرم کرده گذارند چنین نوبت بنوبت میشود اتش چنین کنند بعد از ان تمری از دیگ
گرفته بر ان موضع نهاده بالای ان برگ بید انجیر ببندد چون سرد شود از باد نگاه دارد
نگاه بیند دیگر بیاز جی یا حلیه هر یک چهار درم میده گندم چوب میده هر یک چهار درم

زنگار

آتشی

سحق کرده در روی قدری روغن گاو و دو دام قند سیاه و سفیدی بیضه داخل کرده بکند
و در جای درد ببندد دیگر برای جراحت قدیم و جدید زرچوبه سائیده در دهم بچسپاند
سائیده یکدام سنگ سرخ جا داده شیر گاو یکسان آثار شاهجهانی پا و بالا اول شیر را
بجوشانند تا غلیظ شود باز ادویه را داخل کرده حلوا سازند خورد از آن یکدام دیگر زرچوبه
انگشت نار رسیده آب بدرستی کرسنا بیده خمیر کنند و ضماد سازد در درد و ورم فتق کند و
استخوان پیچ شده بسیار نافع دیگر برای درد کنه که از ضربه و سقطه باشد یکدام شاجی چوبک
کرده و رنش هر دو دام از بخیسانند صباح آن مذکور را با انگه بعد بسیار صاف کرده
بخورد رسیده تا هفت روز غذا نان گندم چرب بی نمک بسیار نافع است که در فصل جرا
فلکی گشته در هنگام که اکبر بادشاه در راه کابل از فیل افتاده از سقطه سخت به جمیع
اعضا متألم گشته بود حکیم علی تدبیر این نشیل تجویز نمود بعد سه روز نفع حاصل
و در یکهفته بر اسب سوار کرده حکیم را عنایت بسیار نموده دیگر برای جراحت کنه گل
سفید معین گهری که اطفال بدان می نویسند یکتانگ و نیم باو آب حل نموده بکه لید
تا گل ته نشیند و آب صاف را بخورد دیگر دوایی که بیش از همه مبانی عمل کند پوست
تالی تراشیده و سوده جدا شود [illegible] سائیده قند سیاه هر سه برابر مخلوط کرده قدر
کنار شیر و روغن گاو مخرو بمرد دیگر لاکه خام از درخت پیپل دو دام هموزن آن تنگ
شنده
آمیخته بخورد دیگر پارچه کهنه [illegible] زرچوب قتری سحق کرده برابر آن
در حلق فرو برد دیگر زرچوب بلجرد هاگر دو جزو ها نیکه بوزن دو ماسه [illegible]
یکدام
قند سیاه آمیخته با شیر گاو [illegible] بخورد [illegible] اگر به شود باد و [illegible] روغن
زرد [illegible] نفع تمام دارد از در سه روز دیگر برگ پیپل یکدام [illegible] سائیده در بنجام

آب بنفشه پالوده صاف کرده بخورد و باده نکنند و [illegible] با قند سیاه غذا دیگر آب ساده
آب میوه جوشیده بقند سیاه بشربت و بعضی ماهی [illegible] و قند سیاه جوشیده [illegible]
[illegible] نکنند با قند سفید و صابون از چوب [illegible] میده آنکه کنند [illegible] قند سیاه
از جمله [illegible] حب که [illegible] سفید گفته و بر [illegible] باب دم در [illegible] بعضی
مشتهای [illegible] که حکمای یونان [illegible] و [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] فی [illegible] بدو [illegible] و [illegible]
و تنظیر [illegible] مرکب از [illegible] و تقسیم اطبا [illegible] دیگر است [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] در [illegible] بعلاج مخالف استعداد مریض و
[illegible] حب [illegible] تشنگی [illegible] دیگر [illegible] خولنجان
[illegible] استعداد [illegible] غذا [illegible]
و دیگر [illegible] از علت [illegible] باشد [illegible] علامت [illegible]
و [illegible] از بلغمی [illegible] و سرخ [illegible] و زرد [illegible]
و بول [illegible] علامات [illegible] علاج [illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible] خولنجان [illegible] الحجر است [illegible] در [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] قند [illegible]
از [illegible] شیرین [illegible] است جذب جمیع اخلاط میکند و
[illegible] خولنجان [illegible] علاج [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible]

وبهم علاج نحو اگر در پیت صفراوی بدکو احوال گرد واجتناب از گوشت بلاد ...
مزورات بلا ... تخم هندی ... ثانیه ... صفراوی خاصه اگر ... طبیعت باشد
بحساب ... ذلک الو بخارات را ... مهیدانه ... در ... ان ... تحو ... محلل
ده درم ثانیه صاف کرده یک ثانیه مهوه تحوار گلاب ... گرده بحولو و مدل ...
از ... طبیعت ... کنند واگر ... واجب الدفع باشد با طلاق ... ثانیه
بانه ... دو ... ثابت ... اگر ... بیمار ضعیف ... ثانیه
... آن ... بیت ثانیه ... هلیله ... کو ... درم ثانیه
درم ... برده ... ثانیه ما ... صاف کرده بحولو و دیگر ...
... صفراوی ... گرد ... ثانیه هم ... کدو
... ده ... درم ... ثانیه ... درم ثانیه ... صاف
... بحولو دیگر ... از امتلای معده ... نیز ...
... ثانیه ... صفراوی ... صندل ... بالا مر ...
... درم ... درم ... ثانیه ... درم
ثانیه صاف کرده ... ثانیه ... بحولو دیگر ... ثانیه ... مقام
... درم ... کرده ... درم ...
... صاف کرده بحولو دیگر ... حرارت ...
... شکر ... ثانیه ... الله ... الله
... از ... ثانیه ... مطلق ...
... دیگر ... ثانیه ...

[illegible]
شربت

و لجع چشم و بدن و بول و بد بوی آن و عظیم نبض و بسیاری اختلاف و ثقل
سر و هذیان و خارش بینی بود علاج فصد دو ابرو و بینی و مانند سرکه بی سبب و جوارب
گلاب و صندل و سخن بر سر و آنچه گفته شد و اندام اطراف و قلبی و عرق در
تب باشد مگر روز بحران دارد در آن تشنّه ها باشد علاج فصد اکحل
ازان مناسب است باقی علاج مثل سونوخس است اما در تب قوبا البرید
فصل سیم در تب صفراوی اگر ماده آن در نفس عروق متعفن شود این را
محرقه گویند علامت علامتهاء آن تب دایمی اما یک روز شدت کند
دیگر روز نکند و تشنگی بسیار و عجز چشم و سوزش بول و بسیار بیشتر از آن
و سرعت نبض و اختلاط ذهن و قی صفراوی و درد سر و زردی زبان
و درشتی آن و سیاه شدن باشد و گرمی آن از غب تند باشد علاج آن اگر
قی در سهال بود نباید کرد بلکه سکنجبین و آب کم مزد دهند و باز
تقویات معده و تقویت دهند مثل طین و اطراف و با شیره خرفه شربت
کرده و قرص کافور دهند علاج اصحاب این تب جو و کاه
آب خوامار آب دهند و خیار رنگ دهند و آب جو دهند
مثل سونوخس بوده و اگر این سبب باشد قرص کافور مثل مثلث
آنچه علاج در تب سونوخس گفته شد بکار برند و
بیمار جای سرد و خنک در تابستان و در زمستان جای معتدل
باید فصل چهارم در تب مطبقه که ماده آن در نفس عروق متعفن
شود و همی به مطبقه است علامت آن لزوم تب و فرط [illegible]

و علت حرارت تشنگی و گرمی و این مشابه دق بود و بعضی اهل مایل بزردی

و لرزه و عرق در این تب هم نباشد مگر بغایت قلیل علاج اول فاقه

نمایند چون اشتهای صادق بکند گلقند بخورند بعد آن آب ... بخورند

تا چهار روز دیگر گلوی کتابی جوب ناز رنجبار بالای هر یک دو درم

در سفیده دو درم بخورند ... آب ... بخورند چون چهار درم نمایند

کرده ... گرم بخورند تا یک هفته دیگر ... سوخته ... سرخ

بادام ... در روز خوردن ... سرفه و بلغم ... مقدار

دیگر حب الشفا از یک ... تا ... بدهند و بکار ... کهنه

و از پانزده روز زیاده ... کهنه ... سفید ...

هر ... از یک درم تا ... درم ... سفیده ... برابر

یکجا ... انداخته ... بخورند ... درد ... بکوبد

نیز ... فصد ... و ... ماده ... علاج دق

باشد این ... لازم خواهند روز استفراغ کنند ... بباشند

و ... علاج ... و کبد ... نول

در ... و سیاه در ... و ... و چهره ... و گوید

خلق ... و ... علاج حب الشفا ...

تا ... استفراغ ... بود ...

... و ... نافع ... و دیگر ... فلفله کرده

... برگ ... برابر کوفته ...

... اردانه ...

نوام آبرنفه دو درم بخورند کابلی زرد یک حضرت زرشک نیز نافع است دیگر مشمشی از
باگواری باشد و از روغن ترشی آید و جلاب همراه نبود که سرد گردد
دارو [illegible] و درهم بکشند آن عسل بکشند جوزه زیره بکفند بزند [illegible]
هر یک [illegible] جدا آتش کرده هر روز ناهار یکدرم بخورد دیگر برای [illegible] با
[illegible] شکم [illegible] نافع است [illegible] پیچ [illegible] برابر از یکدرام تا [illegible]
درم دوام [illegible] بخورند تا بنجدام آب [illegible] بخورند دیگر بنجوا [illegible] در [illegible]
کهنه [illegible] با [illegible] را [illegible] جوشانیده برابر صبح بنوشند
کار کرده بشنید بخورند دیگر برای لبلاب خوراک [illegible] بود نود و از
بیاید [illegible] کوبند [illegible] بند [illegible] بسحق [illegible] تخم درم تا
سائیده [illegible] روز بخورد [illegible] بخورند [illegible] در ضلالیه گرده
بالدر [illegible] دوده کرده [illegible] کند فصل [illegible]
در حمیات مرکبه یعنی تب [illegible] بود علامت [illegible] دوام
[illegible] و سیلان [illegible] و [illegible] بخوابد
[illegible] باشند [illegible] تر باشد [illegible] بخار [illegible]
هر یک [illegible] درم کوفته بخته بخورند [illegible] بخورند و اگر از صفرا
و بلغم [illegible] علامت [illegible] لبلاب [illegible]
در [illegible] است علامت [illegible] بالا [illegible] ملول [illegible]
[illegible] درم بخورند [illegible] یکهفته بخورند و اگر از
بلغم [illegible] تیره [illegible] کند

و قے کند و خشک دهن و تشنگی آن است و بول سفید و مزه دهن شور
علاج آنست مغز چوب بهره کرباپک لیناهی بود و در از فلفل و منقا
و سنبل و خیار چنبر و زیره سفید و سیاه از مشک و بادیان
ترپهله همه مساوی کوفته جوکوب کم بخورم هر روز در سبو دو دام
آب جوش دهند تا بخورم بماند صاف کرده بکماشه انگبین و بر بالا
کرده در و جاب کنند بکهفته بخورد اگر از بلغم زیاده و نیلج باشد تا اتفاق
حکماء هند از رسنباته خوانند علامت آن گشته ۸ بیں کامی
گم گاهی سرد و رفتن آب چشم و سرخی چشم و درد سر و درد مفاصل
مفاصلات و چشم خوب آلوده بماند و مانند ابولا بکند
بیهوشی و هذیان و آواز گوش و خلیدن در گلو مانند نوری سرخ
و تنگی نفس و بند شدن طعام و گردش سر و سر به زانو
بگردانند و درشتی زبان و سیاهی آن و سقوط قوت و سستی
علاج در بیهوشی آب سرد هر بار فراموشی کنند و بخورند و درد
و خرخره گلو و دمیدن بینی و شکم و دامیک لیناهی و سختی
دکران بماند و بول و براز و عرق کم ظاهر بود مگر در درد مفاصل
تب اگر اکثر علامات با فیضه بود بحران ام لشته و اگر
سه تام علاج معمول ده درم کرایته و هامه کاکرا سنگ
نیم کوفته جوکب بکهنه هر یک دو درم جوکوب کرده جوشانده
باشتا بخورد دیگر پوست بالای درخت نخل هندی نیم آن

[illegible]

در یاو آبالی رسانند ه اواز اسیا برسد بگیرد و باتش چوب بلادسن
بوزد ه مثل انگشت شود ازو اسحق کرده ثنیزه تیلی حب سازد
بقدر کنار صحرای بلکجب میخورد دیگر ترهله ترکنگه انگوزه سربعه مغز
تخم مندرسی کیخ نمک دانه برابر کوفته بیخته در بول بز سرشته حب بندد
بقدر نخود یکی باب بهکرم بوده اگر در یک ختنشم کند نصف مرض رود
اگر در بهر ختنشم کند تمام علت رفع شود و مراضی بهوش آید
دیگر برای سفایت باشد هر روزه یکجبه نخود بکیرد دارم
رسیند یکدرم کندر سنیخ سه ته تا یک کوفته بیخته باب بقدر نخود
حب بندد و تب ... نیز نافع است دیگر جمیع اقسام ...
دیوار فلفل پوست بلیله آمله حبقه نمک هندی زهر مدبر ... کوفته
بیخته باب ادرک مقدار نخود حب بندد یکی بخورد طریق مدبر نمودن
زهر آن است که زهر را در شیر گاو بجوشانند تا که زهر نرم شود و پوست
درون بخلانند باز برآورده بجام خشک کند کوفته بیخته دلفک باند دیگر سیاه
بچپان یکوکر هر یک برابر ونیم هم جوز بوبه اجزا جنسه ل باید بعده نیم
همه ادویه در ... فلفل ... نادوبه اسفنجه محبت ... جام ... نماید
... زهر ... سازد ... اوریک حب بندد خوراک ... بلیلم ...
... و سفایت ... از زهر ... خلط شود ...
... نافع است دیگر سیاه ... کوکرد بچپان ... فرفف ... فلفل
... فلفل همه یک ... هم را با دیگر ... میده در جوش ...

چینه و توت و پیه و تخم و زیره و ورق و زیره کهنه سنگ در ریک بکف
لیفه و پس باز خشک کند و بعد بکوبند و بیز بیک جب بندد
بقدر فلفل کو در یکف آن بمقابل تختی بکنند تخود هر نوع نبت
چشم و درد و دردسر و ورم و پرش و سبل رفعتی طعام شب کند
درزه سو نیز باف است دیگر بماب کو کرد کو لک زرنجاب در راه
سپاهی گجور چونه بندف برابر کوفته بیخته باهم سرمه برای قلعک بکشد
برهیز تا دو سه یکبار نرغنده برنج سا هی و دال موتهه زلواح شب هم
و درد سوز یاقتی دیگر جب لنفی برای جمیع تنهائی باری خجابانی آنست
خاصیه تنهائی باینه پزمن باید که چهار گهری پس زرنوت نخود مر برای ورم
و هموار خالص بیخته آن تخم بخوربایان شش درم ریوند چینی ده درم زنجبیل
یکدرم کوفته بیخته لعاب برشند و بقدر نخود جب بندد و بعد کرباب
فرو برد دیگر زیف زرچوبه در قلعک بایی بر بنک هم سو بار بکشد
باشد بر آتش کرده جب بندد وقت حاجت باشیر یا بزه ریزنوت زران
درچشم کند ریزانوت نسخه کفه دیگر حرارتی برای جمیع تنهائی سوزش و
دنتی برزده و بلغم بیشتر بود در زمین کافه باید و اجزای آن بتاب
نقد پیدایم موریع یکدرم گهی نیم درم نبات سیاه صاف کند تا منفرق گردد پس
بکف کربله بخشانند خشکه چهار رنگ پس بسرمه باید باشد که تا چشم بکار
بازریخت شد جوش کاشته شده خوش سبعث اشد فرود دو و رد بکف بار
فرازند برد لسوهند بار هم سوا کوفته یکجا کشی در سبز کف ندیم بکبار بکشی

درزده با سرکی کند

در تب لرزه لکف آن سنجی کند هر روز حب چند دفعه با مایه بخور تو عرق شده برنج

با ماست و زرد گوشت و نمک پرهیز کند دیگر حب نیلا دفعه یک درم

تب [illegible] خاصه اگر با گرانسنگی نسخه آن در مرکبات مذکور شد

علامات تب هم چو تب لرزه باید دانست که گاه [illegible] تب [illegible] عرق منقطع

بخور لرزه از آن عارض شود [illegible] صرف باشد علامت آنکه هر روز

در زمان معین نوبت کند و [illegible] حرارت [illegible] به یک باشد و اگر

با بلغم باشد لرزه حرارت از آن کمتر باشد و در زمان زیاده تر و اگر از بلغم

تنها علامت آنست که هر روز نوبت کند با غلبه [illegible] و [illegible] اشتها [illegible] و اگر این

[illegible] کمتر [illegible] باشد دو روز نوبت کند و این [illegible] بدهند

و دیگر با [illegible] شربت [illegible] برابر [illegible] نسخه آن

در حبات مرکب نوشته شد [illegible] نسخه [illegible]

[illegible] هر قسم [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] هر روز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملغدر در ریزه و ... [illegible] مقدار ... حب ... صبح دو ... م

... هم ... دیگر ... صفرا ... [illegible]

... زیت ... [illegible] وزن ... [illegible]

... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

بیخیره ... حب ... [illegible] ... حب ... [illegible]

... [illegible] ... که در قند ... [illegible]

نخود ... زیت ... [illegible]

و ... [illegible] ... نخود ... [illegible]

نقره و دیگر ... [illegible] ... دو ... با شکر ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... بادنجان ... [illegible]

پخته ... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... کند و ... [illegible] ... درم با

قند ... [illegible] حب ... [illegible] کند با ...

... دیگر ... [illegible] ... هر قسم ... [illegible]

... [illegible] ... که ... [illegible]

... [illegible] ... تجربه ... دیگر ... [illegible]

... قطعه ... هر قطعه ... [illegible]

... [illegible] ... روز اول ... [illegible]

... [illegible] ... و دیگر ... [illegible]

[illegible]

وعلاج آن آسان نیست و تقدم حجامت محرقه یا تشنج والم و تعب یا قلت
مقدار متغیر بدین منتج شود و اگر از حجامات زیاده میشود علامت آن ظهور
تب بعد خوردن غذا حالا رجا برود است و یا گرم کرده چون در تب اسهال
تا دیر بماند که تن گرم کرده و لرزه و مانند آن مثل تبهای عفنی باشد علاج
آن تب خشک نیست خوردن خاصه اگر با تب باشد و شیر گاو و یا بز و یا شیر زنان
که اول زائیده و لیر داشته باشد با شیر خوردن یا بطنی که شیر سالم
با هم چند تب بجوش آید تا نیم باشد و اگر در بلغم کنیم باشد یا ...
از ان که چند قطره گلاب لطافه بوده رغبت کند بسته باشد و بعضی چیزها
از تمام ... طریق آنست باید که خرماده جوان باشد در وقت
زادن چهار ماه گذشته باشد و علف او جو و گاه و یا برگ ... و یا ...
و یا در نک ... هر یا مید ... نزدیک ... نباید ...
متغیر نگردد اما باید که از مریض تحقیق داد تا اگر طبیعت ... در معده ...
... باکیزه ... که برآب گرم باشد و ... فدح
دو سه روز ... هر روز ... ناشتا ... زنند تا روز ... هر ده
... بعد از آن ... نیم ... زنند تا آخر ... قدر روز ... شیر
... باشد ... مریض ... در ... ضعف
و ... هند ... دیگر ... فایده کند
... روزهای دیگر ... دهد در روز ... داده باشد در آخر روز
از ... و ... ناهار ... باید ... آن ... و نیم

۱۵۶

تا دو درهم در شب خوابیده با قند سفید مناسب کوفته و طرف این در شب
محرقه مسطور است و قرص کافور با شربت نیلوفر به قند سفید یا شیر گرم نوشند
بهتر است دوا دهند و الا جهت دریاق با لیمون و نارنج اگر خفقان تب کهنه و دق
سود مفید است تیمم آن در کرمان سخت بر میسوزد غذاها باره تخم بادنجان
مربع نمی‌شست و بالات و پالان حرقه و خیار گرد و بادنجان و کاهو اگر مرطوب
ضعیف شده است قند سفید با یمنی نشوربای گوشت که به مصالح پخته باشند نیز باید
و از آرد گندم با آب قند سفید [illegible] روغن بادام فالوده ساخته غذای نافع
است انار و سیب خوردن و غوره و لیمو مفید بود و مناسب است که در تابستان
مهم جای خنک و مهب باد شمال مسکن باشد و گرد مریض آب بیفشانند
و در زمستان جای معتدل الهوا مسکن سازند و دیگر لو کرده حمام در [illegible] باشد
با آب بخور و اشتهها بر آرد و [illegible] مغز پخته بجز [illegible] نشسته گندم نبات
روغن بادام هر یک [illegible] درم حلوا [illegible] خالص [illegible] از [illegible] دو درهم
بخوردن از تعب و حرکت و تنگی دیگر [illegible] و غصه اجتناب باید دیگر [illegible]
انقطاع تب [illegible] اسهال و ضعف [illegible] هشت [illegible] آید [illegible]
خوردن [illegible] است [illegible] قوت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در [illegible] که بعد [illegible]
عارض شود [illegible] ظاهر [illegible] حرکت [illegible] کند [illegible]
باده [illegible] باشد با تعب کشیده [illegible]
بهر روغن [illegible] میسر آید چرب کند دیگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تا زانو

درازات کنم تا زرد بود استاد شود و در جای دیگر آمده هر سه دیگر روغن
تخم کتیرا کنم بر کف پا بمالد و از پا چکیدن شتی کیانک عقد و پارا بلیسد دارو
دیگر اگر زیر پای رفتن زیاده در پا افتاده باشد بیخ نخجه و جو ورشت
اسفنجه ضماد کنند در پا شسته شود دیگر از تجربات صاحب تذکره
خوردن گوشت بره سوسمار کنند و شوربا کنم که در هر جا پا و پر شقاق شود
به اعضا و رسته باشد مثل دقاق کنم در امراض بکر از شراب عارض
شود تر بهتر بیرون است که بهتر علم باشد بخورد و دفع خوردن و رز
از بسیار هر بند چیزها و منقه و خرما از هر بستر یک انار دانه بهاله
هم برابر است که شکر اسفنجه بلیسانند و دیگر از بچه بلا غر و ضعیف و رشته
کند از بین علت عارض میشود و روغن ملیخها از بکشود تا یکدیگر بخورد طرز پاشنه
روغن مذکور است و از ملیخها کمک سازد و چهار چند از کلک روغن
بگیرد و چهار چند از روغن خوش کنده بزنیه و شیر انبر و بجوشانند تا
روغن بماند دیگر در انگار چون شکر بخورد و بعد از مثقال شراب بخورد هیچ
تاله و بکوب همین وقع مستی ثابت زنجبیل جو نفل شاخ و کندا بادنجان خام
نقل است که بعضی در امراض اطفال مدارانکه دوایی که مرهم جوز و کلان سفید چهار درم
توان دانه بچه سورکوب تا یکماه بقدر دانه برنگ دهد جو ماه
دراید و برنگ همچنان در هر ماه بقدر برنگ زیاده کند همچنین و در هر سال
بچه که شیر خواره بود دوا به او دهند و بعد از شیر و طعام میخورد دوا به بچه
تا مادر به او دهند و در شیر بخورد دوا به بچه دهند در بچه دوا بخورد نه بقفان

دایه او بجنبانند و طلا کنند اگر فاقه مطلوب باشد دایه او فاقه کند
و بچه از شیر باز نخواهد و اگر شیر صحیح بهم نرسد شیر بز یا گاو بدهند
که شیر [illegible] و حایض و حامله بچه از مادر و جه از دایه منفرق [illegible]
و جوزبویا باید که [illegible] پستان [illegible] جا بسته [illegible] شود [illegible] غفلت
نباشد و بعد حمام نیز شیر ندهند و دیگر [illegible] بچه بر [illegible]
[illegible] گرم آتش که [illegible] امیخته [illegible] هم به [illegible] طلا کنند [illegible]
برای اسهال و تب [illegible] وقتی [illegible] [illegible] هم [illegible]
بگوفته بچه لعاب امیخته بلیسانند و اگر تنها [illegible] لعاب
امیخته [illegible] باید بخشند و دیگر برای [illegible] ناف [illegible] پوست
درختان [illegible] طلا کنند دیگر [illegible] تب [illegible]
جهت اطفال که به [illegible] ماند و [illegible] اطفال [illegible] شکم [illegible]
[illegible] و [illegible] شکم [illegible] در [illegible] آب
[illegible] لعاب [illegible] و برای اطفال [illegible] آتش
[illegible] و دیگر برای [illegible] شکم [illegible]
[illegible] لعاب [illegible] آتش که [illegible] هر [illegible] شهد [illegible] روغن
[illegible] امیخته [illegible] دیگر برای [illegible] اطفال [illegible]
بسیاری [illegible] خوراک [illegible] نباید شیره [illegible]
[illegible] که [illegible] در مقعد [illegible]
[illegible]

مجنبه کمان دهانی [illegible] بوده و کلیه کباب امنحیه بخورانند و دیگر برای سم الفار
که مثال صحیح با طفل عارض [illegible] قریح [illegible] نبوجه و از قدر [illegible]
[illegible] و دیگر اسهال خونی [illegible] نافع بود زرد زرشک [illegible] و [illegible]
۳۰ [illegible] آتش کرده [illegible] امنحیه بلیب [illegible] در [illegible]
[illegible] زهر گزیدن جانوران زهر دار مخفی نماند
که سم [illegible] نوع است معدنی و حیوانی و نباتی معدنی چون سیماب و
سم الفار و مرده سنگ [illegible] زرنیخ و آهک و [illegible] بلور [illegible]
و امثال آن و نباتی [illegible] سم است چون بیش [illegible] و دهتوره و [illegible]
[illegible] و بلادر و افیون و بنگ و [illegible] و [illegible] و [illegible]
حیوانی چون زهر افعی و مار و عقرب و رتیلا و کژدم و [illegible] و [illegible]
و جانوران [illegible] زنبور [illegible] زرد و سیاه
مرد باشند هندی [illegible] گویند و [illegible] بیهوشی [illegible] علاج بالاتفاق
[illegible] درم [illegible] دو درم [illegible] بخورانند [illegible]
[illegible] دو درم روغن [illegible] اضافه نموده بخورانند [illegible] مفید بود
[illegible] و [illegible] اخراج سم است [illegible] بعد از آن تقویت
قلب نمایند و دیگر برای [illegible] زهرهای بارده مثل [illegible]
از دو درم تا چهار درم تا [illegible] روغن [illegible] نموده بخورانند
دیگر برای [illegible] زهرهای حاره مثل [illegible] [illegible]
دیگر [illegible] [illegible] بخورانند [illegible]

به هندی

هلاهل است که در حوض بسته اند که زهر اندازند و چون آب خورند شد
بعده بخشم ماننده آب شوده در آن اندازند خون ... شود و دیگر سمار و نیز
نشان گلگک و هول که ... برنگ مرد و دیگر ... باشد کاو ... ماند
شگفته باشد بالیدن مثال بقیه شود از ... و ... خشناک کند
الحجه بالیدن آن ... دو نباید و دو ... آن خاک ... باشد از ... مرغ
لشانند و در کانند ... زهر خورده ... مار گزیده ... ماند
اثر خشم زهر ... و زهر یار دفعه شود ... چوب ... که برگ
... و ... دارد در ... کوه ... شود ... زهر خورده باشد شوده
بخوراند اثر دفعه شود ... در کار ... زهر خورده آب خورد و اثر دفعه ...
دیگر خوردن ... و آب او بقدر ... طبیعت ... داخی ...
زهر است دیگر ... کنکوره داخی زهر ... کند ... شوید و ... نواد
و چوب ... بقدر چهار انگشت با آب ... دهد ...
دیگر در زهر مار ... بقدر یک ... کلان با آب ... آن آب بخوراند
دیگر ... دو نیم ... با آب بخوراند ... و ...
... دو دانه ... آب ... با ... کف ...
... به مار گزیده ... جزو ... افسون خوانده ... بر ...
روز ... به شود ... در ... دیگر ... کاف ...
... در زهر ... عدد ... از ... یک ...
زهر ... گرداند ... کند ... هموار ...

... اندازد ...

فرو داید دیگر پوست درمای سیاه‌گاو و چونه آب انار رسیده مساوی نرم کوفته در درد دست
خود مالیده بو کند در روز سه مرتبه بو بیدن اثر زهر و گزیدگی عقرب دفع شود
صاحب مفتاح مجرب نگارش [illegible] دیگر جمال گوته [illegible] بر موضع طلا کنند دیگر
سرگین موش با آب [illegible] طلا کنند دیگر برگ ترب کوفته ضماد کنند دیگر در بحر الجواهر
مجرب نوشته است [illegible] بکوبند [illegible] آمیخته بر موضع گزیده طلا کنند
و الم [illegible] تسکین یابد دیگر همچنین آهک آب انار رسیده اگر نیست چونه با آب
همین نفع دهد دیگر زهر عنکبوت و مانند آن که در هندی مکری گویند قسمی
از زهر کلان است زهر آن علاج کم دارد و خراطین [illegible] و اگر خراطین
[illegible] پس افکنده او ضماد کنند دیگر چونه با تیل طلا کنند دیگر چونه با بلدر
با آب طلا کنند [illegible] برای [illegible] که [illegible] شیر [illegible] باشند طلا همان
در [illegible] و حید [illegible] برگ [illegible] بول کنند با آب [illegible] علاج تخم [illegible]
دیگر [illegible] با آب [illegible] بدهد به [illegible] برآید [illegible]
[illegible] تمام فرو برد موی [illegible] شیر خلیده برآید تا حصول [illegible] کند
[illegible] فرو برد [illegible] الصه در حلق خلیده برآید دیگر برای گزیدگی خوک
تخم [illegible] با شیر [illegible] آتش کرده بر محل گزیده طلا کنند دیگر
برای دفع هزار پایه روغنی که در چراغ [illegible] مانده جای گزیده
طلا کنند دیگر برای گزیدگی ماهی [illegible] و مانند آن که در نیش آن زهر باشد [illegible]
[illegible] و آمیخته گرم کرده طلا کنند دیگر برای زهر زنبور زرد [illegible] کرد
[illegible] نمک با شیر [illegible] آتش کرده طلا کنند دیگر برای زهر [illegible] با [illegible]
[illegible] بر محل گزیده

تا آب آتش کرده یا بر روغن گنجد مالیده گزیده طلا کنند دیگر برای بچگان هیش دیو چه

تخم خشخاش با آب بیدانه بیکدیگر ضماد کنند دیگر دفع کاف زهر گل بازلو

بیون مال کاو و آتش کرده طلا کنند دیگر برای دفع غلیظ زهر کرم های پیچ بار خوند

اگر تازه بود بکوبند و اگر خشک بود بجوشانند تا آب نیمه شود مرو کاو مسحه

بخورند [illegible] ورزهر سگ دیوانه که بگزد علامتش در ابتدا

آنست که هر چیز با خوردنی دیگر کوفته برای عضو بگذارند و بربسته بود

دهند اگر خورد و بمیرد سگ دیوانه هست پس باید که حباب زرد از جراحت

انزاندام بیرون دهد و جاری دارند بعد از چند روز اینکه علامت ظاهر شود

که نفرت از آب نماید و حالت مانند دیوانگان رود دهد علاج مجرد

گزیدن که هنوز زخم تازه بود شیر آک بر زخم بمالد دیگر مغز بیدانه

کوفته با بادام قند سیاه آمیخته بخوردن دهد زهر خورده سه روز مقابله

دیگر غنچه آک چهار بخیه و [illegible] کرده هفته باد پنج انداری بکمان

با آب نیده بخورند دیگر هر روز شیر آک بر جراحت بمالد دیگر بخور

گزیدن آب برگ دهتوره بقدر قوت که بخورد بستر دهند کاو و ورود آن

وقند سیاه هر چهار آمیخته یکجا کرده دیگر خراطین سوده یکدرم در سیاه انبی

چند روز بخورند دیگر مغز حب لکوبه و سرگین خرگوش مغز تخم توری تلخ قند

هیچ لکوبه تخم پندال شنگرف مغز تخم توری تلخ هر یک ... درم قند

کهنه با نو دوانبه درم همه را کوفته ... غلوله تا آب گرم بخورند درم ... رو

غذا [illegible] بخته بی نمک چهار روز نان خشک و حبوبات با زیره خورده ... هم

تا توره

مارگزیده

توری

چهار روز ... کندار روز گزیدن ... سیزدهم
چهارم و پانزدهم یک یک

همچنین

بسیار سه روز تا سه مرتبه تمام بار سه شبانه خوله بار چهلم روز تا چهار و دوم
شش روز متواتر بخوراند غذا گوشت مرغ و بره و شیر تازه بالوده نیه پخته
در سموم بچشاند و ده لوره و حا گوشت و زرنیخ و شراب و بلادر
و سم الفار علاج پنبه دانه کوفته پخته هر قدر که بخورانند پس بخوراند
بخوراند دیگر برای دفع زهر دهتوره سنگ سا بهر قدری بوده در خورانند
زر بستی اندر پخته بخورانند و گیاس در آب سرد کشانند بار از دارک و
مویج خوراند دیگر باد بستکانی سالا در خاکستر کم پخته پدید شده مالیده
کنیره آن در حلق ریزد و قی رود دیگر از مغز جال کوفته خورده باشد
دوغ پرتش گاو میش بخوراند دیگر کسی که دهتوره و بنگ خورده باشد
یا مار گزیده بود مغز خشنه اینه چهار دام در آب سا بمده پخته بخوراند
دیگر بلادر بعد خوردن دیگر کند و خارش و بنجگی پیدا شود کنیره آملی
کنیره بر تن مالد دیگر آملی با چوبت جماد کند دیگر تخمه باشد گاو و
آتش کند در مسکه گاو میش آمیخته بر تن بمالد و قدری بخوراند دیگر چوب خوبی
و بیخ در شیر گاو میش آتش کند بخوراند و خشک چوب بخی سا نیده بر تن
مالد دیگر با چوبت نیز مفید است دیگر اگر کسی هرتال خورده باشد
زیره برنج بشت دانگ کار مولی گوهند در چهل دانه شیر گاو بجوشانند
تا لطف آید صاف کرده بخوراند دیگر کسی که از زهر آنگشت خارش و
آماس در آن شده باشد و ترحی نیز رسیده در سفال نو بریان کرده باشد
سیاه شده بود طلا کند دیگر از جو و فند و سیر را شبه کمند دیگر علاج

[illegible]

زهر از قوم بعینه علاج شیر اگ است دیگر کسی که سم الفار خورده باشد

اول قی کنانند بعده ذلک جنس [illegible] هر روز در آب جوشیده بخورند

دیگر مثلاث گاو بوده از چهار باشه تا بیست باشه نیز روغن گاو از دو دانگ

تا چهار درم کم که بخورانند خصوصاً روغن [illegible] زهر سم الفار است

دیگر دوغ خمار دماغ نوره و زرنیخ و بنگ و غیره مسکرات هم از جمله

نمک شور

در چهار [illegible] آب چاه که بر مریض [illegible] کلان نگذاشته از آن

آب یا شوربه کنند تا [illegible] آب بر بالا [illegible] و از باد کشی هوای

خنک [illegible] زود بحال خواهد آمد دیگر کسی که افیون خورده

هیچ [illegible] بخورانند [illegible]

در بیان مسهل خوردن [illegible]

[illegible] در [illegible] استعمال یا استفراغ یکبار کنند [illegible]

[illegible] بعد مسهل دارو خورند [illegible] چون مسهل خورد

[illegible] ضعف [illegible] که ضعف مسهل [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] قوت دهد و چون تشنه شود آب گرم خورد و [illegible]

[illegible] مسهل [illegible] کند [illegible] است که بخورد پس از

[illegible] مسهل سه روز جماع نکنند و همچنین بعد از آن [illegible]

[illegible] یا سرد [illegible] و باران [illegible] مسهل [illegible]

[illegible] و [illegible] هم [illegible] که [illegible]

[illegible] مسهل [illegible] مثل [illegible] و در [illegible]

[illegible]

شنبا ریک الشفا پیش از خوردن مسهل سه روز منضج و زنیره بدهند تا اخلاط
بجهت دفع شود زود بسهولت مندفع شود و صفت اول در منضج و مسهل
صفرا صفت منضج و زنیره صفرا گفته شود تخم کاسنی نیم کوفته
از هر یک چهار درم آلوبخارا عدد ۲۰ سپستان بیست دانه همه را در یک
جله آب جوش بدهد تا به نیمه آید صاف کرده بقند شیرین نموده
هم گرم بخورد شیره تخم خیار و تخم کدو با گزنت چلون و کشنیز تر دیا یک
بی شیرینی مسهل [illegible] [illegible] لدرفی صفراوی دخو ... بانع
تمر هندی پنج درم عناب منع بنجاه علو شب در آب خیسانند صباح
صاف کرده بقند سفید شیرین کرده و با تخم تمبا ۴ ... موبک
بغنه و کشنیز تر صفت دوم در منضج و مسهل بلغم صفت آن
ریحان تخم کوفته پوست هلیله بید انجیر هر یک دو درم
جو کوب کرده در سی درم آب جوش بنده تا نصف بماند نیم گرم
بخورد تا سه روز چهارم روز این مسهل بگیرد مهک موافق چهار درم
برگ ... الملک تا منه بخورد سطح دو درم کوفته تخته از
دو درم تا سه درم و اگر کم بخواهد سه مالشه با قدری عسل از هنجه
بلیسد و بالای آن یک کف گلنگیم بخورد و بعد اطلاف
هر دو قشت تملیک گرم یک کف ... بلغم باب بی ... الاف
دیگر هر جا بهفتاد کتاب حنیج ... تا آن نسبت قند بخورد و شربار
دیگر نیز شب بخورد بعد خاص خشک ... اگر از ... تا سه تا سه

وجمیع شده بسهولت

تمر هندی و روز مسهل بجای شیره خورند

دیگر کورد ... بائع نوا

کوفته بیخته زردی کلی جرب آب بخورند در فرقی ذریع مخلوط ساخته بخایند
اگر سهال خون و بلغم باشد نفع تمام دارد و اگر از تخمی باشد بهتر بود
۵ ایشه دیگر مسهل بلغم و صفرا عصاره ملوند ضعیف ساله ۳ تخم
قوی از جهار رنج و یکدرم قند سفید ابتخم با آب گرم بدهد بعضی مردم را
بلغم در سینه لزجی باشد لعوق بلغم نماید و بعضی رخمی آید دیگر تر بجهه
سوخته بوست بلیله هر یک نیم تولم نمک شاه یکدرم شکر تری نیم درم
هم یک خوراک است بجای کسی که طبیعت او قبض بسیار باشد الف
نسخه مسهل ست لطف بدهد و از آب گرم بدد فرو برید دیگر تربد سفید ۹ انیده
مجوف کوه روغن بادام یا کاو جرب نموده بهشت درم مصطگی زنجبیل
هر یک ۵ درم نبات چهار درم بکوفته زهر آن لعرقی بلغم ده درم
و قبض ۵ درم بدهد خاصه برای حمیات بلغمی و بی علاوه بکتم نیز
باید دارد دیگر دوای الترید خشا هریک نفع بلغم رساند و بلغم
دفع کند تربد سفید مجوف ده درم مصطگی زنجبیل هر یک
درم نبات برای خوراک ۵ درم نیم دقیق جوزبوا باب گرم
بخورد نفع است فصل سیوم در ملین خفیف و ملین آنچه از
اضطرارت ملین هر مردم تندرست را برای حفظ صحت باید داد
تخم معصفو چهار درم افتیمون نیم درم مغز بادام چهار درم نیشکر قند
همچون سنار زند خوراک کسی را منوده است دیگر ملین لطف مصطگی
بکند لعوق بوده بیخته با دو درم شکر با نخچه با آب گرم بخورد نفع ۹ درم
نیسازد

بالود و سعد مسحوقا قوت دهد دیگر سبب حیابت برای دفع قرص بهتری دوات
صبر سقوطری حضض زردچوبه ماشه بروزن در گلاب بسرشته قرص کرده در عرق بادیان
حب بندد و در حبها نیم مثقال ۳ ماشه تربد سقمونیا مجوف محکوک ملقوف زالوده / خراشیده
در دوغ بادام با گلاب و همچنین ربع السوس یک توله در آن اضافه کنند تحفه
حب زنند بقدر نخود نزار دو حب قرص بعد غذا المفاصل سه کری حب
قرو بمیری منقیه فم ناخ یک نیم دلم یا دو درم دفع عیوب با سکنجبین
نمود دیگر از ربع تربد اسهال خاقیه بجهت قرص بوزن سر با دربل زنجبیل
زیاده
دراز حوز بادام پوست هلیله املج چینه با سکنجبین تربد کوفته بیخته
بقوت سازند از یک درهم با ماشه درهم با آب گرم بخورد بعد ترمیم
تربد سفید پوست هلیله زرد کابلی با حلیله کوفته بیخته ربع با بکنند
به رکاب و همچنین بخورند و بخورد با ادویه حبی بالاش بخورد و بعد دست اعلاج اخراج
سبوق دیگر زرد اسپرز به آب گرم بمیری اطفال و ضعفا باید که بیخ هندوانه کوبیده
برابر نوده برونخ کند امنجیستا که شحم حرشکم طلا کند و بالای آن حبار ببندد
اسهال شود چون حار کند و دست با آب که گرم شوید بند شود و طلا حیات
دیسوزش کف دست و پا و پیدا آن شود کم مرهم کند سبعه شود که کوبان
بار حرم طلا کند دیگر بالیدن حرقه شده کوبیده زنجبیل سفید و خورص آن
ممدر کاو زبان وعقاقیر خشک زور دیگر نفد اسپید پاک بیست و سه
در مرکبات از کتاب یکی با لعاب حلبه نیم رت و کتان سنبل بیک
اوکوبه دوغ و تا کوکره بول شکر و اشیاء روشنک هندی و درد عهد فسخ

تسکون
حرب
معجون ایارج

و سوزنش دفع ایده و ورزش بدن و دردکلو صفت آن تابیس مورد
بیلیدر رنج جلا ایکلر خسی بنیلو بتی بسیار کما فوردان برابر مصری ۳ دان
زیده بیلیم توله خورک جوارش شقف قولنج یک بدوقتی با زیاده
دیار زیاده هضم ایده بلو اکثر یکو دهن نوا شقف جگلیه کو بدرین معجون جز
و سوکند خورده هضمون دو ایچی کره النفع ازین ترکیب باشد بسبح سقونیا
انلیا بیکی تربد سفیده مجوف هر یک پنج مثقال فلفل قاقله هر یک
مثقالی زنجبیل دار چینی ابله قرنفل لسان بنفسج جوز بویه هر یک
مثقال دینیم و در نسخه دیگر سقونیا و بزر هر یک ۳ مثقال از جوز کوفته
بخته بیک رطل شکر بعد کره ودلان آوبرزند لعوب لف کرفته معجون باید
تربیت بیلیه خورکت تا چهار مثقال و هرلر هضم طعام ابدر و محبینه
استعمال ایتش و ریح ملیحه انس کیم و خشک در درجه اول ابنیه حب جروار
زر خشکینه مصلحی رحو ارتفاع اون غیر منتهای تنسه اغذیه تجربه رسیده ابن
صداع بلغمی و بادهای سکنی و تر شنه دل دلی دفع ایدر دفع ادرار وباه
انکیز و در یک کونه کله باند و در چشم سنه نیکو نبو و روشنایی بیکو ابدر
و اشتهای طعام از و هضم کنند و معده مرطوب و باطنی و جگر قوت تحمل
بیلی زید طعام و بعد طعام نوان خورد در نسخه اخ زعفران زنجبیل از کنی
منقال انیسون بورشه بیلیه بهمن هر یک چهار مثقال جروار بدر الیخ
کباره قاقله فرفیون حب عرب لوبک سکنونیا سعد کوی تخم کندر اشنه
لسان العصفور کندر زرباد هر یک ۳ مثقال سنبل قاقله فرفیون از ادکه

البهار حبنا

ریوند چینی مصطکی مغز بادام صندل سفید ذرنبج زیره هر یک سه مثقال
مشک و عنبر مروارید ناسفته لک کافور زرنباد کشنیز هر یک ... مثقال
درد چینی خرنوب الثعلب هر یک پنج مثقال آمله مقشر ده مثقال ... شش
مثقال ذرور فلفل سه مثقال جند بیدستر ... افیون ... پنج مثقال
لطائف معمول حب لولیه دیگر ... زعفران عنبر ... لطائف معجول
حب زولنجه دیگر ... لفاح ... خشخاش قرنفل بزر البنج هر یک
ده مثقال زعفران ... هر یک دو نیم مثقال نشاسته ... عود ...
زرنباد درونج ریوند چینی تخم کرفس جوز هر یک نیم مثقال
عاقرقرحا نیم مثقال افیون پنج مثقال فلفل ... مشک قدری ... حب
حب زد حب سعال که دق و باب علم سل شود دهد صمغ و کثیرا و مغز
پسته ... ... و تخم خطمی بارتنگ هر یک پنج درم مغز بادام ... درم
... مقشر ... خشک ... تخم خیارین هر یک ...
تخم کاهو رب السوس هر یک سه درم شکر ده درم جمله را بکوبند
و بلعاب اسپغول بسرشند و حب کنند ... و همیشه در دهن دارند
دیگر ... در ... ... حب ...
سلیخه ... پوست ... درم ... ده درم ...
... ... درم ... ریوند ... درم
کثیرا ... تخم خرفه سه درم حب النیل ... تخم ... ده درم
... سه درم ... ...

برچه بر تو ده

جهت ... خوردنی مسهل کلان زر ... با یک مثقال و ... شیر گاو
زرد ... با نیم درم ... کنجد ... حب ... چهار ... تولد ...
تا ... روز در ... و ... کاسنی ... بادیان ... تا ... باز
... و ... مجرب ... و یک تولد ...
و ... نموده حب ها ... و ... خوردن ... جهت ...
... حب ... و ... تنقیه دماغ ... و ...
... و ... خوردن یک مثقال ... مجرب ...
... و ... زیاده ... حب
... نمک ...
... مقدار ... حب ... در ... گنه
... در ... نوشند ... و ... باب
... عورت ... نموده ... و ...
و جهت ... یک حب ... تنقیه ...
... حب ... حب ...
چهار حب ... و ... حب ... از
... و ... امراض ...
... در ... و ... با ...
... ازرق ... یک ...
... حب ... حب ...

حلوای ...

حلوای برنجی محرور سرد مزاج را موافق باشد اشتر انگبین سفید پنج سیر ... زرده تخم مرغ پنجاه عدد شیر گاو بسته آثار ربطی متعارف بریزد و پس ده درم بخورند حلوای زردک زرد

پاک کرده نیم من باریک بریده و در شیر گاو چندان بپزد که اثر شیر نماند بعده در روغن برنجی بریان کنند و کفچه زنند تا سرخ گردد پس نیم من شکر در وی افکنند تا حلوا شود بعد از آن دار چینی

قرنفل عود هندی عاقر قرحا تخم زردک از هر یک شش درم زعفران سه درم کوفته بیخته

در وی اندازد و کفچه زنند تا به هم یکجا شود وقت حاجت دانگی سیر بخورند و عوض آن ...

حلوای شیر بیار دو سیر برنج پاک کرده پنج سیر در شیر گاو بپزد چون پخته گردد در روغن

زرد بریان کنند و کفچه زنند تا بلور دار بعده شکر پنج سیر داخل نمایند و با هم آمیزد و کوفته

کرده و مناسب پخته ... را بکشد حلوای پنیر تازه سفید تا پنج سیر ... و برگ

در سایه خشک ساز و دو سیر ساخته پنج آثار در یک من شیر گاو اندازند بجوشانند تا غلیظ

شود پس در پنج سیر روغن گاو بریان کنند و پنج دار دو ده سیر شهد خالص حل کنند

و آن را به پنیر مذکور انداخته کفچه زنند که یکدار شود بعده قرنفل بسباسه دارچینی زعفران

زنجبیل هر یک یکتوله مشک دانگی توله با یک ... در حلوا اندازد و سامیده در ظرف

چینی نگاه دارد هر روز وقت صبح دانگی سیر بخورد و شام ... بالای آن شیر خورده

بیمار باشد باه بیفزاید ... شده گردد و رنگ رو و روشنی چشم بیفزاید و دیگر منفعت

بسیار دارد حلوای اسکنده قریب ... دانه ... نیم نیم آثار ...

پاو آثار قرنفل چهار درم شکر تری سه نیم آثار حلوا سازد پنج درم بخورد باه بیفزاید

حلوای مسلمه که از اسغنه نیز نامند که در زمان ... باتفاق جمهور حکما

بجای کرده شود و برای پادشاهان ... نسخه ... باید که تمام وزن

۶۰

تیاک کرده سنند ... حصه خوراک کرده هر روز نهار بخورد روی روشن گرداند و
طبع لطیف و حفظ زیاده چون سه چله رساند موی سفید سیاه گردد و شکنج دور روی
سنبوزی و بینایی و شهوت و قوت بیفزاید و فرح آرد و یک نفع بسیار دارد [illegible]
هلیله سیاه [illegible] دو املج و بلیله هر یک شش درم طباشیر خیار شنبر فلفل [illegible] دار فلفل اصل
السوس صمغ مصطکی رومی هر یک ده درم آس کرده بجامه بیخته در روغن گاو بریان کرده
حلوا سازد بعده نیم قند و سیم نبات حلب سازد و بیامیزد و منفعت بلیغ است حلوای
مغزی بجویت بیلک و باه کند این را ارسطالیس برای سکندر ساخته بود هر صبح و شام
بخورد و فایده بسیار از بسیاریست و منفعت بسیار شیر گاو [illegible] بجوشانند تا ربع بماند بعده
روغن گاو و سنج آثار شیر اندر آن زدبانه بجوشانند که کهوه شود بعد از آن چلغوزه بادام
پسته مغز [illegible] تخم [illegible] چار [illegible] کرده در شیر با نبات آمیزد و کریکجا
شود بعده زعفران [illegible] قرنفل مشک یک یک درم کافور [illegible] آمیخته
زنده [illegible] نگاه دارد این حلوا لایق سلاطین است [illegible] هر روز نهار
وقت [illegible] بخورد [illegible] نطفه را امساک [illegible] قوت [illegible] بیفزاید
روی را سرخ و روشن گرداند [illegible] فصل چهارم در روغن روغن [illegible]
رحمت [illegible] باد [illegible] خشک شدن [illegible] و ناتوانی [illegible]
[illegible] رفع کند و قوت باه آورد و رنگ چهره را افروزد [illegible]
بیخ [illegible] تازه کوفته آب آن بگیرد چهل و چهار درم شیر گاو [illegible] درم روغن گاو
سی و دو درم اول شیر [illegible] در روغن بپزد تا روغن بماند باز روغن مذکور را
با [illegible] یکجا کرده بپزد تا باز روغن بماند بعده ادویه [illegible] بگیرد اجزای [illegible]

چیزی که به یک ... ها بمیده کاکولی کهر کاکولی منقه ملیطه ... بر پای ... بکنند گشنیزان

برابر کوفته باشد بس چهارم حصه روغن و شهد و شکر آمیز ذکا بدارد و خوراک سازد

خواه صرف با شربت بخورد روغن خشت بجهت بکنید و دافع جماله دردها روغن دهتوره

یک سیر و روغن کنجد ... یکجا کنند یک جوش دهند بعد از آن خشت ...

باریک بس کنند و در صحنک ان روغن خشت را بدهند و اندک در آفتاب بدارد

چون در خورده باشد دیگر روغن بدهد همین نوع بیاید دو قرابه را این خشت را بس کرده

... اگر ... در ان سوراخ کنند و در ته قرابه را پیوسته شده در سوراخ سفال دارد

و سفال بالای دیگدان نهند و ته سفال زیر ته قرابه کاسه نهند و در آن سفال ...

دیگچه سوخته باشد روغن از قرابه بکاسه خواهد چکید بستانند بکار برند و روغن دهتوره

... یا قسم بکند نوعی دیگر از روغن اول چنانکه گفته شد بعد یک جوش خشک خشت پخته

در ... را ... که باشد در آتش سخت گرم کنند بعد این روغن بر بیزد در خشت

چنانکه ... شود بعد از آن خشت را بشکنند و باریک کنند و در سبو اندازند و ته سبو را سوراخ

کنند ... و در زیر ... فرو برند و سبو بالای آن نهند و مهر کنند و دهان سبو را گل حکمت

زده باشد ... چند آنکه سبو در ... پوشیده شود بسوزد بعد از آن که آتش سرد گردد

روغن در ... جمع شده باشد بستانند و به هر عضو که درد باشد طلا کنند و در آتش گرم کنند

دافع ... روغن مصطکی ... و سستی را سود دهد و درد جگر و رحم و گرده مثانه

و سستی اعصاب را ... روغن زیت یک من و نیم مصطکی ... در آب حل کنند

و بار روغن ... تا آب ... روغن بماند و روغن ... همچنان ... زدا ...

در ... روغن ... و روغن ... قفقا ... بستانند ...

سی درم روغن کنجد بر این استار با هم آمیخته چهل روز در آفتاب بدارد روغن نیست
بواسیر و زخم کهنه را بی نظیر گفته اند مجرب اهل هند است زنجبیل [illegible] برگ نیب تازه که با
صلابه کرده باشد به یاد و قرص ها بسته در روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند پس چوب نیم زنند
تا آتش نیم پخته گردد و رنگ نیب مثل لبیا بر زند پس فرود آرند و صاف کنند روغن
نگاه دارند و وقت حاجت استعمال نمایند روغنی که برای مرطوب مزاج بارد را کار فرمایند
معمول کنند بسیار عظیم النفع است خصوصاً برای قوت باه و گرمی و غلیظ [illegible]
باید که هنگام زمستان این روغن بکار برند نسخه آن [illegible] بسیار و ماکنگنی و ماجو
و بلادر با بیره هر قدر که خواهند مساوی آن ماکنگنی و بسیار را نگاه دارد و ماجو
و جوز و بلادر با بیره در آب بخیسانند و در شیر [illegible] افضل [illegible] پس جمله یکجا در
شیشه افکنند [illegible] و بچکانند و در زیر شیشه ظرفی گذاشته آب در آن کنند [illegible]
[illegible] از نیم [illegible] تا یکماه نگذرد مزاج بوضع برابر یکجو و تخم [illegible]
افکنند روغن [illegible] ماهی [illegible] پنج و برگ [illegible] و چهل درم آب [illegible]
با صد و [illegible] درم روغن [illegible] کنند [illegible] چهل درم [illegible] ماهی و [illegible] و امله و قسط
و ترید و هلیله و بابرنگ و نمک سنگ [illegible] یک ده درم و آب هشتاد درم یکی کرده چندان
بجوشانند که روغن بماند اگر یک هفته بخورند [illegible] اگر دو هفته بخورد قوت حافظه
زیاده شود اگر سه هفته بخورد [illegible] پیری [illegible] دفع شود [illegible]
[illegible] و زن [illegible] سه هفته بخورد و بعد [illegible] بشوهر نزدیکی
کند حامله گردد اگر شصت روز از ترشیها اجتناب نماید و شیر برنج غذا سازد
صد و بیست ساله عمر شود روغن [illegible] معده را قوت دهد و عرق البدن باز دارد و اگر

کلاب ابکند و بخوبی معده قوت دهد و اسهال باز دارد و نکورسی
مانند بد یابد بکند آب الی فرزده جزو برگ مولو تیر کوفته
در فرزده یک جز مناصفه هردو روغن بکند آمیخته بر آتش نرم بجوشانند
تا آنکه جذب شود روغن باشد درد مفاصل و پشت را نیز نافع است

روغن کهکیر — برای درد اعضا مجرب نوشته اند نغز ابن آل جسته برف
بگیرد و کبیده کرده پوست دور نموده نکشد و روز در آب بخیسانند ازان
در درون تا روغن مجرب نه تا آنکه کهنکی سوخته سیاه شود بجوشانند لکن برآرد

روغن هفت برگ — برای جمیع امراض بادی و بلغمی و فالج و عرق النسا
لید مفید است اجزاء آن برگ ... و لکاتی و جروع
هندا بخر و برگ سنبهالو و سنجنه و دهتوره و تهوهر هر کدام یکدام
افته درنگ تا روغن کنجد لیونه جدا بجوشانند آید و کف بروغن
فرو آید تا آنکه نگاه دارد وقت حاجت بمالند بگرم اثر مرض رود
دوا برای ... مجرب

روغن مسیح کمال که مشهور است
تیل کلیهات — برای جراحات و قوت باه نافع است
زرچوبه ... دارچینی دیودار هر یک نیم آثار اجل الیوسی
برگ ... از هر یک آثار ... چون نیم آثار دوده چهتر قند سیاه هر
نیم آثار چوب آبنوس جیب کرز از هر یک ... پوست ...
نیم آثار ... شکوف ... کرده ... هر یک
نیم دام ... دام ... دودام ... تیل آثار

روغن کنجد نیم من بلغان نیم دام طریق ساختن او آنست که تا

جزاول سنبل نیمکوب کرده با یکمن آب بجوش شند تا ربع بماند تا آنگاه پس

پس صاف کرده لقاه الله بعده آن اجزا اکوفته با روغن کنجد

... و آب برگ ... و آب ... ممزوج ساخته بجوش شند

تا تمام آب سوخته شود روغن بماند صاف کرده لقاه الله ...

صحیحست بتجربه رسیده است — روغن دیگر — مجمع رعشه و ...

و بلغمی ... فالج و ... و دیگر اعضا ... مجرب ...

... یا ... در ... جوزات ... بتجربه ...

... با روغن ... و با ... آب ... یا ...

ساخته ... جوزات و آب ... شود در شیشه لقاه الله

بتجربه ... کنجد ... دام ...

... دام ... آهنی به آتش

نرم بجوشانند تا آب و نمک سوخته شود و روغن بماند پس

... بیامیزند و ... روغن دیگر روغن کنجد و آب

و نمک ... برابر گرفته با هم آمیخته با آتش نرم جوشانند

... روغن ... در شیشه لقاه الله ...

... دو درم ... اجزا ... و ...

هر یک ... درم بکجا کنند ... سوخته ... درم تخم سنبل ...

... درم ... کرد ... درم ... بیامیزند ...

٩٠

جلا بعوق خفوف کلدانی بت های بلغمی وسوداوی سوز نافع پرهیز از
چیزهای که در ترشی بیت نماید طریق یوهنی سکنه آتشی که در سیاغ زقوم
جار دار خایه گرده سکنه کوفته تر کنند و آن را به گل حکمت گل ل
مالایده دور آفتاب خشک کرده در نمک سید یا چکنی دستی آتش دهد
هرگاه سرد شود بگیرد و در بعض کتب سکنه شویکرو زلسیره زقوم
سحق کرده در سیاغ زقوم بدستور بدیکو آتش دهد رسن جرانکس
سیماب وسکرف وتوتیای سبز ده زرنیخ طلقی وجوه کلی
از هر یک شش درم در نمک صلابه کرده بلسیره بینبر سحق نماید در شیرابه
از لقه اتش دهد چون سرد شود بیرون آرد بکجنه ککر هر بیهه علل
سودمند آید رسن کشته بریم آهن یعنی بر وردن خبث الحدید که آن تو
ایلچ کویند باید که ریم آهن شو با نمک و آب مالند تا صاف شود
نوبند بعده در سرکه ملکته تر سی کرم عمقه سرد کنند چهاریخه بار
آتشی اندا چته سرخ قائم کنند باز سرکه رده سرد نماید بعده آنرا
در سرکه با ن... تر سی اندلقه خشک روز بگذارند باز دیگ زرد همچنان
در بول بکجنه کاو دهد ریب نهند رسن دیگر سکرف زهر جام
بلفک آر بمیل دراز سوها که نیلک تنقی برابر وزن همه سوا
لسیره لیموی تا دوازده روز یا چهارده روز بدل کنند والله اعلم
سنات بدهد یا سیره اورک و مرارت برگوش بکر سخ و مرار
درد کوش بکجنه در کوش اندازند و مرارت سعی قوت باه حاصل

درونسرخ باجبل و روغن زرد با فعست وجمع بادیهار را مفید است یعنی
زهر عاقر قرحا فرفیون دارفلفل سیاه زعفران سعد مویز زنجبیل
بلسیخ دارچینی جوزبوا خصیته الثعلب بهمن سفید وسرخ مصطکی لسان العصافیر
بوست ترنج قلقل برنج جمع عربی از هر یک ... علی السویه کرفته کوفته
بیخته حبه ها سازند بقدر فلفل سیاه هضم طعام کند و دفع بلغم نماید دیگر
بابونه بهمیل است دسرفه بلغمی را مجربست از یک حب تا پنج حب میتوان خورد
بجهت مزاج فصل ششم در سفوف سفوف که در امراض فرزندان معمول بود
دیگر حاب مغز ... باید ارد بجر ... بر بست ... و کوته و کشته با بره
بپله ... بریان ... الاجی هر دو ... تلبلدا مفضا
... برابر کوفته ... ده بار
کرد ... سفوف قفرد ... بان بخورد فصل هفتم در
سفوف ... که از دوا های عظیم النفع است منصوص در ... قلق
الامعاء و سکر ... در رطوبت معده و بلغم و ... دل را قوت دهد و مفرح
و مهیج ونشاط تمام ارود اشتها را ... کند و ... اجزای آن ...
که ... در ... کرده ... که ... ساخته ... باو ...
و در حوات ... از ... ساخته ... ساخته اجتیاط
که ... بر ... روغن بادام در ان ... خشک بد ...
... ده دیده با ... ... رسیده که ... مرتبه ان ...
... کرده ... شده ... بر آتش نرم کرده
وتجار ...

به برشته کهنه

بادرنجبویه [illegible] اشیده با شیره انار بسیار در دوات تازه [illegible] کرده
سنجیده وقت بسیار [illegible] همچون زرد اخراین و هر دو را بطریق سنگ و ریمانی
ظرف نگاه دارند چوب بی خوب صلابه نماید و اندک اندک آب بر یخته با حصه
از اینها سازند که هرگاه در پارچه انداخته بیفشارند آب از وی برآید و لای بجای
آب یخته بکار برند بهتر خواهد بود و این آب در ظرفی کرده
در مشک نگاه دارد و در حین طبخ دادن وقت مذکور از این آب اندکی
اندر بخیسانند تا آن بتمامی تمام شود و شور دادن این طبخ [illegible]
منظور است که هرگاه سفال پاره خوب گرم شود و کفیده بجنگ گراید پس از
[illegible] فرود آورده چندان از دو [illegible] میزنند تا که هم سفال پاره سرد
شود و هم دوا خشک گردد پس باز بر آتش نهاده بطریق مذکور باشد
شانزده بار طبخ دهند که مجموع بر آتش گذاشته طبخ دادن و فرود آوردن
و سرد نمودن و روغن بادام [illegible] مذکور هر ده نوبت تا البته
[illegible] واقع شود چون با این حد برسد کوفته بیخته نگاه دارند هر بار
سیر [illegible] از این کشته با یکسیر [illegible] و یک سیر [illegible]
و نصف [illegible] کوفته بیخته نگاه دارد [illegible] تا چهار [illegible] دیگر
[illegible] اسهال [illegible] مفید است [illegible] اعلی پاک کرده
[illegible] بادام [illegible] مقدار [illegible] علف [illegible] گاه که [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] آن [illegible] کرده بر سفال آب باز
[illegible] باید باز فرود آرد [illegible] بعد [illegible] این عمل [illegible]

با نمک آب

پاره

بمقدار باهشت بار پس هر دو شیره دران سکنجبین استعمال نمود شیاف بادیه
صلابه کنند و چهار مثقال زرنیخ و یک مثقال مصطکی و یک مثقال زنجبیل نصف برشته
و نصف خام کوفته بیخته مخلوط نمایند وقت حاجت یک مثقال بخورد [illegible]

قابض برای ضعف معده و [illegible] و ذخیره و اسهال [illegible] خالص [illegible]
که باید نوشته شده چهار ماشه مصطکی یک ماشه و نیم [illegible] انار دانه یک ماشه و نیم [illegible]
نیم برشته و نیم خام یک نیم ماشه و زنجبیل نیم برشته و نیم خام یک ماشه جمع [illegible]
ربع ماشه پلپل یک ماشه کشنیز خشک یک ماشه همه را کوفته بیخته سفوف
سازد هر روز ماشه بقدر [illegible] با آب [illegible] بخورد [illegible]
بصره و [illegible] و حب [illegible] قطره و [illegible] طلا کردن [illegible]
[illegible] با آب [illegible] و ذخیره و [illegible]
قرار [illegible] زاج سفید [illegible] دام افیون یک دام [illegible]
و مامیران چینی از هر یک پنج ماشه برگ نیب و برگ [illegible] برگ [illegible]
و برگ [illegible] و سنگ بصری [illegible] هر یک پنج دام [illegible]
زلیخا را [illegible] در ظرف آهنی [illegible] مرکب و صبر [illegible]
[illegible] آب [illegible] کاغذ [illegible]
یا با آب انار ترش [illegible]
[illegible] شیاف [illegible]
و [illegible] چشم و درد آن [illegible]
صعتری [illegible] دام نبات دو دام نمک [illegible]

عدد الکاغذ

ببعض جان بستید

جداگانه جوز بوا غبار صلایه نمایند و در طبق بریخته بدرشته مس و روی کاو نعد لعاب اسپغول
بیخ الکند تا چهار شبانه روز و حبوب نیم دام بانب جالی گیرد کاو نیم سیر [illegible] مالیده
بیخ جل صنم نماید و نکمال شب بگذار تا روز دگر [illegible] بعده [illegible] گرفته طبق و رشته
مذکور بیخ نماید و شیافها ساخته زیر بید و در سایه خشک کنند نعد لعاب معجون نرکتند تا بیاره
باید نتیجه چیمع [illegible] فایده بخشد لیاقت فایده و المبرور بالکی بر لعاب اسپغول نوشند
هندی بیناکره الله ذکر سنجنبی خشته کم ازکف بشاور بر یک نیم اتار برابر کند با کوری فرض سیاه بدار
بکند بخش نوع کشیر و هیلیا نا بلکبار خشن بر نگ چاول اتار نحات تمیم یا و یعم پیتا کوب
کم و در چشم کنند و شب چیندا دو نیم آب انداخته بالکی حریر بیات پیدا نکاو جسم سپاه در کل
چلمت بگیرد و خشک نماید بعده دواد لعاب نماید و بریزد تا مدر الحرو بدست مالیده
صاف کرده آب بگیرد و ثقل دور کنند باره نخرکا و نیم اثار آب ادویه آمیخته
با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند بار شیر کاو پنج اثار در کهو وه کنند و آنکلا
و عسل هر یک نیم اثار هر سه را قوام کنند با مصری یک اثار در روغن کهو وه بیاریز
بعده مسک دو ماشه بکلاب دلعاب سازند بعده نارجیل و مغز چلغوزه
و مغز پسته و مویز منقا و خرما خسته دور کرده هر یک دو دام مغز بادام چهار دام
نبات صلایه کنند و بیامیزد تا زنجبیل سفید بی ریشه و دار فلفل و سنگ
هر یک دو دام زعفران نیم دام طباشیر مصطگی و قنطریون قرنفل
جوز بوا دارچینی الایچی هر دو صندل سفید و تودری [illegible] عرقی هر یک ... دام کوفته
بیخته بیامیزند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت نیم دام تا دو دام اگر پیر باشد جوانی
از سر گیرد و هر که بدهد معجون جاودانی نیکو باشد که بخت دارم [illegible]

لها معجون بخور دل برای سودا که هر که این فرموده شیخ الرئیس و کرده طبیب و مجرب
دل و نور بصر افزاید و گونه صاف سازد و مقوی دماغ باشد و قوت اردواح و
مزیل جمیع امراض و حافظ صحت و موی سفید دیر کند و مانع آب مرجع علل
بلغمی و سودایی و از اعظم معاجین عظیم النفع است صفت آن دارچینی
سنبل [illegible] قرنفل جوزبویا هلیله کابلی هر یک شانزده درم فلفل دراز چهار درم
دبیلار پنج درم آمله شصت درم نانخواه صد و شصت درم زنجبیل بیست درم زیره
دویست و بیست درم شونیز پانصد درم انیسون سیاه دانه و سوزنه برابر کنند
مجموعه کوفته بیخته بقند قوام آورده سفید و سعتر جمع کنند هر روز یک نهار بخورند
زیر [illegible] دلبنات پرهیز کنند منافع القلوب حافظ و باصره و دماغ
و باه و منی را بیفزاید و درد سینه و فالج و استسقا و تب ربع و تب
نائبه و نیز روز [illegible] و درد [illegible] حمّی من [illegible] و داء الثعلب و
درد شقیقه و صداع و لقوه و صرع بلغمی و سودای و درد [illegible]
خدر و رعشه ذهن و نزول آب و سیل و استسقا و سستی معده و جگر و دماغ
درد جسم و حیض براید و ضیق النفس و [illegible] و برص و [illegible] و خفقان
[illegible] و علتهای دماغ و [illegible] و قرحه گرده و ذکر و سنگ مثانه و [illegible]
و فواق و نسیان و یرقان و جمیع [illegible] و عرق النسا و [illegible]
عرق [illegible] آواز و علتهای عصبانی و تشنج [illegible] و ذات الجنب و [illegible]
[illegible] وسواس و جنون و عسر البول
والتقطیر البول و خنازیر و غیره امراض [illegible] بهبود کنند و [illegible] مکرر کنند

ایارج [illegible]

روده را و یک روز و دو روز و بهی سوده خوش سازد لعوق جگر و ... به
و دل ... سوده نفع تمام دهد و یرقان را جلا دهد و قضیب سوده قوت بنفسه ردو کرد
این ترکیب بجمیع وجوه نفع است معجون ... سعد فاقله صغار قرنفل کفد
پوست آمله کندر دارچینی بهمنین فلفل دارفلفل تخم تره ازرق ناخنک رومی
دیوجه و کرسنه ... عود قماری مرکی پازهر حیوانی ... وج هندی سنبل الطیب
پوست هلیله زعفران جند بیدستر تخم بادیان پودنه فلفل کفد موثنه قلقل مرمکی
کابلی تودری کبابه زنجبیل ثقاقل ... مشو چلغوزی خولنجان ناخنه
محلبه حب اراکل بابونه ابریشم مقرص جنجیار رومی زرآوند بدرنج ...
افیمون دارچینی عاقرقرحا ریوند چینی خصیة الثعلب هر کدام دو درم قند سفید
... ادویه موثر طالب ... ادویه ... مفید ... ورق طلا
۱۵ شفقد ... هیجده درم ... هر قسم ... در ...
... مفید ... قولنج ... مصطکی ...
کمون ... زنجبیل جوز بویه سقمونیا کمون ...
... درم ... سیر ... یک مثقال
۱۳ معجون زنجبیل قولنج ... دفع ... دردکرده نماید ...
... معده ... زنجبیل
... تر ... پاره
... تا ربع بماند ...
زنجبیل ...

تا نمک سنگ چهار درم

و چهار توله نمک سیاه اندر خته بر هم زنند و قرص و ارد تا شتا
مقدار یک توله بخیسانند کم خورد بلا نوش به خورت قسمت اگر فقیه
طعام ثقیل را هضم کند استعمال در آن وقت نماید جائز است معجون
ثوم نیم سیر باد و بلغم و تند و تشنج لقفا سوء فی باشد بر یک توله
پاره کهنه باو سرد زبا و شیر روغن گاو نیم پاو کنند چون خرج کنند بر آورد
کار کند معده در رو شخنی مذکور باو سرد زنجبیل سائیده صاحب بر دهد
و ثلث کم نیم پاو کنند چون که تحقیق نوا یا و قدری شهد خالص در آن لعوقه
قلم آورده معجون لاف مقدار یک تاله صبح تحولا و غید معروف قسمت معجون
زنید آلورد و حب ملاثات ثلاث دور ده که در سپاه بی این را حکما
بمنکل طلع و خیند لسب منافع جنطیبه در قطع زیرا صداع و سپید
آخره روزار توسن و ضعف معده و جگر و ورم استقاو تحلیل ملاثات
شیخی توله و دیلان که قسمی از دو سام ثلاث است و تخصص حنظله
باشمات این مستغنی می گویند که لم در حصه زوال است ضعف ان
حسان الکلب معطی روی زعفران بلبلاشر سفید در خته از خرد کردن قسط
و فلفل تخم کشوث و قهوه و در الک تمغول تخم کاسنی و تر قسطه و ریوند
و حب بلسان مر عود بلسان و دار چینی نکلان و منقابه و وزن هوار بلکه
برابر همه کوفته بیخته به سه چند آن عسل کف گرفته ابر سید خوراک
از نیم تو له تا یک توله معجون ددار الملک امراض بارده دل و دماغ و
جگر و ثقیل یاد و یک تا شاه لاغ توله مکار کاورهای آبر نسیم مقوی کشته ضل نفع

بار یک تا ثمن

هر یک یک توله بهمنین زعفران کهربا عود غرقی [illegible] مروارید
ناسفته هر یک نیم توله یاقوت سرخ و یشم مرجان ورق طلا
کندر [illegible] عنبر هر یک [illegible] ورق نقره [illegible] درهم نبات سفید ده درهم
نبات سفید [illegible] درهم معجون سازند خوراک ۶ ماشه معجون نوشش [illegible]
با مزاج حاره و بارده دل دماغ و جگر و دیگر اعضا را نافع است
خاصه برای [illegible] ضعف القلب و دق [illegible] تمام دارد یاقوت [illegible]
یک مثقال ابریشم مقرض مروارید ناسفته کهربا [illegible]
سفید [illegible] زعفران [illegible] هر یک [illegible] درهم [illegible] مرجان [illegible] عود
[illegible] زرنباد [illegible] درونج عقرب [illegible] روغن صندل سفید [illegible] ارسارون رومی
ترنج [illegible] چینی زرشک [illegible] عنبر اشهب هر یک [illegible] درهم [illegible]
یک درهم ورق طلا [illegible] دانگ [illegible] سفید
[illegible] نبات و عسل [illegible] ادویه [illegible] متعارف [illegible]
[illegible] ماشه معجون کوکنار برای امراض باری و بلغمی و [illegible] و
دردها ضعف و [illegible] تمام دارد [illegible] هندی [illegible] کوکنار [illegible]
کوکنار [illegible] درهم مغز [illegible] افیون یک [illegible]
سیر [illegible] و چهار و نیم [illegible] کوکنار [illegible] کوفته در یک [illegible] و [illegible]
بپزند تا [illegible] بعد از آن [illegible] کند [illegible] و دیگر [illegible] مغز [illegible]
[illegible] خوش کند چون [illegible] افیون [illegible]
کند و [illegible] افیون [illegible] هندی [illegible]

به یزد و مخلوط نماید خوراک از یک ماشه تا دو ماشه معجون اطریفل بلیلی

طبع را نرم کند و امراض سر را مفید بود قوت بلیله زرد و قوت

بلیله کابلی و بلیله [illegible] و آمله از هر یک یک تولہ مثقال افتیمون

پنج مثقال تربد سفید دو مثقال زنجبیل سه مثقال شیطرج سه درهم مثقال

قرنفل دارچینی [illegible] خورد [illegible] دو مثقال [illegible] ده

مثقال با انگبین مصفا سرشته معجون سازند معجون اطریفل [illegible]

بلیله کابلی و زرد بلیله [illegible] هر یک [illegible]

ده درهم [illegible] درهم روغن بادام [illegible] بلیله [illegible]

[illegible] عسل [illegible] درهم [illegible] مثقال

معجون بلیله [illegible] بلیله [illegible] روغن [illegible]

[illegible] دارچینی [illegible] چابک [illegible]

[illegible] حلوا [illegible]

[illegible] معجون بلیله [illegible]

[illegible] بلیله [illegible] انگبین [illegible]

[illegible] دارچینی [illegible]

[illegible] هر یک [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] بلیله [illegible] باید [illegible] کنند

[illegible]

بعده بیله کوفته حنه بر وجه ریحان محموده ادویه لری ساییدوب هم بیروی شهد
ویکر وبیضی قلیه محموده مخلوط ایده لر زیاده ایتدیله حب ایده لر الکه
ایله دراز هیئت قلیه ...کان وحبه وزنی ١٢ حلیم سیزه نشاسته وزاکی سینیزه باب
شکر تری سوده قلیه سرکه ایسحت وچهار قلیه تخم بترنج الادبی موثقه
دنیا سوهه سی نعناع زیره سفید و ... هلیله کابلی املج موقع
یکیک تودری سینه کشنه کوند کبیر شهید توبک حا وتری حرابوه اقول
ایله دیالله یاد درعوق نشاسته وتبرکه محوین بعده بر وجه ریحان شکر
ویکهوق محموده دیلله کیدر بعده حاشنی قوام اکردلکا هر الو معجون
حوب چینی یا وثانی دارچینی قلیچ کباب چینی نشاسته وسنبل الطیب
زنجبیل وزرون بهمن کرفه وسفید عود هندی هریک نیکیم مثقال مصطکی لیرانیه
یکنم مثقال بر جه قرنفل جوزبوا زعفران هریک ٢ مثقال فاند صفا
ویکبار دوده وشقاقل مشک ملکات کف قلقند ررزنجبیل یکیک مثقال
شهد خالص یکنم ... بر رسم متعارف معجون زند معجون حوب
خوالیجان ٣ درهم سوهه ٢ درهم دارچینی ٢ درهم جوزبوا مصطکی قلنفور زعفران
عود عود قره مشک هریک یکدرهم صاحبه ... درهم ٣٠ حبه شهد
ونبات بلوتیم اورد معجون زند جوکندر ... تا ٢٠ درهم معجون یکر
تخم ترب تخم کندر تخم شبت قلنفور مصطکی هریک یکدرهم قدری عود ورشهد
معجون زند ٢٠ درهم جوکندر منا فی لسان رو ... سینار دالله درس نشهه
مرهم سیم کجهه سیم تیزوشان دیزه وبالو قشور دیبل دهنیه وتمام ازاق نخم ودر

و پیش و چرک آن سایلو و صدف لمس شسته مقدر زر بلید و آنها را بشوید که
هیچ اثر گل و دردی نماند آنچه بسوزد و بر نظافت آنچه باید بجنبش نشسته
بر زاید اینکه کاسش داده فرزرش بر سالو که دوده و گرد منیش بر آید
و چون نشید که بعد از آن در آب جهان نماید خالص تمام آب بشو
هیچ لبه نماند و در نالیچه بگذارند و در او بدین کاسی محفوظ نگاه دارند
برگ قدرست فتاهم اوله قراتکشت سیاه مالش خوب دهد که گرمی کند بعد
و انگشت و درو شربت نماید همچنین چهار بجمر نه از لگار در برگ قدرست جمع
کحفه یار مالش دهد بعده از یا لیه یار یکند مقدر را لگم بجتد زهر ابره دیند
دفعه ای دفعه خرقه بسته بر بنور مشلوز در روزی سه بار صبح و دیگری شام
دیگر سهم گوشت نو بر و باید و خشک سازد مردار سنگ ده دانه بار
بجز العم صلایه کنند با یک درهم مرصه در سه درهم کهل روغن با کتیحد خالص
خاک کوه طلا لکرسه مرهم زند و قدری که انداز زند بجهت پاسبان الفم تر
برای خشک لان نفع تمام صلاه انزروت چهار درهم ازر نباشد کیلد
سوخته کرزند کاهو دو درهم ازرنبا بند تخم از سوخته املوده لوبانی
پوست انار کبرد هر یک نیم درهم عدس مقشر یکدرم نیم غشون بیره
لنیرها باشد خشک کنند بعد زرنجبات حکیم الوباب موصل عبد
شاه شتاره تازه خشک هر یک چهار و نیم درهم دار فلفل نیم درهم سکبار
چهار و نیم درهم روغن گاو تازه سه نیم درهم راتید طلا کش مقشر چهار و نیم درهم
برنگان ربانی نجفه بجز ابو هر کدام جدا جدا کوفته بیخته با هم مخلوط زنند

واردوی کاو حجب

در روغن گاو چرب زنند چون لک بگلد با و سبزی پنیر گاو و قند سفید هم
نانی لقاده بکشند وقت خفتن بیماران بنشانند بالای آن چربی بخوابند
و خوب بکند اگر صبح بخورند بجای شیر با آب بخورند والا لعل کمتر
بخند قبض کنند و چون عود و مرجان کباب به ترکیب مرهم [illegible] و سفیدار بگذارند
تا ببیزند تا الکثیر مفقع طباشیر خالص لعوق حرارت بدر رسیده هر جا قسم
بلیمون خوانی ان تیجلک تخم انیکس تخم ملبا [illegible] کشنیز لیمون مغز
پنبه دانه موچ [illegible] سپند گوهر [illegible] ریگ بدهیم الیه [illegible]
صندل هست دانه خشخاش جلدام [illegible] آب چهار سیر کوفته بنجیه موافق مفقع بخورند
امساک زرد رنگ [illegible] نباید طعام هضم شود زود [illegible] را با نفع
دیگر خود [illegible] و بسیار است [illegible] بلیله مقوی معده و [illegible] اگر ازو زه
موی شود [illegible] داده سفید بکند و چون [illegible] نباید و بوی [illegible] نافع است تولد
و قوت [illegible] افزاید و ذهن صافی [illegible] و امراض [illegible] شود [illegible]
ان در [illegible] مطبوخ است [illegible] جدوار [illegible] ازوک با [illegible] قوت دهد و مقوی [illegible]
دیگر ده [illegible] نفع [illegible] دهد [illegible] خشن [illegible] جدوار [illegible] شد
پوست آن و چوب [illegible] گرم کنند و [illegible] بخورانند با هم بجنبه
کهنه بعد از آن در [illegible] ریزند و [illegible] جوش بدهند و در ظرف شیشه
تا چهار [illegible] ازوک [illegible] مقوی باه است [illegible] نگاه دارند
ازوک از استخوان پاک کرده ریزه [illegible] بکنند و قدر [illegible] نیم [illegible]
دارچینی نیم سیر نبات چینی نیم سیر [illegible] بکوبند [illegible] دو [illegible] بکوبند

بسیار [illegible]

قند سیاه

و با قند یا آب در زخم کهنه زیر نبود. ریابد [21] و بکر و زدمی باید لیسی بر تعدیله

صاف که در بیه لگن ها برا نو شهد کهنه با سکنجبین تا شب شیر خشت نیم ساله

خوری الشا ها روغن ها تخم خشخاش قوتی مغز کدو کهنه که نهدی بهشته گوند

لکن نخند و اند سه تا یکی که در آن قند. از بزرو و بعد از خیار بزرگ به تخم کسنی

آید و تخم ها از بیدانجیر حاک گاو جانی عنبر قرص حو بلنی تن با کتیرا داده

نگاه ندو لکار دارند مبرقات شیخ شهد بوزی کهکاری بلاد بر معقب.

باید ها بدر است گر صحیح بکند قرص نفته با سنة تو عنبر شیخ گیرد زبانست تر

برقی خوب باید و لیکن بکرد و سنت بنوزند و کهر بها هیر نخی انزد رابا

فرص که اطفای حرارت کند و لیکن لیسی با ید و حمیات محرقه و حاره به سوا

نفع تمام نهد بهار تخم خیار مقشر نیم خرفه نیم تخم کاهو تخم خرفه

هر یک نیم جوزات الملوکی زیادی خربکوبند و معجون کند با ت قلعه البحر

با سات اسپغول اقراص زندیک بید فکری مشوا شده مدیر نیم جد و

لعاب و ربه جید زلیع دو دانه بنجله مید که خته با قند فائید بار و خمیر

بکند و آن بخته زیره که بسی نلیع گرد انو که اه نه تحول و دا لوک زبان

میکسی تخو گاه بهات مغز ها بین آن دانه صید کلاک لسا نید کم کنیان

نیز گر در رسات سنجد یا کندم بای که در ظرف لگن ها برادر ما کلم کرا خته

شود لسی در حوارگا ه انها لرازق کند بفکند بما نها کر بخور ند مدت

شونه سلوست بکیرد و صد طبر زد و حیوانات از حبوب نماید بگیرد و حرزی

رو علیه شو با زرینخ با بدر النفع تا بماند ثلث یا ۳ مرخ نی در آن بخو

براین اهم قول الشهید

بر زمین افتد بودن بدست آرقت از خوردن بیهوشی آید زیت طیب در
دهن و بینی بریزند صید سمک کنتاند تمول خرو صحیحه یا بان مبلول
سا لاؤد در موضع که ماهیان کنار جمع آیند ماهیان در زیره گاه بالا آیند
و در آب زغیرند تا بخورند بیهوش شده بر آب آیند و بعد یک ساعت به شعور شوند
و گاه ماهیان و گاهی انسانی نیز [illegible] آرد دهند حشیشه خنس آب و شیر بنوازند
اندکی صندل قبطا سابیده خشک سابیده دریا لحظه ماهیان بیهوش بر آب نهد
خوش بوی که او را گل [illegible] نهند و [illegible] و از [illegible]
خشبوی که او را گل خرما [illegible] در دیگ نو بر آب افگند خشبوی
از آب [illegible] علاقه [illegible] حاف و [illegible] و [illegible]
یا شنف [illegible] سابیده در آب اندازد و آب [illegible] حاف [illegible]
باشد [illegible] تخم [illegible] و [illegible] نیز [illegible]
نیز [illegible] که [illegible] لیمون [illegible]
بالک و [illegible] لیمون و [illegible] سابیده باید [illegible]
لیمون [illegible] دهد [illegible] افیون [illegible] با لیمون نیز [illegible] است [illegible]
[illegible] بالک که [illegible] نکلات [illegible] چهار [illegible]
[illegible] متهی [illegible] کلونجی [illegible] بخورد [illegible] ظفر [illegible] الله [illegible]
[illegible] الولد [illegible] صندل [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] آمیخته باید [illegible] چشم [illegible] روز صحت [illegible]
حب [illegible] برای دفع [illegible] امراض و قوت معده و غیره از [illegible]

منقّا ده عدد در ده سیر آب و یک کاسه آب گلاب و نیم کاسه مصری بجوشد

چون چهار سیر بماند صاف کند و از آن جوشانده مقوی با شربت زرشک هم نخود چوب نوازی

قلیل دوا در جوش املاج سفید پوست هلیله هر یک چهار ماشه در یا قواره

زرشک بجوش شد تا هشتم حصه بماند بجوشاند سی ت وگر زرشک با نخود چوب

تشویش بمانند مانند گل بنفشه سفید پیشگی نمک سنگ گشته باشد اندکی

هر چه یکی برسم بجوشند ما جو پوست هلیله زرد منقا گلقند هر یک همه

دهی برهم جوشانند گلاب با گلاب و شیر دو سیر بده با چهار گل

و گایی اندک برند و با روغن بخورد پر شیر چهار روز یا فلفل بخورد بعد

موهی یا شیر ایله شفقه با آب دست ساده شوید مجرب آنکه رنگ زرد

نیر صاف خوشبو نکاه دارند بند و سواد درم آب اندا خته با چوب دیگ

در کوزه گل نیم کهنه کنند بالای آن نخود حاشیه امتحان کرد اگر سایه نخود

مالد ساده بخورد و بالای آن ایله و لوده چون پخته بمالد ساده طلق

تر هلیله پوست با و بیجان پوست انار زرشک با شاخ پنج گلول تا گاو درم

نمک کنند با دوا در ظرف آهنی تا سه روز در یک جا هم دفن کنند و با چوب

نیمه و دوازده ماشه حالت باخته بعد از آن مجرب گشته اتفاق

ما جو پوست با دانه سنگ اسفنج ده ماشه نوشادر ده ماشه نمک کنند

نیم آثار ما جو سفید در یک جا کنند تا گرم شده هر قدر برادر

تا سنگ یک برابر زیر سنگ نهند یا جرب حسن نخود با در خاکستر نهند لیکن

لیکن پیشتر نوشادر و سنگ اسفنج با نخود صاف دیده و نیکو کنند بعد آن هر رنگی نوان

چار پیشه فلوس محمد

چاید نیم فلوس سائیده با دمیه در آن انداخته جوشی دهند تا که آن مقدار از آن اندازه
که نی آنچه بود پس جاری گیرد سیخی تهٔ در ظرف آهنی الکه ها اندازه بشک کوزه‌ها لیته
لکه‌ها را چسک‌ها کنند وقتی حاجت مو یا ها را زاب آغاز شسته کوزه‌ها
با آب آنرا در ظرف آهنی جلب کرده بر موی طلا کنند با بلای برگ کیله
ما رند شسته بکدارند علاج اصحاب به آب گرم با سیر در لشوید و قدری تنبل الله
ارتش فتح ابر اکسیر هلیکر توتیا سبز هر یک ما وزن
که سبک سنگ آسیخ توتیا زر شوره هر یک نیم ما ول میدهیم
هر تو در تو تقره اندلعت در آن جلب ساز نه در ششه زر در جلب بکنند
پس در دو لاژ رکلات آسیخ بکدارند و قدری حاجت علم لند بری دامتات
بنیه سنبل در روغن هندانجر ترکرده نیم گرم هند زند به کند الله توتیا
کرشت هندو آید با آب شده نیم گرم ضماد کنند و در سته با بو از تعلق خنار و
نا نوره ریشه به سوکوهند دوای ... که خیار الله کامعور
عقره آید کرد اتی توتا که فقد سه ره نمش کیمون اول اود با
عند اندلعته در رسی کوبه بقدار نخود لسته نحورانه علاج
چنگه دو دلم با رنگ ساخته در یک آنها زخوات تمام سنج نند
صبح بمالد دو دسته ساعتی در آفتاب نشیند غسل کنند زود فرصت یابد
الله ... بیم پادشار ... بقدر ترنات طبقه جایک در یک
یا ترنج ... اندلعته کوزه ... از چوب دراز بند در آتش سد ...
بهلالی اندازه بعد ترنات اندالو وقتی ... بار آید از چوب کرفته

در یک تغاری پر آب بنهند و آن تیلت از بالا بکمر دیک ریزد الفقد

تیلت منیل روغن تابه یک منیلت کنیر بست درم لعل روغن

گرم کرده بجوش آید و هر نعره میمی سلب بود پس در روغن اندازد نعره

در تغاری پر آب ریزند واز بالا روغن بردارند بیست درم اضافه

برنج مانند تا مع آید الفقد پنبه یک کیروشه کاله زیری ده ده

در روغن اندازد بست چهار مثقال کوفته با دم دام روغن کاو آمیخته

دور آفتاب نشسته بکوبد روغن غسل تا آنت تازه نماید اگر لوبیه کوکر دریا سند

اند نفته که ملتانی بود برنج مانند پورت دو گم در چهار درم آب کنند غلوله بسته در آتش

بحته با دم دام روغن کاو بخورند تا بسته روغن ما نماند در دفع بادم

و خوم بود پوست دور میکرد و تنبق پر آل تخم الی چون که کنند یک

آنکه آب رحم دو درم روغن زرد بخرد دام بهم سوده در تا بیاز کاو لیس

از دسته چون بنیب فلوس مع چینی بیزه بود اول یک نمانند بعد

ادویات با روغن اند لفته کهل کنند یکرز بسی ضماد ریزند هر کاه خیک

شود باز لیپ کنند فرصت بود بسته از در تحلل نماید مجرب است

بیلد راز دارچینی یا پانی حزاربه هر یک یکی کنند بکیم جز مصطکی جز

مشک ثلث جوز با تل حلیله با عسل برابر بخود که ایلی حب بیند

دفع ضیق النفس

برگ اک یک و یک حصه دو جره باولا زجوانر

جرات نی و هندی دو دو دام حبه هر پنج نمک دو دانه روغن کاو و باو آب برکل

برگ تا جرب ساخته نمک و ادویات مسحوق برانی با سیده در ظرف

دهن نریزدی

آهن بسته آتش بیرکرده ببند خوراک ایتماسه بقولی زقوم خاردار و شهانه و سیکری نیز

افزایش معده به توخشی چهارم حصه بلبلدراز افزاید نافع با ~~کاک بوانیه~~

تنکار [illegible] ودوبت [illegible] بوست آک تورن نیم [illegible] موم [illegible]

موم [illegible] ادویه آمیخته بر رشته [illegible] سازند و بایچه پوشنده بمریض

دهند نافع با [illegible] کافی لت ~~[illegible]~~ کندر [illegible]

تنقلک [illegible] زعفران [illegible] فلفل [illegible]

تخم [illegible] خوراک [illegible] اگر [illegible]

[illegible] نافع [illegible]

[illegible] صندل [illegible] کافور

[illegible] کرده در [illegible]

[illegible] دو توله [illegible] نمایند اگر [illegible] چهار توله و [illegible]

[illegible] نافع [illegible] تمام [illegible] کتاب [illegible]

تاریخ [illegible] صفر المظفر سنه ١١٧٥

صورت دفع [illegible]
سنبل [illegible] مرداسنگ
[illegible]

[illegible]

۲۴

باب بیست و چهارم در بیان توضیح ادویات بزبان هندی بدانکه بزرگ حکماء
یونان همه ادویه را چهار درجه است درجه اول و آن عبارت از آنست که تناول
تاثیر آن در بدن زیادتی حرارت و برودت محسوس نگردد مگر وقتی که مکرر استعمال کنند
درجه دویم آنرا گویند که تناول نمودن آن بطبع فهم اثر آن کرده شود لیکن
نه بحدی که مضر باشد درجه سیوم و آن عبارت از آنست که تناول آن ضرر
عارض شود و موجب مرض گردد درجه چهارم آنرا تناول آن موجب هلاک
باشد و مفسد بدن آن گردد چنانکه کافور و افیون و انواع زهرها بدانکه
ادویه آنست که هرگاه نسخه دور باشد بلکه بهم نرسد بجای دوای دیگر که
در خاصیت بآن برابر قایم مقام او اند از نرسیدن آن دوا بدل آن دوا بنایند
است و قول که در بدل گفته اند اگر داروی نیافته شود بدل [illegible] آن
آن [illegible] و بدل ورق [illegible] آن [illegible] باشد [illegible] دوای
هر دوای دیگر باز [illegible] مختار عبارت از اقتباس هر ادویه است بموزونه
[illegible] مستعمل اخبار است بلکه بموازنه در هر مستعمل اخبار [illegible]
مقدار خوردنی دوا است در مستعمل آن نصف الف اما [illegible]
[illegible] در هندی سیسه گویند سرد و خشک است درجه تمام [illegible] هندی
[illegible] خوانند سرد است در درجه اول خشک است در [illegible] اول
بارنگ [illegible] کوهی [illegible] گویند گرم است و خشک در درجه
ابریشم هندی ریشم گویند معتدل است در گرمی و سردی و تفریح
مقوی قلب و دماغ است و محرق و غیر محرق هر دو استعمال کنند

طریق سوختن وی آنست ابریشم را بتوهند و شانه کنند و دیگ نو
و یا آهنین نهند و طبقی بر سر آن کنند و سوراخ کنند و آتش بالا یا زیر آن
سوخته کنند و اولی استعمال وی آنست که مقرض کنند و
مقرض آنست که ابریشم را مقراض کنند باریک تر و بعد از آن در
هاون یا صلایه سحق کنند و دیگر مستعمل ابریشم آنست که در آب
دیگ با کفگیر نرم بجوشانند و بعد از آن صاف کنند با ادویه
بیاش منقوا ابریشم الکیریان کتابیست از نقره میکنند اترنج بپارسی
ترنج و هندی بجوره و مده کانکری گویند گرم خشک است
ذکو گویند گوشت وی سرد است در درجه اول امرج گویی
املی ببیت است اجاص آلو سیاه خوانند بدل آن ثمر هندی
اخفتا و البقر سرگین گاو آدخر خلال مامون هندی سوندهی — سرگین
و کنند بلی و راح هنس داو کره و ط لبقه ارحشم کود گیاه خوانند
و نزد بعضی گیاه سبز دالر گرم و خشک است در دوم بدل قصب الذریره
است اذن الفار فارسی ... هندی موسا کانی
گویند دیوبا سرد و تر است در درجه اول اراک بعربی هندی
پیلو راز درخت پکاین دکویند درخت سم است گرم است در درجه دوم
خشک است در اول آس مورد هندی موربون و موریا نیز خوانند
سرد است در درجه اول خشک است در درجه دوم بدل الاوراق

توت اسرار فارسی بیخ هندی بنانک سرد و خشک در درجه سوم
اسفیداخ هندی سالک بالکت سرد و تر است در اول گویند اسفناخ
چولائی هندی است سرد و تر است در اول اسارون پارسی سنبل رومی
خوانند مکر گویند گرم است در درجه سوم خشک است در دوم اسطوخو
دوس ... گرم قوی است انهل ... و ... گویند
سنبری گرم است درجه اول و خشک است در درجه سوم قابض است
بهل ان فراسیون گویند سرد و گویند اشنه اسقیل عربی فارسی پیاز
دشتی هندی کاندار و کندری که حالقان از و مانندی می سازند گرم
و خشک در درجه گویند سه درجه اسقوردیون فارسی سیر دشتی
گرم و خشک است اسقولوقندریون ... گرم است گویند هندی
راسن یعنی جنت بهل لانی بوزن لن پوست بیخ کبر در دهم فلان
کرفس سفنج پارسی ابر مرده گویند گرم است در یکدرجه خشک است
در دو درجه اسفند عربی پارسی خردل سفید هندی رای گویند سفید
گرم و خشک است در سه درجه اسفیداج فارسی سفیده که از
ارزیزی و سربی سرد و خشک در درجه اشترنج عربی فارسی ...
زاولی هندی سفید و راشق هندی بهل گویند جمع اشترخار
هندو درخت ... گرم در درجه خشک در یک درجه اشنان هندی
جرک ... است فی اوفر داشته هندی جهر خوشبوی گرم در درجه
اول خشک در دوم اشترخار هندی دونت کبارا گویند الف ... پارسی

کبر و هندی کور گویند اصطرک صمغ زیتون درخت مقل و نوعی از میعه
و آن نیز دو نوع است سایله و یابسه سایله سلادرس و یابسه رقیه
بدل آن چند بیدستر اصابع الصفر هندی جوز البقلی گویند
اصل السوس هندی جیٹھی مده معتدل است اصل السوس بیخ سوس
اصل الکبر پارسی بیخ کبر خوانند و بدل آن دو وزن آن سرخ جلبت
اسطوخودوس الطریلال هندی کاکنچ و مستی خوانند اطریفل الطیب هندی
بلنه گویند گرم و خشک است در دوم افتیمون اسطوخودوس رومی
بد نیست آن بغوث اسارون با نیم وزن آن هلیله افتیمون و اکاس
بیل و ارز بیل است و ظاهر انکه افتیمون جزوی دیگر است طبیعتش
خشک است در درجه سیوم افتیمون سبزه جنس سیاه سرد است
در چهارم و خشک است در سیوم لنافقیا مصعصد و اللوان
تخم درخت خار دار است ادیم را بد بود تا عمیق کنند سنبل و کمیز
کو پید صمغ او هست بدل آن حضض بود یا صندل و تفسیر بود
اقسام برمان الهندی نار مشک ناکیسر گویند اسفنجوان تابوتیه
مریقی گویند اکلیل الملک اسبرک گویند زرد و نه خفند ابریشم
را بد و رنگ میکنند گرم خشک است در اول بدل آن بوزن آن ملال
اهلیلج را هندی زرد گویند سرد است در اول خشک است در دوم
امیس زنواج را زیانه است و بجا لفت همین است کرانیسون
اند التعریه بادیان مطلق سرد گرم است در سیوم و خشک است در اول

الخ[illegible]

انجیر میوه معروف انجیر دشتی نوعی از وی است هندی کتهو بنبر گویند اثر زود
هضم و رخت نیز خارشت عرالنیس نیز نامند هندی دهنجر گرم است
در اول و خشک در دوم و مسهل است بلغم را و بدل هموزن صبر انجره انجره
هندی [illegible] گرم و خشک است در دوم انجبار درخت [illegible] هندی
هنگ خوانند انجبار رومی گیاه است اول [illegible] سپید او بر
بعده سرخ گردد سرد است در اول و خشک است در دوم املج
[illegible] را دبغ کنند و از [illegible] شیر گرفته [illegible] شتاب
خوردن [illegible] نود انبر باریس [illegible] فارسی زرشنک خوانند و از انزا
[illegible] انگور سیاه فام کوچک مزه [illegible] ترشی اگر در طعام بجنت
ترشی انزا استعمال کنند سرد و خشک در دوم [illegible] است امیرباریس
[illegible] انگور است گرم و خشک در دوم و تخم [illegible] حبلم
[illegible] و تشنه است [illegible] باریس [illegible] گویند
[illegible] مذکور شد هندی [illegible] گرم و خشک است در اول و گویند
در دوم باد [illegible] هندی [illegible] گویند گرم و خشک در دوم مولد [illegible]
بادرزه بارسی [illegible] گویند [illegible] باد آورد [illegible] گویند
هندی [illegible] و [illegible] خوانند گرم است در اول و خشک است
در سیوم بادرنجبویه فارسی [illegible] هندی [illegible]
[illegible] ریحان [illegible] سیاه [illegible] و ریحان [illegible] گویند [illegible]
[illegible] مفرح و مقوی دل است بادروج گویند [illegible] و انکه [illegible]

زنگی حنظل است بادیان هندی سونف گویند گرم است در سوم درجه خشک است

خشک است در یکدرجه برنج اسفید قسمی از ففنتین است هندی باکو گویند بار

بدل آن در دفع دیدان بزر انیسون است و گویند افسنتین در طالیقی چنان

هندی تاج خروس پرسیاوشان هندی ریق منبس ربق

خوانند و در بعضی دیار معروف است سنبل است در بار دیاه

میرویند سه برگ در هر شاخ داشته باشد برنگ پنجانک هندی

بای هر یک گرم است در اول و خشک در دوم بذر تخم از هر جز

باشند بذر الکرفس تخم کرفس هندی اجمود گرم و خشک است

در دوم بذر الهند با تخم کاسنی معروف معتدل بذر البنج تعور

خراسانی بذر الکشوث تخم اربیل بذر السداب تخم سداب

و بدل آن سداب بود بذر الحسی تخم کاهو گویند بدل آن قدم الاخوین

خفیف بذر الکراث تخم کندنا بذر الحبق تخم جرجیره بذر الانجره تا هندی

تخم و دیگر بذر البصل تخم پیاز بذر قطونا اسپغول معروف سرد و تر است در

دوم بذر بازه هندی خار تری خوانند هندی موترکی خوانند درخت شاخ

درخت است در دریا میروید چون هوا یابد سرخ همچو سنگ شود

بستان افروز تاج خروس بقلیج هندی بهن بای اهیس کا بیل

خوانند بصل پیاز را گویند بصل الزعنصل پیاز برگس بطیخ

خربوزه هندی منده ز بقلة الحمقا فارسی خرفه تخم بولنیا باک

گویند بقلة الیمانیة هندی چولائی گویند معروف است بقلة اترجیه

بادرنجبویه

بادر بخویه مذکور بلسان درخت مصری است بل بان زیتون و سلیخه بلوط بهور

همین نام است بل ان سیاه بلوط یا بوزن ان خروب است بنجلی بلوط الملک جوز

را گویند بلیلج فارسی است بلیله هندی بهیرا معروف است بجا هیت سر دست البلادر بهند

بهلاوه معروف است بل بیل است بیخ انگشت بیخ دیگر با خوانند بیزه هندی

هندی بادام کشمیری است گویند بیل بادی چلغوزه بندق هندی و پسته را خوانند

بنفسج بنفشه است ابیل ورینلوفر نوبرق بوره پیمے سهاگه گویند یا جوا کهار

بوره ذرنبیچ هلی سهاگه نورق ارمنی بوره نیخ بوره گویند سهاگه بوربند

زیستا و چیتا و ر گویند بوسی و بهندی ریشا را بیته که از ارمن می آرند

بیل ان خصفص لیو بهی دانه معروف است بهمن دو نوع است سفید و ان اسکنده

والدیتے استه گوهمین انگنده است و بهمن سرخ بهندی سهکی گویند بل بهمن بوزیدان

یعنی چیتا و راست بهی انج مسک بید را گویند بید مشک نوعی از بید که از گل ان عرق کشند

یعنی عود نیلیا بیض بیضه مرغ را گویند باب التاء تامول در هندی تنبول گویند و پان نیز

خوانند موخ لیو و تمر را ببر دتر بید بهندی تسوت گویند موو و سهل است آ ترکس یا قلاع

مصر بهندی مهاطر گویند تربج و ترنج مسطور تربجبین ترانگبین من است که بر خار شتر نشینند

جوانسه و حرهوساں بهار ان سفید پاند خشت سند بل شیر خشت ترب ملی را گویند

گرم است در اول خشک است در دوم بول براند و شکم نرم گرداند و سرفه مزمن را سود مند اید

بر انگیزاند لقاح سبب است بلیله هندی ریار است یاد بخویه در الفاظ الادویه همچنین ذکر کرده است

تاکر هند رسی بهنگ گویند و در سال هزار و چهارده هجری از فرنگ بهندوستان اورده اند گرم و خشک است

در سوم ان کشیدن فرو بردن نوع رابع تمام ملک خشک مر لحم را مضر است بلغم و نزله را زایل کند

را خوردن و سعوط کردن نافع است تمر هندی انبلی گویند تنکار هندی سهاگه گویند تونتا
سبز هندی نیلا تهوتهه خوانند بصریه و گویند کهربا توتیای الیحاسی است که مس را از
کوره بر آرند و بتک بر وی زنند از وی ریزه ها بتک جدا افتد توبال الحدید براده آهن
توبال مطلق ریزه های سیم و آهن و امثال آنها و اینها براده نیز نامند تودری ثعلب الجعا
مسطور تودری سرخ تودری سفید تخم آن هم بهیت است تین انجیر تر را گویند تین یابس انجیر خشک
باب الثا ثرجه بنجر شیر برگ انگور و شیره مویز ثعلب یا ریخ روباه گندنای بری و
توبه گویند ثلج برف است طبیعتش سرد است ثمر همیده ار تهر حب یا ثمرة الکبر یا رینه بلد کیز
گویند ثوم یا رینه سیر هندی لهسن گویند لحیة التیس گویند دیوان شیر و شبنم محروم باب الجیم
جاورس یا رینه ارزن گویند هندی چینا و کنکنی و کهزنیه نیز خوانند جاورس هندی
زرد یا رینه ورنیت هندی جوار را گویند سرد است در اول و خشک است در سیوم جاوشیر
صورت گاوشیر صمغ درختی است که ساق کوتاه دارد و برگش به برگ مانند بید ... بو زن آن
قیمه جاوشیر وزن صورتکاو بسریست یا رینه مهره زهر گاو هندی باشد و او گراز زهره بیرون آید
نسبت با شیر زنان او را در ... بندند محکم شود جای کرم و تر است در درجه دوم و با جهم
... حل ورنگ و روی را ریش کرده اند و بدان را نرم میکند حب یا رینه ... گویند و
خشک است در درجه دوم قابض است و گویند طبیعت ... جدوار هندی کا
نرسی گویند تریاق صحیح سموم قتاله است جدی ... حلوا آن خرخره تیره ... آید
چند سرد و با تم نیز گویند جز بیشتر یا بیشتر است جزر یا رینه گزر هندی گاجر گویند گرم است و در
آخر درجه دوم جرمابادی گرمای هندی ماتی خوانند چشمه خاکی خوانند جفتی هندی ... را
گویند حصبه بعضی بغیر آن هندی بهنکرا گفته اند بدل آن پوست چوب انار ترید ادرار حیض

دگویند بدل آن فودنج جبلی باشد حب جوز کوهی و خشک تخم باریسی کنجشک حب الکلو طالبوستی را

گویند که در میان حب بلوط و دوست الی بود بدل آن همو زن آن پوست انار و نیم

وزن آن گل سرخ جلنار گل انار است بستانی که ثمر ندارد جلنار غلط است هندی گراو و

مکتر نامند جلجلان الحبشی حب سیاه گویند بود بری جلجلان کنجد خشک جلغوزه

هندی اخروث گویند و بدل آن نیم وزن آن بادام سفید گویند مغز تخم خربوزه گویند

جوز هندی جمار معروف درخت خرما جبلطا ناهندی باکلا ان بید امید و با شیر خوانند گرم

در سه و درجه و خشک است در درجه دوم جند بید ستر معروف است بحکان که هندی اسکه

بیخ گویند جاینه اپی گویند خصیه کلب الیف سالیم و خشک است در درجه سیوم جوز چار مغز هندی

اخروث خوانند و فارسی بار جیل هندی ناریل گویند جوز بوا جایفل گرم خشک است میان

اخر درجه دوم جوز الطیب همین جوز بوا است جوز الاماثل و جوز المقاتل هندی

دهاتوره گویند سرد و خشک است در چهارم و یک مثقال از و کشنده است مصلحش بوزن

حلتیت جوز القی هندی مین پهل جوز السرو بار سیلے سرو کوهی بدل آن هموزن آن

ایهل بود بدل آن زیره حب حب هیج است کثیر النفع و حکما بسیاری گفته اند الحما

به پرورش یافته بهتر بیش از آنست که سرخ و سنگین بود در سینه تصدیق است در عالم بهشت

گرفته است و شرح آن بیان آمد که در شنه بات رنگ ارجات وزن آن بود بعد بینه کوبی اسلت

بدل آن وزن و نیم فلفل موز جاح هندی جونسا گویند حب السمنه فی ملتعطم الشحث

بینه پایه الیت حب الصلت هاین هندی ریجه الرمان دانه انار حب الآس تخم مورد

حب صنوبر الکبار کفته حب صنوبر الصغار پارسی کاج خوانند بدل آن وزن آن

بادام سفید حب النیل حل بیچ دانه بدل آن مثل قطونا حب لسان تخم تلی آلاوده بک

ازبسباسه حب تخم کدو حب الاکیوه هندی ملوکهی خوانند حب المحلب هندی کهلا گویند
حب الرشاد تخم تره تیزک حب النعند تخم سیتهاو حب السلاطین هندی جمال گوته خوانند
حب الزلم تخم کنگر مال کنگنی حب القار مانند فندق کوچک بود او را در
پارسی دهمست خوانند جوز هندیه حب البان دانه ایست مثل پسته گویند
ثمر الطرفا گویند تخم اکاس اینی روایت ضعیف است ... گویند حجر الیهود
سنگیست مقدار خایه کبوتر و خطوط دارد و سنگ گرده و مثانه بخاصیت بریزاند مجرب است
حجر التیس مهره ایست که از شکم بز کوهی گیرند که غذای ان ... بهتر انکه
انکه ... زند سرخی امیزد و امتحان انکه چون با شیر بسایند رنگ سرخی مایل
بسبزی گردد انچه بد بود شیر سبز رنگ بود حجر اللازورد سنگ لاجوردی بود حجر ارمنی
سنگیست مایل ... دفع اخلاط سوداوی وزن ان لاجوردی حجر القمر هندی چندرا
کانت گویند حرمل و حرمک اسپند سوخته حرف ... هندی رای گویند حرف بابلی
اسفند سفید حریر ابریشم خرم و حرم انگور خام حضض هندی رسوت گویند حلتیت
انگوزه و هینگ گویند گرم و خشک در درجه سیوم حلبه پارسی شنبلیت هندی میتهی
خوانند درجه دوم خشک است در یک درجه جلغوزه پارسی سفید مهره هندی سنگ...
خوانند حمص پارسی نخود هندی ... حماما ... گویند ...
و ... کبوتر ... گرم و خشک در دوم ... را بیفزاید
حنظل هندی اندراین گویند گرم است در سوم خشک در دوم ... چندان
پارسی ... خوانند ... هندی ... خوانند حی العالم
... خوانند ...

... [illegible]

عصاره رب السوس آنست با عسل وضع دهند سیاه زاج و زاج انار و پوست و بادام
رطبه آنست سفید رنگ بخاسیم بند بند کویند آنرا زرنباد زرنجبیل البحر رجل بهندی
ماشی مقدار رنگ تیره آنست رحیق الحمام خوانند بسفید بهندی آنست
اورنی و دراوی آنست اول مثبت مانند القی سنجر زفاغ کویند مشک بهندی
ریگ رمل ترش انار حامض رمان کویند شیرین انار حلو رمان در قوتی تمام
رو محرق سوخته بعد از آنکه زیر سوده خاکستر لطیف زباد کویند
سرگین را کویند روث الحمار سرگین خر و زبواج نیز کویند بهندی جگر خوانند
بنج کویند درخت [illegible] ریحان مثنا ریحان داود مرزنجوش یک مرو بیند
ریحان سلیمان بهمین ریحان [illegible] ابریشم [illegible]
بهندی [illegible] کویند زاج پارسی زاج [illegible] کویند بهندی [illegible]
انواع و الوان [illegible] آنست زاج سرخ زاقاطیس و سوری هم خوانند و قلقند
و قلقطار زرد [illegible] سفید زباد [illegible] زبد البحر کف دریا بهندی
[illegible] پارسی [illegible] کویند بهندی [illegible] زنجار پارسی [illegible] بهندی
کویند زر آوند دو [illegible] زر آوند [illegible] زر آوند مدحرج
کردوی [illegible] کویند [illegible] طویل [illegible] در [illegible] زر آوند اختلاف [illegible]
تاک [illegible] درخت [illegible] زرشک بهندی [illegible] خوانند خوشبو [illegible] در
[illegible] زرنیخ در هندی [illegible] کویند زرنیخ [illegible] هرتال
زرنیخ سفید [illegible] زرد [illegible] زرنیخ اکلیل الملک
مروم [illegible] هندی [illegible] کویند [illegible] و اکلیل هم کویند

زعفران شهدوانی کیسر گویند زنجبیل سونتهی فرنجمشک را گویند زنگار را بهندی ...
زنجبیل هندی سونتهی خشک گویند ... بهندی ... گویند کرم خشک
دارچینی ... زنگار زنگار را گویند زنجبیل ... فرنجمشک ... معروف ... انرا
سفید خوانند گویند ... که ... یاسمین ... شد ... در ... درخت ...
سنبل بهندی ... گویند زوفا ... که ... هندی ... ازین جمله
... میان گیاههای ... دار ... زوفا ... یابس گیاهیست
... زوفا ... خشک ... چون ... خورده ... و ان خوی ...
... هندوان ... زوفای ... زوفا یابس ... ان ...
هم ... ان ... الشین ... هم از ... حاصل ... مشک ...
... خوانند زیتون درختی ... زیتون باب الشین ساج در
... دراز ... درختی ... ساج هندی ...
گویند سالار ... از اصلیات است که در ... در ...
اندازند ... و چون ... از جمله ... مام ... جانور
که در هند ... گویند ... زرع گویند ... هندوان ...
سنبوسه ... را گویند سنبوسه ... گرم گندم ... دراز ...
سبزه ... هندی ... موافق ... گویند ...
... گویند ... درخت ... هندوان ... خوانند ... جانور ...
هندی ... گویند ... موافق ... را هندو ...
... گویند ... موافق ... را ... خوانند ... سیاه ...

نرمی باشد میان نعناع و پودینه زیرا که چون بو دهد بینه و برگ تره دشتی ماند
بسنبر روید و بانه بکرده و بعضی نقل کنند نعناع بری و بعضی باشد باب الشین
شاه ترج شاهتره هندی پاپره گویند بیت پاپره گرم و خشک است و بعضی گویند رطب و بدل آن
در جرب چیپاق کمی نیم وزن سنا مکی و چاردانگ وزن آن هلیله زرد بود شاه بلوط
مسطر بود و بدل آن بوزن آن مازو شادنج یا شادنه گویند سنگ سرخ که بسیاهی زند
و در خود شکسته و از باد بیند طور ماسیتا دوزند و بعربی حجر الدم خوانند از آنجهت که چون آن
باب بسنگی بعضه شود آب را سرخ گرداند و بدل آن نیم وزن آن سنگ روی سوخته بعضی
نحاس محترق و چهاردانگ آن توطیا بود شادرانق سیاه دانه تخم کنب بعضی تخم
بنگ شاه خل ... شاه سپرم و شاه سپرغم ریحان مزروع بعضی
تالیسپاد شاه چل ... غلط است بهندی ... گویند شب یمانی بعضی سنگی
سفید شبت بهندی سوی گویند ... شبت گرم و خشک در دوم
درجه شتر خار ... شحم الحنظل مغز اندرائن شحار هندی ...
گویند گرم و خشک است در درجه شعر الغول گیاه است سرخ که بسیاهی زند و گویند شعر الغول
... است ادویه ... گویند شقاقل محو ... شیح زرد ...
... گویند بهندی ... خوانند و در اکثر
... است ... شقاقل ...
کتب طب شقاقل ... گیاه است ... شقاقل ...
گویند بدل آن دارچینی و تخم گزر بود شقایق النعمان بکل لاله نوع ... شکاعی شکاعا
با درورد هندوی ... گویند ... شل ... گویند ...
ماند ... گیاه است که ... آن ... و حاصل شود و در بعضی فرهنگ ...

هندیش سیل معروف شلجم بفتح اول شلغم و کسر اول جمع را گویند شمع مردم شمیر قاقله
صغار الالدیجی خورد گجراتی شنبلیت حلبه یعنی میتهی سوکر از تخم ببکر ربوی گو هند
خشخاش سیاه است که از شیره او افیون اید شونیز لغایت سیاه دانه هند مکو بچی
گویند شسیلم سیاه دانه خوانند دانه ایست صلب و گرد بعضی سرخ هشتهای گندم
رویدوعرب ابور ابورا گویند یعنی گندم سیاه و بدل ان جو است شیطرج راجنیاف
جنس خوانند معروف شیر چینک و شیرخشت تیرانگبین نیز نامند میان افیه جون
شبنم در خراسان بر درخت بید افتد ببیان ماهیان شیر املیمان دین کیاه شست
که در لغت میم مرتوم خواهد سرخ بروغن نهنذ را گویند شیخ ارمنی پارسی در منه
مرگ گویند و بدل ان فرنک مالفسنی با بلصار جبر الکاریبی ایلوا و هندی ایلوا
مصبر گویند معروف صبار تمر هندی هندیش املی گویند صدف هندیش سیپی گویند
عصفر نوع از بوده برای او سر و گالولی نیز نامند بهندی ساتهر هم خوانند عصفور
مرغ است صیاد جمع معروف هندی اش ... گویند صمغ سرخ هند اجیرا و جیت ... اید
صمغ البطم درخت سیر ... نیز نامند و گویند درخت جراولی هند ...
در هند خوانند صندل ابیض صندل سفید هندوی چندن صندل احمر صندل سرخ
هندوی الکت چندن گویند صبر لیتی یعنی صندل سرخ گویند وضعل صنوبر سیراز
کاج خوانند بدل ان رغفت ... صنوبر صغار هندوی درخت جهیده را گویند
صنوبر کبار درخت چلغوزه معروف سم را گویند صوص یعنی جرب باز ... الصاد
ضان میش ... بهندی گویند ضب هندوی گوسمار جمع یاری گفتار هندیش ...
کرر خوانند جکارا یه معروف ضفدع پاریسی غوک هندوی مینڈک گویند ضمیر ... باب ...

مسطور باب الطاء طاووس بهندوی مور گویند گرم و خشک است و در اول کوهستان یا
ر گویند زیاده کند طاووس طعام را که وی خورد زهر بشنید باد را ور و طالیغور بیست
ی شیرین بهندوی گویند برس ستیوان و بهندسی تالیس پتر خوانند طبرزد معروف
است مصری چینی گویند شکر سفید طباشیر بهندی بنس لوچن گویند طحال فارسی
سپرز بهندوی تلی گویند طحلب آنست که بر سر آب بود گویند که در آب بید آید پارسی او را
جامه غوک گویند و در هندی کائی گویند طرفا درخت بید بارانی است درخت کز بهندی
جهاو که بر کنار رود دریا روید طبرخون معروف تبرخون چوب است سرخ رنگ بسیار سخت
گران که ساطوران از آن چوب دسته سازند گویند سنج عناب و تمر جالیبا گویند عناب
گویند سنج ببید گویند منجیته گویند نوعی از تیرها که با آن طعام خورند طراثیث
بل شیرینی خوانند او سرخ و سفید میوه هندیست مانند چتاکی بدل آن ربوند ایک فرن
ان عوض ... یک از جمع عربی طرثوث ... گویند استر عار طلا در سپرز
وبعضی تازه تبر را که کهن شده باشد گویند طلق بهندی ابهرک خوانند طین یا رستاکی
گویند طین احمر منو تیز گویند بهندی گیرو طین اصفر گل زرد و گرم هندوان در
نکار ریبا سیر بد هندی بهور خوانند طین ارمنی گل است سفید بر رنگ بدل جبلی سنت
و گویند طین لکی طین مختوم گلیست سرخ رنگ لعابیست طین بدل آن و بعضی خوانا
طین رومی نمود گویند بدل آن مقرر است باب الظاء ظفار الطیب الطیب ظفار
مرقوم ... ستم چهار باشد که ... طیبان یا سمین و مانند ... پاچی پاچی
گویند وگفته شده که طیبان شیر را گویند ... عاقر قرحا گویند عاقرقرحا عم
و گویند واژه مو تیز عدس مسور گویند غله معروف عرعر سرو وا له عروق عروق الصفر

زرد چوب گویند بهندی هلد خوانند عروق الصباغین بهندی مجیٹهه را گویند بعضی
به زرد چوبه باشد عسل الاندر عسل البلادر شهد عسل التقشیت شیره نیشکر عسل کبینه
شیره زهر جه باشد عصاره [illegible] عصاره با معنیا عصاره عافت [illegible]
ببول ان عفافت عصفور با رسی گنجشک بهندی چریا گویند مرغ خانگی عظلم درخت نیل
عفص بازو بهندی ماجو پهل گویند عتیق ملک [illegible] عسل هر حبشی که [illegible]
عشق با رسی [illegible] بهندی [illegible] گویند علک [illegible]
رنگ [illegible] درخت [illegible]
عناب [illegible] خراسان [illegible] عنب الثعلب [illegible] گویند
عنب [illegible] عنصل [illegible] بهندی [illegible] خوانند عنبر [illegible]
عنبر [illegible] گویند عود [illegible] بهندی [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] بهتر [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] عود [illegible] بلسان [illegible]
[illegible] بلسان [illegible]
الصبیان [illegible]
عود [illegible] گویند [illegible]
[illegible] باب الغین [illegible]
[illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] چوب [illegible] گویند میوه [illegible]

سهو است و بدل آن فندق بود غرب بپارسی درک درختی است که از او
خار ها باشد و قطران از او حاصل شود بعضی بیدرا گویند غوره هندی کچهنه
هر میوه و انگور خام نارسیده و میوه ها شکفته که در شلدف باشد باب القار
قاقحه مصنوع است هندی بندحی گویند کرم خشک است قاقیه نیلوفر هندی و ذانو حبقه
گویند قاقیه حوبه کاک حبابو مردن ابره بسالا گویند و معتدل است و بعضی
زر منبود کاک حبا بسالابوزنه گویند قاتیمه هرز خان و هر درخت بی کرم و ریشه
خوانند قات بسیار و بد هر درختی که نزدیک او باشد منحدره شود حرسه زرد
فربه و دانه در رشته با سیاه دراز و دل نه بود اگر بکوبند نرم شود کاک را و لاجوردی را
و بدلی آن بوزن آن دارفلفل و نیم وزن آن لک بسته بعوفا داد اطحو القلب مسهور
قامید بپارسی متقات است که در کرمان می بازند قحاف ترب مطبوخ جمع الاحکام
بپارسی شنوبه گویند کهن و خشک باشد در اول گویند او مقوی باه بود
معجون منقصد بی رنت است منفرح منحنه ندوماغ بود فرحمشکات با لیکیر خوراد
و هندی بلکی گویند قرا سیون کند ناگوهی است و بعضی هندی سوا گوبی گویند
و بدلی بستو و اقنبون است قبره گستون و فربیون شیر زقوم است که
چهار درخت بهدا شود درسته لی منجمد شود بدل وی دو دانک وزن آن
جند بید ستر و نیم وزن آن ها در یون فرهاد نوت شو گویند قسم فیح القلبیه
الحمقا است و کفته شد فرزیک غم لها بیرات و فرنان هندی ابزار دیو حرمه
بسر گویند حفاف مطبوخ قسنن لبته سوا گویند و بدل وی بوزن آن مفوبادریم
و منو حنت الخفر گویند قفحه بپارسی لکوه سوا گویند کرده و ذفر است فقر الیولن لیسو

تخم کرفس بستانی گویند فقد نوعی است از سیسارون و بری دارست در دوم درجه
گرم است و در سیوم درجه فقاح کاکنج و شکوفه فقاح اذخر کاکنج اذخر و فقاح
بدل آن قصب الذریره فقاح الشو یعنی کاکنج است بزبان یونانی سکنابیده
جگر فلفل هندی مرچ خوانند چون سیاه باشد یک سفید دیگر ... بهره از
درخت فلفل بار کنند پلپل سفید گویند پلپل سفید تخم درخت سنجه و
پلپل سفید در لغت هندی سنجه گویند و فلفل سیاه و فلفل گرد نیز
گویند مشهور است فلفل موته اصابع الصفر هندی پیپل مور خوانند
فلنجمشک بزبان پارسی قرنفل پستا با نکوی چو یعنی بانی فلفل کرد
تخم سنبل نو فلفل ... بزبان هندی جاب جینی گویند فلفلاس گرگا
گویند داردفلفل جاب ... مطور فنجکشت هندی سنبالو گویند
فوفل است ... بار ... خوشبو ... ماننده ... فلفل ... از اسپ الذی
هندی ... گویند بدل آن بوزن آن کبابه ... گویند بدل آن
فلفل سیاه است و قوت القاقلی ... در هندی منجبه گویند قوتیج
و قوت دیج ... گویند ... سایر ... گویند گرم است
در اول درجه ... در دوم درجه خشک ... مطور آن
قیلحوتس ... ملکوسنی ... بزبان هندی ... خوانند قیلبزرح
... در ... باشد ... است و گویند درخت ... است
و ثمره ماننده فلفل و خفقص ... ماره ... بدل آن خفقص بود ...
... سیاه ... و ... نیکو ... چون ماه ... دال ...

در قرفه زکرد

دیر فرو برد کند و اول روز که از خوردن حشیش ... بید یعنی زلالا افکند
دیر فرو برند و ... و تجارب ... و بخار ... شود و هر که جماع او را خوب دارد
محبوب مردان بود و همیشه بوی ... و دردی باشند و محتاج گرده
باب القاف قاقله دو نوع است صغار و کبار و خاصیت هر دو نوع ... گرم
خشک است در درجه ... قاقله ... هندی ... چیز ... گرم
قاقلة الشام ... است گفته شد قنابری ... زرد و ... است
و از قول ... هندی ... است ... گویند ... قرنفل هندوی
بونگ گویند قرنفل ... هندی ... گویند قرفه چوب دار چینی است
هندوی ... گویند قرفه القرنفل پوستی بود ... قرفه و طعم قرنفل دارد
قرطم تخم ... هندوی ... گویند قرقو معصفر و تخم زعفران ... گویند
و گویند ... زرد ... زعفران که ... رنگ زعفرانی ماند و ...
... رنگ ... کند قردمانا ... دیگر ... از ...
زرد رنگ ... و ... گویند بدل آن
... قرطمانا قردمانا منطوس قرطم و دانه حب العصفر است
... هندوی ... قرطم هندی ... گویند قرطم بری
... حار است ... الی ... گویند ...
... در ... و ... زوان
... قرط ... است و ... برگ درخت ... گویند
... درخت ... و قرط ... قاف ... کنند ...

زقاقیا که درخت خار دار است ثمر درختی است و آن ثمر بزرگ است و نانخواه ل

ادل گویند بمعنی تومره هندی و تعد بارسی قرنج اوست عصاره

ازو اسهال و کودرا بلغم و تریاق مفید است مسهل صفرا و دور اسهال

بنات کشند قرص درون بجیب و دوار حسبی بر واصلا مفرح است

هندی است خوشبو و قسط کاو شاخ مراد وه القعر قروح نبات شاخ

گویند بلبل هندی بحری قسط است معروف نیز گویند و کسوت کوشته

الدّی قشر قشور ایچ پوست مغز الله قشور باشد از پوست قشر

لعاب ذوقا اوپهلی گه هر باقی قفیز است لعاب پوست

دو قسم گویند چرایته هندی ابرزیره قصب خورند می پارسی رانت

بشکر پارسی آلشنک قصب است دقیق و صنوبر و صبر کبیر است

قرکرم طلغیس و کارچک اسوار بست گویند هندی

از که است روغنی قطران سطور ابریزه قصب الور قصب ... در

است قیر گویند متولد نیز ایهقب درخت اوردر ... درخت

ستعمل قفل است معروف لکسب گویند هندی بیان قفقف

رکی ... اند برینی ... گویند هندی گویند فارسی

گویند اوردو هندی فالنش پارسی قلقف گویند نیز اوشی هندی

قلقطار هند ... کند ... بکنک اول در است ... رو ود رو

ابرزیره قفقف قنطور ... قفقف گویند ... پارسی

قفند پارسی معروف بیرزه ... هندی قتیبه خورند کهندی قنّاب

خار ایند ... ایهد

ستاریسیف گویند جانور است که بزبان هندوی [illegible] گرد
وجانبه نیز گویند قهوه ودانه ثمر است بمقدار حب الفار و زرد و خشک
و قابض است و در حرارت سوداوی قولنج میکند هم و نوعی جنس می افزاید
و قطع شهوت و منع نوم میکند قهوه با طبخ قهوه بیا ودانی کوهی
است زرد تمام قهوه و فارسی بزبان هندوی رال خوانند قهوه نوعی است
از [illegible] حرف خا است و گویند قسمی از قسمین و [illegible]
در [illegible] که [illegible] است [illegible] و [illegible]
گویند باب الکاف کاوی کاک کنوره گویند معروف و [illegible]
[illegible] کاک کنوره باشد که کاسنی درخت آبکوره [illegible]
تخم انجره یا تخم گندر گیاهی است [illegible] کارند بوی [illegible] است در
ولایت [illegible] گویند [illegible] میکارند [illegible] بار آورند
کاو زبان عربی لسان الثور گویند هندوی گوجیا [illegible] مانند [illegible]
گیاه است که برگهای [illegible] و درشت باشد و با اطراف [illegible]
دید آنها گویند هیچ [illegible] تخم زرد [illegible]
زرد است برگ گسترده باشد بر زمین و بزبان [illegible] مانند [illegible]
جمور دیگر است و آنکه [illegible] نقطها [illegible]
آن علامت [illegible] و [illegible] است که [illegible]
زبان [illegible] که بزبان هندوی آن [illegible] گویند [illegible]
و [illegible] تحقیق [illegible] گفتند که در [illegible]

و کاک وکا و بیان کرده و سیاه می شود و کاک گوهر زرد است و
بعضی اطبا بر آن اند که گوهر این ملک و زنان است لطافت ملاحت
با خلاف برزمین است و در مرض قلبی و نبودن تجربه اثره که
گوهر نفع بخشد و بیشی از آن که یک نیمه خورد و تیز گفته شده باید
که گوهر ها سبز با و حکما بر آنند گوهر سلانی ضعف مقوی دل قوی و باه
نمی اند و با بنجاره نور رقی ریمه هم بلفظ عربی فارسی است انزاجه
در زبان هندوی سپس گیرند جوهر سلا گو جهاگو بند و آله علیم و کهاد بهان
بودن ابریشم سوخته چیا داربک فرلان آن بورت انرج و گویند بدل
آن بادرنجبویه است کافور هندوی بیور گویند قاتل البحر بوی از رکنه
است کافور هندوی لکرونده خورند کاکنج شموت کاکتک میوه است
بهو سکند و بدل او عنب الثعلب نوهنج کاکنج اشکنده است کاوادش
گروجه گویند لتاره دو دقیقه است یک مغز بار کهنه کره و نیز خورند
[illegible] است و بدل آن فاقله معار کوگویند فاقله صغار دارچینی
تنکله هندوی کونجه گویند نوعی از کرفس بری است [illegible] گویند هندی [illegible] نامه
[illegible] بدل آن [illegible] کبریت هندوی گند [illegible] گویند [illegible] معروف
[illegible] بار رسیده تخم [illegible] هندوی [illegible] مشهور است گرسنه
باریک [illegible] هندوی [illegible] خورند کرفس [illegible] معروف کرد [illegible]
زیره [illegible] کفته است گویند زیره رومی و بدل آن انیسون
دکمون [illegible] پارسی کلم گویند هندی [illegible] خورند کرفس

هندوی اجمود و بهراجوری گویند شراب بسیار ریزه کند ما گویند کرکم عرب
زعفران بسار گویند و بعضی گفته‌اند دار چینی است که هندوی اوسلاس گویند
خوانند کلم دزه نوشعی زیره تخم مارزوتی و گویند دانه رز درخت سماق
و گویند ثمره انگور اونگی گرد و ما هسته همین کلم دزه ... گرد ... س
هندوی کرده گویند کرمارتخ ما ریسه کی مارث و هندوی روهره و ما بین
نیز خوانند بهندوی ور درخت جهاو سا گویند از ما ریسه کسنز هندوی
دهمان لهند کوبره للز بر ... همچو ... کهوت هند در اکاکش
بیل گفت بر گشت کاف عجمی بیانی است زبیم مجید
در هند ریو هندوی بهیلی خوانند و بعضی گویند عشق بیچی ... کسک الک
گنگ جو یعنی شیره جو گلاب است جو کستیز دهمان ... گلنار
گل اما زیری است که بعربی آن ثمره را گلقند اصل گل ... ور ... قاب
تربیت نافه شکر پر ال کلکی هندوی گرچه دوای هندی ...
موسوف بجا در توسی دوای است ولایتی بدل آن ... گویند
ریون بوزن آن گویند بدل آن تخم حماض بر لست ما تخم ...
نیز دوای ولایتی است بدل آن هم وزن آن ... توسی ... هم آن ...
گویند بدل آن وزن آن زیره ... نوعی اجماد ریوند ...
... بول دهمت ... گویند ثمر آن ... زیره ... گویند و ...
نوعی است کرمانی و پارسی و شامی و شیطی گویند بدل ... از نوعی ...
مکان ... پارسی ... و در هندوی ... کاجی ... مانند و بعضی گویند

سیماروغن است که هندوی کنکر دهور گویند کندرو علک رومی بود
گویند یعنی مصطکی کندر ربای آن است کند تیبی هندوی بهیل گویند
کنگره پارسی خرسف الحر گویند کنگر خردیشت بزرگتر او گویند
و کنگر زرد صمغ کنگر است گویند و بعضی کنگر زرد خرسف خشخاش گرم و
تر است در درجه اول کوزره میوه گیر کوزره صمغ بقل کوکب
خسی مطوی آید باد پارسی آن و بهندوی کهور گویند گرم است در اول
و خشک است در دوم درجه رقیق خون را از شکم و تو اسیر و خون حیض
که از معده بر آید کو مفید است و اگر با مصطکی او بو بخورانند در معده
خفقان سود کند دارو نیز که او سود با خود دارو نیز سفید در جانه او
بیفشند نیکو است و کند مصطکی جاشنی اکنون مذکور شد تنگ تند او
زرخی مسطو ریابت الکرم الدادی قیمتی است از عنبر روغن بادرو او
بعضی لدحویو گویند سنگ افسنتین معروف کمان کندر است
تیتی هر گویند سرد است در درجه اول گویند گرم و تر است لبن
پارسی سیرکا گویند لبن المعز پارسی شیر بز گویند لبن الضان
میش گویند لبن الجمل شیر شتر گویند لبن فحص هندوی
لحم پارسی گوشت لحم البقر پارسی گوشت گاو گویند
مر صفرا ... لحم العجل پارسی گو
گاو ... گویند غلیظ ... لحم الخیل پارسی
گوشت اسپ گویند معتدل است در ... و پیوسته
ابهم